

تلشی درس‌پرور فایل



- دانلود گام به گام تمام دروس 
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه 
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی 
- دانلود نمونه سوالات امتحانی 
- مشاوره کنکور 
- فیلم های انگیزشی 

 [Www.ToranjBook.Net](http://Www.ToranjBook.Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://ToranjBook_Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://ToranjBook_Net)

## ستایش

### لطف خدا<sup>۱</sup>

به نام چاشنی بخش زبان ها  
حلالت سنج معنی در بیان ها  
بلند آن سر، که او خواهد بلندش  
در نابسته احسان گشاده است  
به ترتیبی نهاده وضع عالم  
که نی یک موی باشد بیش و نی کم  
اگر لطفش قرین حال گردد  
وگر توفيق او یک سو نهد پای  
خیزد را گر نبخشد روشنایی  
کمال عقل آن باشد در این راه

نژند آن دل، که او خواهد نژندش  
به هر کس آنچه می بایست داده است  
همه ادب اهارها، اقبال گردد  
نه از تدبیر کار آید نه از رای  
پماند تما ابد در تیره رایی  
که گوید نیستم از هیچ آگاه

فرهاد و شیرین، وحشی بافقی

## آگاهی های فرامتنی

مثنوی «چاشنی بخش زبان ها» تحمیدیه ای است از کمال الدین وحشی بافقی کرمانی (یا یزدی). (وفات ۹۹۱ هـ ق) «وحشی در غزل سرایی طبیعی بسیار لطیف و کلامی نرم و دل انگیز دارد... اهمیت وحشی بیشتر در سروden ترکیب بندهای مشهور اوست... اختصاص مهم شعر وحشی در آن است که به نحوی لایح احساسات و عواطف رقیق و تند شاعر را بیان می کند و از این حیث، وحشی در میان شاعران ایران امتیاز خاصی دارد...» (صفا، ۱۳۷۴، ۶۲۱) «گذشته از دیوان که تقریباً شامل ۵۳۰۰ بیت است سه مثنوی از او مانده است: نخست خلد برین بر وزن مخزن الاسرار نظامی در ۵۹۲ بیت، دوم ناظر و منظور بر وزن خسرو و شیرین نظامی در ۱۵۶۹ بیت که در ۹۶۱ به پایان رسیده است، سوم فرهاد و شیرین یا شیرین و فرهاد در ۱۰۷۰ بیت که ظاهراً در ۹۶۲ ناتمام مانده و وصال شیرازی شاعر معروف فرن سیزدهم در ۱۲۶۵ قمری آن را به پایان رسانیده است آنچه از اشعار وی تاکنون انتشار یافته ۸۵۳۱ بیت می شود.» (تفیسی، ۱۳۹۲، ۳۱)

در وجه تسمیه تخلص وی که «وحشی» است، ملا عبدالتبی فخرالزمانی قزوینی در تذکرة میخانه که در ۱۰۲۸ تمام کرده، از زبان وی چنین نوشته است: «در آن ایامی که من در کاشان به مکتبداری اشتغال داشتم، شعر

<sup>۱</sup>. نقل از ص ۴۳۷ (بخش مثنویات) دیوان وحشی بافقی، با مقدمه سعید تقیسی، ۱۳۹۲، تهران، نشر ثالث.

نمی گفتم، فاما برادرم قبل از من شعر می گفت و وحشی تخلص می کرد و هنوز مبتدی بود که از عالم فنا به دار بقا رحمت نمود. چون در سواد مذکور دیدم که موزوئیت اعتبار سرشاری دارد، در مقام انتظام نظم شدم و اول بیتی که گفتم و بدان اشتهر یافتم این بود، بیت:

اگرچه هیج ندارم سر کلی دارم چو شب شود به سر خوبش مشعلی دارم

القصه، رفته رفته این بیت به سلطان مذکور رسید. بار اول که چشمش بر من افتاد، حقیر به نظرش درآمد، گفت: این وحشی شعر می تواند گفت؟ حضار مجلس گفتند: بلی آن شعر از آن این وحشی است؛ چون برادرم قبل از من وحشی تخلص می کرد و در حضور سلطان من نیز به همین خطاب مخاطب شدم، بنابراین تخلص وحشی کردم و اشعار برادر آنچه بود همه را بی تخلص در دیوان خود ثبت نمودم تا به نظر هر کسی که بررسد بداند که اشعار بی تخلص از برادر و با تخلص از من است.» (نقل از نفیسی ۱۷، ۱۳۹۲)

### تحلیل متن

#### بیت ۱

قلمرو زبانی و ادبی: چاشنی بخش، حالات سنج: صفت فاعلی مرکب مرخّم / حالات سنج معنی: معیار سنجش شیرینی معنا. / قالب شعر: مثنوی

قلمرو فکری: با نام خدایی که حضورش در سخن، مزه و شیرینی بدان می بخشد؛ نامش و حضورش در سخن، معیار سنجش شیرینی معنا در بیان هاست (شیرینی معنا از شیرینی حضور نام محظوظ در بیان است؛ هر اندازه که نام حق در سخن بیشتر باشد معنا نیز شیرین تر و البته ژرف تر خواهد بود).

#### بیت ۲

قلمرو زبانی و ادبی: «ش» در بلندش و نزندش: ضمیر شخصی متصل، مفعول / نزند: پست و زبون<sup>۷</sup>.

سر و دل: مجاز از وجود، شخص و کس. بیت تلمیح دارد به آیه ۲۶ از سوره آل عمران «... وَ تُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكُ الْخَيْرَ...» / بیت «موازنه» دارد.

قلمرو فکری: آن کسی بزرگ و والا می شود که حق او را بزرگ گرداند؛ و آن کسی پست و زبون می شود که حق او را پست و زبون گرداند (همه چیز به دست اوست).

<sup>7</sup>. با توجه به قرینه «بلند» این معنی برای نزند در اینجا مناسب است؛ فردوسی گوید: به خاک اندر افکند خوار و نزند / فرود آمد و دست کردش به بند. معانی دیگر آن: «۱- اندوهگین، غمناک، افسرده... ۲- بزمده ۳- سرگشته، فروماده ۴-

خشمگین، غضبناک» (فرهنگ فارسی، نزند)

### بیت ۳

قلمرو زبانی و ادبی: گشادهست و دادهست: ماضی نقلی.

قلمرو فکری: به نظام احسن خلقت اشاره دارد و بیانگر این نکته که مسلمان در احسان خداوند، هیچگاه بسته نیست و خداوند به هر کس آنچه لازم داشته، داده است.

### بیت ۴

قلمرو زبانی و ادبی: مصروف دوم فعل و قسمتی از جمله به قرینه لفظی حذف شده است. نی یک موی بیش باشد و نی [یک موی] کم [باشد]. / بیت به شیوه بالاغی؛ یعنی مقدم شدن فعل آورده شده است.

قلمرو فکری: این بیت، ادامه و تقسیر بیت قبل خود است و با نگاه فلسفی همراه است؛ زیرا فلاسفه با دنبال کردن نفس نظام عالم، نظام موجود را نظام احسن می‌دانند. حافظ گوید:

که من این مسئله بی چون و چرا می بینم  
نیست در دایره یک نکته خلاف از کم و بیش

### بیت ۵

قلمرو زبانی و ادبی: ادبیات؛ پشت کردن، بدینه و سیه روزی. اقبال: روح آوردن یا روح کردن دولت، خوشبختی و بهروزی. / اجزای هر دو مصروف، جمله سه جزئی اسنادی است. / ادبیات و اقبال: تضاد.

قلمرو نظری: با بیت ۲ قرابت معنایی دارد: مسلمان اگر لطف خداوند شامل حال کسی شود، بدینه های او به نیک پختن تبدیل می شود.

### بیت ۶

قلمرو زبانی و ادبی: توفیق: در اینجا معنی اصطلاحی آن بیشتر مورد نظر است و آن یعنی موافق گردانیدن خداوند اسباب را موافق خواهش بنده، تأیید الهی. / تدبیر و رای: متراوف. تدبیر: پایان دیدن، در امری اندیشیدن، رای زنی. / رای: تدبیر و اندیشه. / پایی یک سو نهادن: کنایه از پشت کردن و کاری نکردن.

قلمرو فکری: با بیت قبل موقوف المعانی است. و اگر موافقت و تأیید الهی قرین حال بنده بباشد، از نیروی تدبیر و اندیشه که قدرت برتر بشر در غلبه بر محیط است - کاری ساخته نیست.

### بیت ۷

قلمرو زبانی و ادبی: تبرهای؛ تاریک اندیشه، ناراست / راه در معنی حرف اضافه «به» / اید: زمان بی انتهای

قلمرو فکری: خرد، نیروی برتر و امتیاز بشر است اما این خرد، قدرت و کارآیی خود را مدين و مرهون توفیق الهی است؛

# تلاشی در مهارت موافقت

یعنی تا حق بدان روشنایی نیخشد و او را هدایت نکند، در تیره رایی و گمراهی خواهد ماند و راه به جایی نخواهد پرورد. بیت مؤید مفهوم بیت قبلی است.

این بیت یادآور داستان‌ها و ماجراهای بسیاری است از جمله داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک از دفتر اول مولانا: در این ماجرا پادشاه از طبیبان پرسید که می‌توانند معشوق اورا مداوا کنند یا نه؟ طبیبان هم که به معاینه، درد را تشخیص داده بودند و دوای آن را نیز داشتند، تنها با تکیه بر نیروی خرد خود گفتند: البته که می‌توانیم. حال این که آنها می‌باشند نخست اراده خود را (خرد خود را) به اراده الهی متصل می‌کرند و «إنْ شاءَ اللَّهُ» (اگر خدا بخواهد) می‌گفتند و سپس به نیروی خرد خود تکیه می‌کرند و چون این کار را نکردند، هرچه دارو تجویز کردند، بر عکس عمل نمود.

#### بیت ۸

**قلمرو زبانی و ادبی:** عقل در لغت و زبان عربی به معنای حبس و امساك آمده است. عاقل را از آن رو عاقل گفته اند که خود نگهدار بوده، و خویشتن را از رفتن به دنبال هواهای نفسانی باز می‌دارد. عقل مایه امتیاز انسان از حیوان و به معنای فهم و ضد حماقت نیز آمده است. (لسان العرب، ج ۹، ص ۳۲۶، ذیل واژه «عقل»)

**قلمرو فکری:** در آیات و روایات برای عقل، اهمیت و ارزشی بسیار قائل شده‌اند که هیچ چیزی به پایه آن نمی‌رسد؛ زیرا اسمای الهی که در انسان سرشته شده و روح خداوندی که در وی دمیده شده، در شکل عقل ناب و خالص و صافی خود را نشان می‌دهد.

در عرصه شناخت، اعتراف به ناآگاهی، خود نشانه آگاهی و کمال است؛ رسول (ص) گوید: **ما عرفناک حق معرفتیک و ما غبّدناک حق عبادتک.**

که بدانم همی که نادانم

تا بدانجا رسید دانش من

«چون عقل کامل گردد، سخن کوتاه شود.» (حکمت ۷۱ از نهج البلاغه حضرت علی (ع))

# تلاشی در مسیر موفقیت

## درس یکم

### نیکی<sup>۱</sup>

یکی روبهی دید بی دست و پای فرماند در لطف و صنع خدای<sup>۴</sup>

بدین دست و پای، از کجا می خورد؟<sup>۵</sup> که چون زندگانی به سر می برد؟

که شیری برآمد، شغالی به چنگ<sup>۶</sup> در این بود درویش شوریده رنگ

بماند آنچه، رویاه از آن سیر خورد<sup>۷</sup> شغال نگون بخت را شیر خورد

که روزی رسان، قوت روزش بداد<sup>۸</sup> دگر روز، باز، اتفاق اوفتاد

<sup>۱</sup> هل ازبستان سعدی (باب دوم، در احسان، ص ۸۸)، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ج ششم ۱۳۷۹، انتشارات خوارزمی.

دکتر یوسفی در حاشیه این حکایت آورده اند: «نظریه چنین حکایتی در کتب عربی به صورت زیر آمده است: قال ابراهیم لشقيق... ابراهیم به شقيق گفت: آغاز کار تو که تورا به اینجا رسانده چه بود؟ گفت در صحراei می گذشت: پرنده ای شکسته بال را در آنجا دیدم، به خود گفتم: بیین این پرنده از کجا روزی می خورد؟ و در کارش نشستم: ناگاه دیدم پرنده ای آمد و در منقارش ملخی بود. آن را در منقار پرنده شکسته بال نهاد. به خود گفتم ای نفس، آن کسی که این پرنده سالم را برای این پرنده شکسته بال در صحراei گماشته است. قادر است که روزی مرا هم هرجا باشم فراهم کند. پس کسب معاش را رها کردم و به عبادت پرداختم. پس ابراهیم گفت: ای شقيق، چرا پرنده سالم نیاشی که پرنده بیمار را غذا داد تا از او برتر باشی؟ (محاضرة الابرار ۱۷۲/۱، به نقل از المتنی و سعدی ۱۶۳) (یوسفی، ۲۸۴)

<sup>۲</sup> قلمرو زبانی و ادبی: صنع: آفرینش، احسان / فرماند: تعجب کرد. / دست و پا / لطف و صنع: مراعات نظیر، فلمرو فکری: شخصی رویاه بی دست و پای را دید و از لطف خدا که شامل حال آفریده عجیش - که بدون داشتن امکانات کسب روزی، بی روزی نمی ماند - شکفت زده شده بود.

<sup>۳</sup> قلمرو زبانی و ادبی: به سر می برد: فعل مرکب / دست و پا: مراعات نظیر / قلمرو ذکری: که چگونه زندگی خود را پیش می برد و پا این وضعیت دست و پا از کجا روزی به دست می آورد؟

<sup>۴</sup> قلمرو زبانی: شوریده رنگ: آشته (یوسفی)، دگرگون، مقلوب، صفت غیر ساده (مشتق - مرکب) / برآمدن: بیرون آمدن. در درس دوم (قضی بست) می خوانید: پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می بخواند». قلمرو ادبی: شعال و شیر: مراعات نظیر / چنگ و رنگ: جناس نامهسان اختلافی

قلمرو فکری: درویش شوریده رنگ در این فکر بود که در همان لحظه شیری با شغالی به چنگ از پیشه بیرون آمد.

<sup>۵</sup> قلمرو زبانی: نگون بخت: پدیدخت، بیجاره، صفت مرکب. قلمرو فکری: ... رویاه از باقی مانده غذای شیر، خود را سیر کرد. اتفاقی فتاد (تصحیح یوسفی) / قلمرو زبانی: قوت: خوردنی، طعام / «ش» در روزش، ضمیر متصل که نقش اضافی دارد.

# تلاش و نهضت

# تلاش برای فهمیت

شدو تکیه بسر آفریننده کرد<sup>۹</sup>

که روزی نخوردند پیلان به زور<sup>۱۰</sup>

که بخشندۀ روزی فرستد ز غیب<sup>۱۱</sup>

چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست<sup>۱۲</sup>

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد

گزین پس به گنجی نشینم چو مور

زنخدان فروبرد چندی به جیب

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست

روزدگر: ترکیب وصفی مقلوب ، روز دیگر . / قلمرو ادبی: شیر و سیر؛ جناس ناهمسان اختلافی / قلمرو فکری : دیگر روز، دوباره، اتفاق تازه ای روی داد و خداوند روزی رسان به گونه ای دیگر به او روزی رساند.

<sup>۹</sup> قلمرو زبانی: یقین: هم می تواند «قید» باشد و هم در جایگاه نهاد که با توضیح دکتر غلامحسین یوسفی به نظر می رسد در نقش نهادی به کار رود ، درست تر است. و در این صورت «را» نقش مفعولی دارد و در صورت قید بودن «را» فک اضافه است. دیده مرد / شد: به معنی رفت و فعل استادی نیست. / قلمرو ادبی: دیده: چشم، رؤیت شده، منظور؛ ایهام تابض دارد. / دیده و بیننده: مراعات نظریر / مرد: مجاز آنسان/ قلمرو فکری: «ایمان قلی (به قدرت خداوند) جسم دل مرد را بینا کرد.»

(یوسفی) پس رفت[یقیناً آنچه که دیده بود مرد را آگاه کرد.] و دست از کار و تلاش برداشت و توکل بر خداوند کرد. \*

به نوعی، یاد آور این حکایت است که: مردی بادیه نشین شنیده بود پیامبر (ص) می گویند باید به خدا توکل کرد (کارها را باید به خدا واگذار کرد) او نیز بی آنکه مغز سخن را دریابد شتران خوش را در صحراء امان خدا کرد و به شهر آمد. چون پیامبر اورا در مسجد دید، گفت: پس شترانت را چه کردی؟ گفت توکل بر خدا کردم و آدم، رسول فرمودند: اغیل و توکل یعنی شترانت را بیند و پس توکل کن. و معنی این سخن رسول این است که انسان نخست باید بر مبانی عقلانی کار خود را بکند و پس به خدا توکل کند یعنی که هر آنچه می کند، باید به خدا بپیوندد که بی او همه چیز این است.

<sup>۱۰</sup> قلمرو زبانی: کنج: گوشه/ نشینم: مضارع اخباری / خوردن: نمی خورند، مضارع اخباری / قلمرو ادبی: مور و زور؛ جناس ناهمسان اختلافی / چو مور، تشبیه، چو : ادات شاهقت. / قلمرو فکری: من نیز از این پس در گوشه ای مانند مور می نشینم؛ زیرا که زورمندان، نه بی زور بازوی خود روزی به دست می آورند بلکه خداوند روزی آنها را می رساند. مفهوم: پس به دست آوردن روزی به زور و توانمندی نیست

<sup>۱۱</sup> قلمرو زبانی: زنخدان: چانه/ چیب: گریبان، پقة پیراهن. آن قسمت از جامه که اطراف گردن را می گیرد. / قلمرو ادبی: «زنخدان به جیب فروبردن؛ یعنی چانه در گریبان بردن؛ کایه از به تفکر فرورفتن و در اینجا نشستن و کوشش نکردن نیز مقصود است» (یوسفی) / جیب و غیب: جناس ناهمسان اختلافی / تلمیح به آیة «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّازِقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمُتَّيَّنٌ» / قلمرو فکری: چند گاهی به فکر فرو رفت و نلاشی نکرد. به این امید که خداوند روزی رسان است.

<sup>۱۲</sup> قلمرو زبانی: تیمار خوردن؛ یعنی غمخواری کردن. / «ش» در خوردش و چنگش نقش مضاف اليهی دارد و جهش ضمیر است. [تیمارش پوستش، رگش و... ] / قلمرو ادبی: رگ، استخوان و پوست: مراعات نظریر / دوست و پوست: جناس ناهمسان اختلافی / قلمرو فکری: نه آشنا غم او را خورد و نه بیگانه. هیچ یک از او غمخواری نکردند و [این شد که] مانند چنگ بسیار نحیف و لاغر شد.

۱۰

چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش

برو شیر درتده باش، ای دغل!

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر

بخور تا توانی به بازوی خویش

بگیر ای جوان دست درویش پیر

ز دیوار محرابش آمد به گوش:

مینداز خود را چو رویاه شل

چه باشی چو رویه، به وامانده، سیر؟

که سعیت بود در ترازوی خویش

نه خود را بیفکن که دستم بگیر

خدارا بر آن بندۀ بخشایش است

کرم ورزد آن سر که معزی در اوست

که دون همتانند بی معز و پوست

که نیکی رساند به خلق خدای

۱۵

که خلق از وجودش در آسایش است

کسی

نیک بیند به هر دو سرای

<sup>۱۳</sup>. **فلمره زبانی و ادبی**: «ش» در صبرش؛ متمم و در محرابش؛ مضاف الیه (جهش ضمیر) گوشش / هوش و گوش؛ جناس ناهمسان اختلافی / **فلمره فکری**: وقتی به سبب ناتوانی و ضعف بدنی [کاملًا] بی طاقت شد، از محراب [گوشة دیوار] خطابی به گوشش آمد.

<sup>۱۴</sup>. **فلمره زبانی**: ذَعْل: تبل، کسی که ناراستی کند، مکر و حيلة (دغل: در اصل کسی که جیزی را برای کمراهی خردبار تغییر می دهد). / **فلمره ادبی**: شیر و رویاه؛ مراجعات نظیر و تقابل / تشییه: مانند شیر درنده و رویاه شل. / **فلمره فکری**: (با بیت قبل موقوف المعانی است.) ای تبل، برو به مانند شیر درنده باش و تلاش کن و به مانند رویاه ضعیف و ناتوان ، تبلی بیشه نکن.

<sup>۱۵</sup>. **فلمره زبانی**: وامانده؛ پس مانده / ماند: بماند ، مضارع التزامي. / **فلمره ادبی**: واج آرایی؛ صامت ج / تشییه / شیر و سیر؛ جناس ناهمسان اختلافی / چه باشی؛ نیاشن؛ استفهم انکاری. / **فلمره فکری**: آن چنان بکوش که از تو جیزی برای دیگران (ضعیف ترها و آنان که نوان کار کردن ندارند) بماند؛ همانند شیر که از او چیزی برای رویاه ماند. / مفهوم؛ توصیه به کار و تلاش و پرهیز از تبلی.

<sup>۱۶</sup>. **فلمره ادبی**: بازو، مجازاً قدرت، تلاش. / **فلمره ادبی**: سعی ات بود در ترازوی خویش؛ کنایه از این که نتیجه کار و تلاشت به خودت بر می گردد. / تلمیح به آیه «ان لیس للانسان الا ماسعی» / **فلمره فکری** : از قدرت و نیروی خودت استفاده کن؛ «زیرا نتیجه گوشش تو ، غاید خودت خواهد شد.» (یوسفی) و به گفته سعدی؛ هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طانی نبرد.

<sup>۱۷</sup>. **فلمره زبانی**: جایه جایی ارکان حمله در مصرع اول با مقدم شدن فعل (شیوه بلاغی) / **فلمره ادبی**: بیرون جوان؛ نضاد / دست گرفتن؛ کنایه از یاری و کمک کردن / خود را افکنند؛ خود را به ناتوانی زدن. / **فلمره فکری**: ای جوان باید به درماندگان و ناتوانان کمک کنی و خودت را افکنده و خوار و ذلیل و مایه ترجم نسازی .

# تلاش بر مسیر موفقیت

## کارگاه درس پژوهی

۱۸. **قلمرو زبانی: بخشش و بخشناسن:** «بخش» از مصدر «بخشیدن» و «بخشنا» از مصدر «بخشاییدن». بخشناسن یعنی تقسیم کردن و دادن و بخشناییدن یعنی درگذشتن و عفو کردن و رحم کردن:

بکوبم نه بخشناسن آرم نه مهر سرش را بدين گرزا گاوچهر

که داد او به کهتر بسر، تخت زر نبودش پستدیده بخش پدر

(شاهنامه ج مسکو ۱ / ۵۹ و ۷۳)

و واصلی علی رغم الأعادی

خواهی بیا بخشتا، خواهی برو جفا کن

و حافظ گوید: تگارابر من بدل بیخشای

و مولانا (غزل ۲۰۳۹): مایم و موج سودا، شب تا به روز تها

«بخشیدن»: ... هسیم کردن، بخشدون. بخشناسن جعلی است و از ماده مضارع ساخته شده است.

«بخش» فارسی میانه زردشی *baxš* تقسیم کردن. ماده ماضی *baxš* در فارسی میانه زردشی *baxt* است... صورت اصلی *bax* است. *g* پیش از *t* بدل به *x* شده است. ریشه *bag* به معنی «تقسیم کردن» است....

«بخشیدن» در فارسی دری، به سبب شباهت ظاهری با «بخشون» در معنی «بخشوند» که «عفو کردن» معنی می دهد، به کار رفته است. «بخت» از ریشه *bag* آمده است. (ابوالقاسمی ۱۳۷۴، ۶۱) / خدا را؛ رای مالکیت است.

قلمرو ادبی: خدا، خلق، بخشناسن و بند «مراعات نظیر / واج آرایی، صامت «ش» / تلمیح به حدیث «المسلم من سلم المسلمين من لسانه ویده» / قلمرو فکری: خداوند نسبت به آن بندۀ‌ای لطف و بخشناسن دارد که دیگران از وجود او در آسایش و راحتی باشند.

۱۹. **قلمرو زبانی: «و»** در اینجا برای همراهی است؛ یعنی بی مغز و تنها با پوست. / «که» برای تعلیل. / **قلمرو ادبی: سرمهجاز از کل وجود / مغز: مجاز آ عقل و اندیشه / پوست: مجاز آ ظاهر / مغز سر و پوست: مراعات نظیر / پوست و مغز: تضاد / قلمرو فکری: آنکه صاحب مغز و اندیشه است البته کریم هم هست (اندیشمندان، بخشنده‌اند)، زیرا که بی اراده‌ها و راحت طلبان اهل اندیشه نیستند و تنها پوست و ظاهری از انسان بودن را دارند.**

۲۰. **قلمرو زبانی: بینند: می بینند**: مضارع اخباری / رسانند: پرسانند، مضارع التراجمی / **قلمرو ادبی: سرای: استعاره از دنیا و آخرت /** تلمیح به آیه «فمن يعمل مقال ذره خيرا يره» و نیز تلمیح به حدیث «الدنيا مزرعه الآخرة» / **قلمرو فکری: ادامه و تفسیر بیت های قبل خود است، آن کسی در هر دو جهان رستگار می شود که دست دیگران را در این جهان بگیرد.**

ارتباط معنایی با ایات «نو نیکی می کن و در جمله انداز که ایزد در بیابان دهد باز» (سعدي - مواعظ)

## معناشناسی

یکی از سطوح مطالعه زبان، «معناشناسی» است.

### معناشناسی چیست؟

عبارت است از مطالعه علمی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها برای پی بردن به مقصود اهل زبان و این که چرا برخی از واژه‌ها را با معنا می‌دانند و می‌پذیرند و چرا برخی را بی‌معنا می‌دانند و نمی‌پذیرند؟

برخی از عناصر زبانی دارای دو گونه معنا هستند: ۱) معنای مستقیم ۲) معنای غیرمستقیم

۱) معنای مستقیم همان معنای روشن و مشخص آن است.

۲) معنای غیرمستقیم از همنشینی با عناصر دیگر استنباط می‌شود.

؟ آیا جمله «دیروز، لباس به شما می‌امد. در زبان فارسی معیار کاربرد دارد؟ چرا؟

بله؛ زیرا جمله آشنای معنی‌داری است و معنای آن به رابطه‌ی همنشینی فعل با متمم مربوط می‌شود.

؟ چگونه به معانی متفاوت واژه «ماه» در دو جمله زیر پی‌می‌بریم؟

الف) ماه **روشن** بود.

در مثال «الف» با استفاده از رابطه همنشینی واژه **روشن** می‌فهمیم که ماه آسمان است. در مثال «ب» از واژه **طولانی** می‌فهمیم که منظور ماه سال است.

حال با استفاده از رابطه همنشینی واژه‌ها معنای متفاوت فعل «**برد**» را در جمله‌های زیر نشان می‌دهیم:

الف) دانش‌آموز مسابقه را **برد**. (برنده شد)      ب) دانش‌آموز برادرش را به پارک **برد**. (عمل بردن)

پ) دانش‌آموز از همه دل **برد**. (شیفته کرد)      ت) دانش‌آموز با زیاد کردن صدای تلویزیون سرم را **برد**. (آشفته کرد)

\* معنای متفاوت فعل «**گشت**» در جمله‌های زیر:

چون از او گشته همه چیز از تو **گشت**      چون از او گشته همه چیز از تو **گشت**

معنی بیت: وقتی به خدا تعلق پیدا کنی، همه چیز از آن تو خواهد شد. وقتی از خداروی برگردانی، همه چیز از

تو روی بر می‌گرداند. **گشت** در **مترادف اول** به معنی شد و در **مترادف دوم** به معنی روی بر گرداندن است.

\* دو شیوه برای تشخیص معنای واژه‌هایی که به تنها بیان پیام روشن ندارند :

(۱) قرار گرفتن در جمله یا زنجیره سخن

واژه‌ی «سیر» با معنای مختلف در جمله‌های زیر:

الف) سیر را در هنگام پاییز می‌کارند. (نوعی گیاه کاشتی) در رابطه با واژه می‌کارند، **تناسب** دارد.

ب) سیر را غم گرسنه نیست. (شخص برخوردار از غذا) با گرسنه **تضاد** دارد.

پ) سیر را مساوی ۷۵ گرم می‌دانند. (واحد اندازه گیری وزن) با ۷۵ گرم **ترادف** دارد.

ت) سیزسیرنگ زیبایی است. (رنگ تند) با سبز **تضمن** دارد.

ث) چنگیز از ریختن خون بی گناهان سیر نشد. به معنی راضی نشدن، مفهوم **کنایی** دارد.

رابطه‌های معنای واژگانی عبارتند از : ۱) **تناسب** ۲) **تضاد** ۳) **ترادف** ۴) **تضمن**

یافتن معنا در برخی موارد با روابط واژگانی قابل دریافت نیست بلکه مربوط به ذخیره‌ی تعبیر کتابی و ضرب **المثل‌ها** است که از مجموع معنای واژه‌های آن قابل درگ است و تا کسی آن را نشنیده باشد، قادر به دریافت مفهوم آن نخواهد بود. مانند: «کلهاش بوی قورمه سریزی می‌دهد.» یعنی، سخنان خطرناک می‌زند. و «دهانش بوی شیر می‌دهد.» یعنی، کم سن و سال است.

# تلاشی در مسیر موفقیت

## آنچه حکمت

### همت

موری را دیدند که به زورمندی کمربسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می کشد؟»<sup>۲۱</sup>

مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن و ضخامت بدن.»

بهارستان، جامی

## تحلیل متن

همت، یعنی اراده انجام کار و به ویژه کارهای بزرگ؛ اما این اراده و خواست به نیروی بازو نیست بلکه به غیرت و مردانگی است. غیرت نیروی معنوی است که از باور بر می خیزد؛ باور به یک حقیقت؛ حقیقتی که می تواند حمیت را توجیه و تفسیر کند.

این نکته را با یک داستان دیگر می توان بسیار ساده و ملموس تر کرد. داستان حمامی «آرش کمان گیر» که همه دانش آموزان نیز با آن آشنا هستند. آرش تیری پرتاب می کند؛ هیچ نیرویی قادر نیست چنان تیری پرتاب کند به جز غیرت و حمیتی که می گوید نباید یک وجب از خاک کشور را به دشمن سپارد. یا در داستان رستم و اسفندیار؛ چون رستم به ناروا مورد حمله واقع شده، بنابراین حق با اوست. پس آن تیر دو شاخ به نیروی غیرتی است که دقیقاً بر دوچشم اسفندیار می نشیند.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده اند

# تلاشی در مسیر موفقیت

<sup>۲۱</sup>. در نسخه ای دیگر؛ این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی، چون می کشد؟ (ن.ک بهارستان ۱۳۷۴ به تصحیح اسماعیل حاکمی، روضه هشتم، ص ۱۱۶)

## شعر خوانی

### زاغ و کبک<sup>۲۲</sup>

رخت خود از باغ به راغی کشید  
عرضه ده مخزن پنهان کوه  
شاهد آن روضه فیروزه فام  
هم خُطلواش متقارب به هم  
وان روش و جنبش هموار را  
در پی او کرد به تقلید جای  
وز قلم او، رقمی می کشید  
رفت براین قاعده روزی سه چار  
ره روی کبک نیاموخته  
ماند غرامت زده از کار خویش

زاغی از آنجا که فراغی گزید  
دید یکی عرصه به دامان کوه  
نادره کیکی به جمال تمام  
هم حرکاتش متناسب به هم  
زاغ چو دید آن ره و رفتار را  
بازکشید از روش خویش پای  
بر قدم او قدمی می کشید

در پی اش القصه در آن مرغزار

عاقبت از خامی خود سوخته

کرد فرامش ره و رفتار خویش

تحفه الاحرار، جامی<sup>۲۳</sup>

## تحلیل متن

روشن است که پیام اصلی داستان، پرهیز از تقلید کورکورانه و دوری از خودباختگی است و همان مثل معروف «زاغ می خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد».

تلash انسان باید مصروف کشف خود شود، کشف توانمندی های خود، و نه این که به جای کشف استعدادهای خود به تقلید روی آورد؛ و از آنجا که رفتار تقلید شده، با ویژگی های اخلاقی و فطری او سازگار نمی افتد، بنابراین پایانی زیانبار خواهد داشت: فرد از خود دور می افتد و بی هویت می شود و ...

<sup>۲۲</sup>. این درس، پیش از این به عنوان قسمت دوم درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری آمده. نقل از اورنگ سوم (تحفه الاحرار) ۱۳۳۷، ص ۴۳۱. تصحیح آقامرتضی مدرس گیلانی  
<sup>۲۳</sup>. جامی (۸۹۸-۸۱۷ هـ)

# تلash در مسیر موفقیت

## بیت ۱

قلمرو زبانی: راغ: دامنه سبز کوه، مرغزار / فراغ: آسایش  
 قلمرو ادبی: جناس ناهمسان اختلافی: راغ و راغ / فراغ و راغ / باع و راغ / رخت کشیدن: کنایه از به جای رفتن /  
 واج آرایی صامت «غ»  
 قلمرو فکری: راغی برای این که در آسایش و راحتی بیشتری باشد، تصمیم گرفت از باع به صحرایی برود.

## بیت ۲

قلمرو زبانی: عرصه: میدان، صحراء / عرضه ده: نشانگر  
 قلمرو ادبی: جناس ناهمسان اختلافی: عرصه و عرضه / اضافه استعاری: دامان کوه  
 قلمرو فکری: آن عرصه سرسبز و زیبا، زیبایی های پنهان کوه را به نمایش می گذاشت.

## بیت ۳

قلمرو زبانی: شاهد: زیبارو، روضه: باع، گلزار، ج. ریاض، فیروزه قام: به رنگ فیروزه (پیروزه)، کبود، آسمانی.  
 قلمرو ادبی: شاهد: ایهام دارد: ۱- گواه - ۲- زیبارو  
 قلمرو فکری: کبک بسیار زیبایی در آنجا بود و زیباروی آن باع فیروزه رنگ بود.

## بیت ۴

قلمرو زبانی: خطوط: ج خطوة، گام ها / متقارب: همگرایی، تزدیک به هم  
 قلمرو ادبی: بیت توصیع دارد، جناس تام: هم و هم  
 قلمرو فکری: حرکات موزون و هماهنگ بود و گامهایش تزدیک به هم و زیبا بود.

## بیت ۵

قلمرو ادبی: اشتقاق: رفتار و روش  
 قلمرو فکری: راغ وقتی آن راه رفتن و حرکات مناسب و شیوه موزون راه رفتن او را دید؛ (بیت موقف المعانی  
 است با بیت بعدی)

## بیت ۶

قلمرو ادبی: مصرع اول کنایه از کنار گذاشتن روش خود / جناس ناهمسان اختلافی: پای و جای  
 قلمرو فکری: راغ از رفتار خود دست کشید و از کبک تقلید کرد.

## بیت ۷

قلمرو ادبی: کل بیت کنایه از تقلید کورکورانه / جناس ناهمسان اختلافی: قدم و قلم / قلم: مجازاً نقش  
 قلمرو فکری: مانند گام نهادن کبک گام می نهاد و حرکت می کرد.

## بیت ۸

قلمرو زبانی: القصه: خلاصه / مرغزار: دشت، چمنزار  
 قلمرو فکری: خلاصه چند روز به این شیوه در آن چمنزار از کبک تقلید کرد.

# تلاش برای پیر موقوفیت

### بیت ۹

قلمرو زبانی: خامی؛ تابختگی، بی تجربگی و نادانی / رهروی: راه رفتن  
قلمرو ادبی: بیت واج‌آرایی «خ» دارد. تصویر از خامی خود سوختن می‌تواند متناقض‌نما باشد.  
قلمرو فکری: سرانجام زاغ به خاطره تجربه نداشت، داشته خود را نیز از دست داد و راه رفتن کبک را نیاموخت.

### بیت ۱۰

قلمرو زبانی: غرامت زده؛ زیان دیده  
قلمرو فکری: زاغ حرکات و روش خود را نیز فراموش کرد و از این کار خود زیان دیده ماند.

# لُبْلَانْجْ بِلْ

# تلاشی در مسیر موفقیت



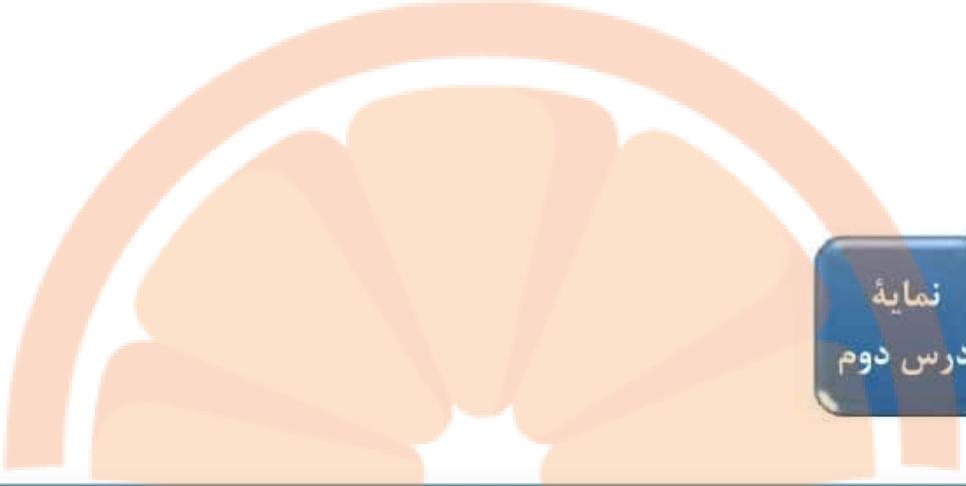
درس دوم

اجزای نوشته: ساختار و محتوا

اصل این کار، یافت است نه دریافت.

(رسائل، خواجه عبدالله انصاری)

تلاشی در مسیر موفقتیت



## نمایه درس دوم

عنوان:

اجزای نوشته: ساختار و محتوا

محتوا:

درس دوم به بازآموزی اجزای نوشته و مراحل نوشنی می پردازد.

### مثل نویسی

گسترش مقلع:  
در این بخش پنج مقلع  
پیش‌بینی شده است  
که یکی از آن‌ها به  
دلخواه انتخاب می‌شود  
و گسترش می‌یابد.

### کارگاه نوشن

۱. تشخیص طرح اولیه  
نوشته

۲. انتخاب موضوع و  
تولید متن با رعایت  
مراحل نوشن

۳. ارزش‌یابی و نقد نوشتة‌ها  
بر اساس ستجهه‌های  
مشخص شده.

### متن و تصویر

متن درس طراحی  
ساختار بیرونی و  
ساختار درونی نوشته  
را آموزش می‌دهد.  
ساختار بیرونی شامل  
انتخاب قالب و طرح  
نوشته است که قبل از  
نوشن انتخاب می‌شود  
و ساختار درونی همان  
تولید محتواست.

تلاش  
پرورد

## اهداف درس دوم:

- آشنایی با اجزای نوشته
- ایجاد توانایی طراحی ساختار درونی
- تقویت مهارت چینش و سازماندهی بندهای یک نوشته
- بازآموزی و یادآوری روش‌های پژوهش متن: بارش فکری، مقایسه و...
- بازآموزی مراحل نوشتمن
- کسب مهارت در نوشتمن با بهره‌گیری از بازآفرینی مثل‌ها
- تقویت و توانایی تحلیل و بررسی متن



## روش تدریس پیشنهادی

منظور از نقشه مفهومی، رسم شبکه‌ای از روابط، میان عناصر متن است. ویژگی بارز این روش، آن است که از سویی دبیر نسبت به مفاهیم و طرح ذهنی دانش‌آموز آگاهی حاصل می‌کند و از سوی دیگر دانش‌آموز را در شرح ذهنیات و اندیشه‌های خود، به شیوه‌ای منسجم و روشنمند، باری می‌نماید.

### گام‌های روش تدریس نقشه مفهومی

- ۱- تعیین موضوع
- ۲- مشخص کردن خردۀ موضوع‌ها و ذکر نمونه و مصادقی برای هر خردۀ موضوع
- ۳- رسم نقشه مفهومی
- ۴- تولید متن
- ۵- بازخوانی و ویرایش

یادآوری: گام‌های اول، دوم و سوم روش شبکه مفهومی، مریبوط به مرحله پیش از نوشتن است. در گام چهارم مرحله نوشتن اتفاق می‌افتد و گام پنجم مرحله پس از نوشتن است.

### روش اجرا

- موضوعی مطرح می‌شود که بتوان آن را به خردۀ موضوع تقسیم کرد. دانش‌آموزان در گروه‌های مشخص شده، با استفاده از روش‌های پرورش متن (بارش فکری، خوش‌سازی و...)، خردۀ موضوع‌های مرتبط با موضوع اصلی را تعیین و برای هر یک، مصادق‌هایی را ذکر می‌کنند.
- گروه‌های دانش‌آموزی درباره طرح اولیه نقشه مفهومی، هم‌فکری کرده و مفاهیم اصلی و فرعی موضوع را تعیین می‌کنند و در نهایت آن را در نموداری به نمایش می‌گذارند.
- دانش‌آموزان هر گروه با توجه به نقشه مفهومی طرح نوشته را تعیین می‌کنند.
- هر یک از اعضای گروه، متناسب با طرح نوشته، خردۀ موضوعی را برگزیده، یک بند درباره آن می‌نویسد.

- 
- اعضای گروه بندهای تولید شده را مطابق با ترتیب بندهای بدن در طرح نوشته ترکیب می کنند.
  - (منظور از ترکیب، ایجاد انسجام و ارتباط منطقی بین بندهای است).
  - بند مقدمه و جمع‌بندی به کمک اعضای گروه نوشته می شود.
  - اعضای گروه متن را بازخوانی و ویرایش می کنند.

پاییز

ماه مهر

حلیعت پاییزی

حسن  
مهرگان

بازگشایی  
مدارس

خش خش  
برگها

تعییر رنگ  
برگها

آب و هوا

تلاشی در مسیر موفقیت

## متن تولیدی با موضوع «پاییز» بر اساس نقشه مفهومی

پاییز

### بند مقدمه:

پاییز، فصل رنگ‌هاست. فصل مهر و مهریانی، فصل باد و باران و دیدار دوباره یاران، فصل روزهای کوتاه دیدار و شب‌های بلند انتظار.

### بندۀای بدنۀ:

پاییز هزارنگ و زیبا از راه می‌رسد. آسمان پوستین ابری چندلايهاش را بر تن می‌کند و زمین شادمانه، تن به نوازش باد و باران می‌سپارد و از خشاخش موسیقی دلناز برگ‌های زردی که درختان سخاوتمندانه نثارش کرده‌اند، سرمست می‌شود.

ها گرما را پشت سر نهاده و اگرچه خنکای دلپذیرش رو به سردی می‌رود، اما دل‌ها به دیدار دوستان نویافته گرم است. زنگ‌ها سرود مهر را می‌سرایند و شور درس و نشاط مدرسه، فضا را دلچسب می‌کند. از این همه دل‌آویزتر، نخستین کلاس که با فارسی آغاز می‌شود. دبیر خوش‌کلامی که در همین حال و هوا، با سرودة «متوجه‌های» به استقبال درس می‌رود که «خیزید و خز آرید که هنگام خزان است» و از مهرگان می‌گوید که پس از نوروز، جشن بزرگ ایرانیان باستان، بوده است.

### بند جمع بندی:

آری پاییز که با «مهر» آغاز می‌گردد، با لطف، امتداد می‌باید و با عشق، رو به پایان می‌نهد؛ جرا که: «پاییز بهاری است که عاشق شده است».

جستاری در متن

ساختمار درونی نوشته با طراحی و چینش بندها به شرح زیر شکل می‌گیرد:

## کارگاه نوشتن

از میان پرسش‌های کارگاه توشتن به سوال سوم می‌پردازیم.

این پرسش در همه درس‌ها با هدف نقد و تحلیل نوشه‌های دانش‌آموزان ارائه شده است و بهترین شیوه تدریس آن، روش قضاوت عملکرد است. چنان که از نام روش برمی‌آید در این شیوه، یادگیری از طریق قضاوت درباره نوشه‌های دیگران صورت می‌گیرد.

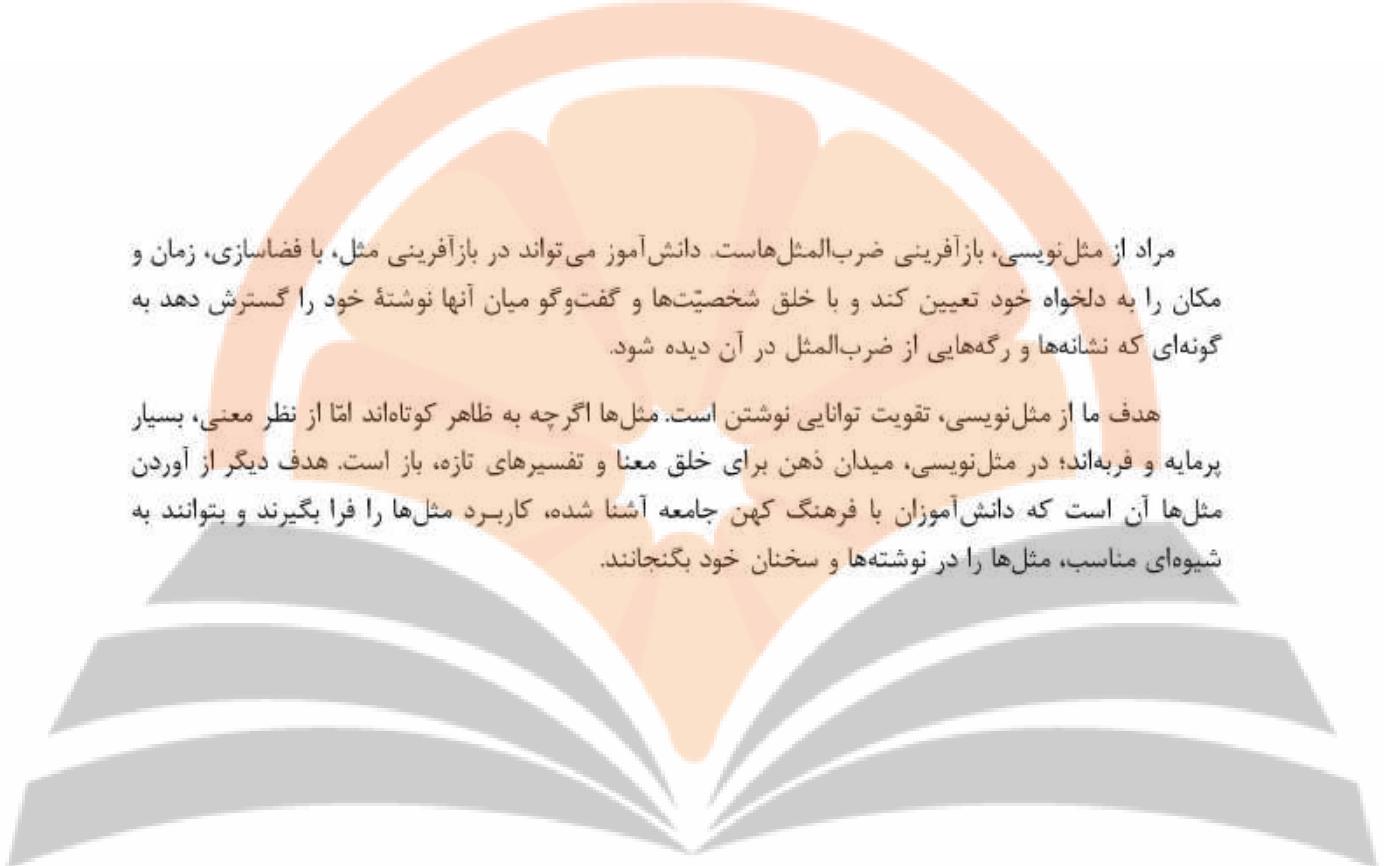
مبنای داوری، سنجه‌های ذکر شده در جدول پایان درس است. این تمرین، در حقیقت فرستی برای آشنایی عملی دانش‌آموزان با نقد و نقدنویسی است. البته با توجه به این که سنجه‌های نقد در هر درس به روشنی تدوین شده است، انتظار می‌رود هر نوع نقد و نظری با ارائه دلیل و مبتنی بر یکی از سنجه‌ها باشد و از کلی‌گویی‌های بدون معیار پرهیز شود.

در اجرای این روش، فهرستی از معیارهای ارائه شده در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد تا نوشه‌ها را بخوانند و بر اساس سنجه‌های مورد نظر، تحلیل می‌کنند. به این ترتیب دانش‌آموزان با درک روشنی از معیارها، می‌توانند درباره کیفیت نوشه‌ها قضاوت کنند. این کار علاوه بر ثبتیت یادگیری، موجب پرورش تفکر انتقادی نیز می‌شود.

آگاهی‌های فرامتنی

مثال نویسی:

# تلاش در مسیر موفقیت



مراد از مثل نویسی، بازآفرینی ضربالمثل‌هاست. دانش آموز می‌تواند در بازآفرینی مثل، با فضاسازی، زمان و مکان را به دلخواه خود تعیین کند و با خلق شخصیت‌ها و گفت‌وگو میان آنها نوشته خود را گسترش دهد به گونه‌ای که نشانه‌ها و رگه‌هایی از ضربالمثل در آن دیده شود.

هدف ما از مثل نویسی، تقویت توانایی نوشتمن است. مثل‌ها اگرچه به ظاهر کوتاه‌اند اما از نظر معنی، بسیار پرمایه و فربه‌اند؛ در مثل نویسی، میدان ذهن برای خلق معنا و تفسیرهای تازه، باز است. هدف دیگر از آوردن مثل‌ها آن است که دانش آموزان با فرهنگ کهن جامعه آشنا شده، کاربرد مثل‌ها را فرا بگیرند و بتوانند به شیوه‌ای مناسب، مثل‌ها را در نوشته‌ها و سخنان خود بگنجانند.

# لُغَةِ الْمَثَل

## تلاشی در مسیر موفقیت

## درس سوم

### ذوق لطیف<sup>۲۴</sup>

حاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود ممکن<sup>۲۵</sup> به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنها‌ی و بی فرزندی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم، نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده<sup>۲۶</sup>. نمی‌دانست در کجا ریشه دواند.<sup>۲۷</sup>

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی<sup>۲۸</sup> داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشد. از بحران‌های عصی که امروز رایج است و تحفه بربور فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه<sup>۲۹</sup> ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذران، آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی رشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

بنابراین خاله‌ام با همه تمکنی که داشت، به زندگی درویشانه ای قناعت کرده بود، نه از بخل<sup>۳۰</sup> بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانه‌کهن سالی بود و بر سرِ هم نکبت بار، عاری از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خودرا متمن‌کر کرده بود.

برای این خاله، من به منزله فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کثار پنجره می‌نشستیم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم سخن بود و از دایره مسائل روزمره و «مذهبیات» خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود.

<sup>۲۴</sup>. این متن، که از کتاب «روزها» نقل می‌شود، پیش از این با عنوان «بارقه‌های شعر فارسی» در کتاب زبان و ادبیات فارسی دوره پیش دانشگاهی آمده است. **قلمرو زبانی**: بارقه: برتو، جلوه، نور / قلمرو ادبی: شعر فارسی به بارقه تشبیه شده است.

<sup>۲۵</sup>. **قلمرو زبانی**: دارا، توانا.

<sup>۲۶</sup>. **قلمرو زبانی**: فرایند واجی ادغام صورت گرفته است.

<sup>۲۷</sup>. قلمرو ادبی: کتابه از در جایی ساکن و نابت ماندن.

<sup>۲۸</sup>. **قلمرو زبانی**: توکل: در اصل یعنی واگذار کردن کارها به خداوند. در اینجا یعنی تکه گاهی معنوی، ایمان محکم به خداوند.

<sup>۲۹</sup>. **قلمرو زبانی**: بی‌شک، بی‌آسودگی / **قلمرو فکری**: هر عصب و فکر...؛ کتابه از عمیقاً مؤمن و با ایمان بودن.

<sup>۳۰</sup>. **قلمرو زبانی**: خست داشتن، خسیس بودن.

# تلاش بر موفقیت

برای من قصه های شیرینی<sup>۳۱</sup> می گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی گفته بود. به او می گفتند «مادر جون». ورد زبانشان بود.<sup>۳۲</sup> «مادر جون این طور گفت، مادر جون آن طور گفت.»

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه ها<sup>۳۳</sup> – که آن همه پر رنگ و نگار و آن همه پر آن و نرم است.<sup>۳۴</sup> راه پیدا کردم، علاوه بر آن، خاله ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی<sup>۳۵</sup> با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت، حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می دانست و نوشتن را نمی دانست، ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی ام موجود «یک کتابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح الجنان، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی<sup>۳۶</sup> همدم و شوهر و غمگسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می نشستیم؛ به رخت خوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پشتی داشت، تکیه می دادیم و سعدی<sup>۳۷</sup> می خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهمان برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی داد.

سعدی که انعطاف جادوگرانه ای دارد، آنقدر خود را خم می کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد.<sup>۳۸</sup> این شیخ همیشه شاب<sup>۳۹</sup>، پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی،<sup>۴۰</sup> معلم اول که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطفات کبوتر، که هیچ حفره ای<sup>۴۱</sup> از حفره های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد، جمع کننده اضداد: تشرّع و عرفان، عشق و زندگی عملی، شوربیدگی و عقل... به

۳۱. قلمرو ادبی: حس آمیزی.

۳۲. قلمرو ادبی: ورد زبان بودن کنایه از دائمآ از چیزی حرف زدن.

۳۳. قلمرو ادبی: عالم افسانه: تشبیه.

۳۴. قلمرو ادبی: افسانه های نرم: حس آمیزی.

۳۵. قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۳۶. مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۳۷. مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی.

۳۸. قلمرو فکری: سحر بیان سعدی به گونه ای بود که همه طبقات سنی به راحتی می توانستند از آن بهره مند شوند.

۳۹. قلمرو زیانی: جوان / قلمرو ادبی: متناقض نهاداً این شیخ همیشه شاب)

۴۰. قلمرو ادبی: متناقض نهاداً پیرترین و جوان ترین).

۴۱. قلمرو زیانی: حفره: گودال، سوراخ، قلمرو فکری، در اینجا منظور آداب و رسوم و سنن است.

هرحال، این همدم کودک و دست گیر پیر، از هفت صد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است.

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره ای که خود سعدی در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله ام می‌خواند و در حد ادراک خود معنی می‌کرد، قصته‌ها را ساده می‌نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخن‌به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدي نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن اورا هرروز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.<sup>۴۲</sup>

آن کلیات سعدی که خاله ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنتگی یا تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌هارا می‌دیدم، لبریز می‌شدم. سراجه ذهنم آماس می‌کرد.<sup>۴۳</sup> بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم<sup>۴۴</sup> تا بر روی دویا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خاله ام به خانه خودمان بازمی‌گشتم، قوز می‌کردم و از فرط هیجان، «لکه» می‌دویدم.<sup>۴۵</sup> کسانی که توی کوچه مرا این گونه می‌دیدند، شاید کمی «خل» می‌پنداشتند.

خاله ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در بالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته ای و از شاخی به شاخی، معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می‌گذشتیم.<sup>۴۶</sup>

نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم برسیم. خوشبختانه دامنة کلام معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی‌یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود.

<sup>۴۲</sup>. فلمر و ادبی؛ متناقض نما / قلمرو فکری؛ شعرهای سعدی را به لحاظ همین ویژگی اش. «سهل و ممتع با سهل ممتع» می‌گویند؛ یعنی آنقدر ساده و روان است که همه درک می‌کنند آنچنان که می‌پنداشند می‌توان مثل آن سرود. اما نمی‌توان.

<sup>۴۳</sup>. فلمر و ادبی؛ سراجه ذهن، تشیه. از گلستان گرفته است: «و سنگ سراجه دل را به الماس آب دیده می‌سقتم و ...». / سراجه ذهن آماس می‌کرد؛ کنایه از این که بر دانش و آگاهی من افزوده می‌شد.

<sup>۴۴</sup>. فلمر و ادبی؛ فوران تخیل؛ اضافه استعاری، تخیل به چشمها یا مانند آن تشییه شده است که فوران می‌کند. / بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم؛ کنایه از این که تخیل شعری در من تقویت شده بود و وجودم را گرفته بود.

<sup>۴۵</sup>. فلمر و زیانی؛ لکه؛ رفتاری بین دویدن معمولی و راه رفتن (نشانه هیجان زیاد). (معین)

<sup>۴۶</sup>. فلمر و ادبی؛ بالیز استعاره از آثار سعدی / بوته؛ استعاره از حکایت و شعر / شاخه استعاره از بیت‌ها و جمله‌ها.

از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انسامی نوشتیم، آن را به کار می بردم.

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی<sup>۴۷</sup> برای من به منزله شیر «آغوز» بود<sup>۴۸</sup> برای طفل که پایه عضله و استخوان بندی اورا می نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوق شد و خودرا بر سکوی بلندی قرار داد. از آنجا که مرتبی کارآزموده ای نداشتیم، در همین کورمال کورمال<sup>۴۹</sup> ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سر خود و ره نوری تنهاوش بود که:

«به حرص از شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا»<sup>۵۰</sup>

سنایی

روزها: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

### درنگی کوتاه در متن

باید گذشته از پیام اصلی متن، روی ریز پیام های آن نیز درنگی داشته باشیم. این ریزپیام ها بسیار مهمند و در حقیقت، نقل متنی از این دست در قالب داستان و یا خاطره، خود از این روست که دانش آموز ما در طی یک سفر و یک روند با آن ها یکی شود و خارخاری که در اقلیم وجود دانش آموز باید ایجاد شود، خود از درنگ در این ریز پیام ها و پس، پیام اصلی متن است.

از این قرارند این پیام ها:

- از بحران های عصبی که امروز رایج است و تحفه برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. شرق در برخورد با غرب، توانست دانش رشد و توسعه را از آن بگیرد و به جای آن در ظاهر فریبندۀ تمدن غرب، تحلیل رفت. این ظواهر به سراب مانده اند، از دور فریبندۀ و امیدبخشندۀ و از تزدیک واهی و تهی. این است که محظوظ آن، سرانجامش تجربه بحران های عصبی خواهد بود.
- هر عصب و فکر به منبع بی ثابتی ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.
- به این زندگی گذر، آن قدرها دل نمی بست که پیشامد ناگوار را فاجعه ای بینگارد و در نظرش اگر یک روزی زندگی زشت می شد روحی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.
- عالم افسانه ها بزرگ و نگار و پرگان و نرم است.

۴۷. قلمرو ادبی: مجازاً کلیات سعدی، اشعار سعدی

۴۸. قلمرو زیبایی: شیر غلیظ گاو یا گوسفند که پس از زایمان تا سه روز دوشیده شود. اولین شیر پس از زایمان.

۴۹. قلمرو ادبی: مانند راه رفتن کورها. کنایه از مشناقهانه راه رفتن.

۵۰. قلمرو زیبایی: مگیر، بازخواست مکن. / استسقا، آب خواستن. مرضی که بیمار شکمش ورم می کند و آب بسیار می خورد و عطش بسیار دارد. این بیت را می توان از نمونه های «ایجاز» در علم معانی دانست.

# تلاش برای معرفت

## کارگاه درس پژوهی

### آموزه یکم: ساخت واژه

با توجه به آموزش دوره ابتدایی و متوسطه اول، نکته مهم در باره ساخت واژه این است که واژه از دید ساختار

بیرونی و ظاهری در زبان فارسی، در نگاه نخست، به دو رده تقسیم می شود:

الف: ساده، مانند «گل، دل، شب، سیب، خوب»

ب: غیر ساده، مانند «گل ها، شب رو، سیبک، خوب تر»

در مرحله دوم، غیرسادهها را از دید کارکرد وند، به دو دسته تقسیم می کنیم:

- صرفی، مانند) نشانه های جمع، نشانه های صفت برتر و عالی، یای نکره، وندهای صرف فعل و...)

- اشتغالی (فراوان هستند و دامنه بسیار فراخی دارند.)

اکنون در نگاهی عام، غیر ساده های غیر صرفی را بررسی و بخش بندی می کنیم:

وندی: از یک جزء معنادار و یک یا چند جزء بی معنا تشکیل می شود: مانند آلونک، کودکانه، روش و... .

«وند» ها را از نظر جای قرار گرفتن آن ها در ساختمان واژه، به سه نوع پیشوند، میانوند و پسوند تقسیم می کنند:

\* مهم ترین پیشوندها عبارت اند از:

۱) با - با + اسم ← صفت: بالدب، بالستعداد، بالایمان، باهتر، باسواد، بانشاط

۲) بی - بی + اسم ← صفت: بی ادب، بی سواه، بی درد، بی علاقه، بی استعداد، بی هنر

۳) نا - الف) نا + صفت ← صفت: نا معلوم، نادرست، نامناسب، نامحروم، نامنظم،

ب) نا + اسم ← صفت: نایاب، ناکام، ناشکر، ناسپاس، نالمید، ناقرمان

پ) نا + بن فعل ← صفت: ناشناس، نادار، نارس، نایاب، ناگوار، ناتوان، نادان

۴) هم - هم + اسم ← صفت: همدرس، هم وطن، هم خانه، هم خانواده، هم عقیده

\* مهم ترین پسوندها نیز از این قرارند:

۱) - ی: الف) اسم + ی ← صفت: تهرانی، زمینی، ماندنی، رفتنی، خوردنی، علمی، صنعتی، فنی

- «گی» گونه ای از «ی» است در واژه هایی که به «ه / ه» ختم می شوند: خانگی، هفتگی، خانوادگی،

ب) صفت + ی ← اسم: زیبایی، سفیدی، درستی، خوبی، درشتی

- گی در این موارد نیز گونه ای از «ی» است ← الودگی، مردانگی، پوستگی

پ) اسم + ی ← اسم: بقالی، نجاری، خیاطی، قصتابی (این واژه ها هم بر نام عمل و حرفه و شغل دلالت دارند و هم به مکان عمل حرفه و شغل اطلاق می شوند).

۲) - گر: اسم + گر ← اسم (صفت شغلی): آهنگر، مسگر، زرگر، آرایشگر، کارگر

- ۳) — گری: اسم + گری **نام**: وحشی گری، موذی گری، لابالی گری، (تفاوت این نوع واژه ها با واژهای مثل کوزه گری این است که کوزه گر به تنها یکی کاربرد دارد اما «یاغی گر و موذی گر» به کار نمی روند. به همین دلیل در کوزه گری تنها «ی» پسوندمورد نظر است و در «یاغی گری، گری»)
- ۴) — یت: اسم / صفت + - یت **نام**: وضعیت، شخصیت، جمعیت، کمیت، موقعیت، مالکیت، مسئولیت، مأموریت، مرغوبیت (تکواز بایه این واژه ها، عربی است).
- ۵- بن ماضی + ار **نام**: کردار، رفتار، کشتار، گفتار، نوشتار، دیدار، ساختار، شنیدار . استثنای این واژه ها صفت آن: خریدار، گرفتار، ب Roxوردار، خواستار، مردار
- ۶) — سه اه (الف) بن ماضی + سه اه **صفت مفعولی**: افسرده ، دیده، گرفته، نشانده  
 ب) بن مضارع + سه اه **نام**: خنده ، گریه، لرزه، اندیشه، ستیزه، پوشه، ماله، گیره، پیرایه، اویزه  
 پ) اسم + سه اه **نام**: زبانه، دهانه، گردنه، چشم، لبه، دندانه، بایه، دسته، تیغه،  
 ت) صفت + سه اه **نام**: سفیده، سبزه، سبیده، سیاه، دهه، پنجه، هفتنه، هزاره، سده
- ۷) — ش: بن مضارع + بـ ش **نام**: روش، گوش، بینش، تکرش، آسایش، گش، خورش، یوشش
- ۸) — آن: بن مضارع + ان **صفت**: گریان، دوان، خنیدان، روان
- ۹) — آنه: الف) اسم + انه **نام**: صبحانه، شاگردانه، بیغانه، شکرانه،  
 ب) اسم + انه **صفت/ قید**: مردانه، زنانه، سالانه، کودکانه، روزانه، شبانه  
 پ) صفت + انه **صفت/ قید**: عاقلانه، محترمان، متأسفانه، مخفیانه
- ۱۰) — گانه: صفت شمارشی + گانه **صفت**: دوگانه، یونج گانه، هفده گانه
- ۱۱) — نده: بن مضارع + نـ نـ **صفت**: روتنه، خورنده، گوینده، چرنده، خزنده
- ۱۲) — اـ بن مضارع + اـ **صفت**: جویا، رول، کوشان، بینا، یدیرا، دانا
- ۱۳) — گار: بن فعل + گار **صفت**: ماندگار، آفریدگار، سازگار، آموزگار، رستگار
- ۱۴) — جـی اسم + جـی **اسم**: قوهوجی، گواری جـی، درشکه جـی، معدن جـی، پستجویی، تلفنجی
- ۱۵) — بـان: اسم + بـان **نام**: باغان، دریان، پاسبان، آسیابان، کشتنی بـان
- ۱۶) — دـان: اسم + دـان **نام**: نمکدان، گلدان، قلمدان، شمعدان، چینهـدان
- ۱۷) — سـتان: اسم + سـستان **نام**: سروستان، فلستان، گلستان، هنرستان،
- ۱۸) — گـاه: اسم + گـاه **نام**: خوابگاه، شامگاه، سحرگاه، داشتگاه، پالایشگاه
- ۱۹) — زـار: اسم + زـار **نام**: لاهـزار، چمنـزار، گندـزار، ریـگـزار، بـنـشـزار، گـلـزار، نـمـکـزار
- ۲۰) — سـیـه: اسم + سـیـه **نام**: مجیدـیـه، جـوـادـیـه، مدـحـیـه، نـقـیـه، خـیرـیـه
- ۲۱) — گـ: الف) اسم + گـ **نام**: طفلـکـ، آناـقـکـ، شـهـرـکـ، مـرـدـکـ، عـرـوـسـکـ، يـشـمـکـ
- ب) صفت + گـ **نام**: زـرـدـکـ، سـفـیدـکـ، سـرـخـکـ، سـیـاهـکـ
- ۲۲) — چـه: اسم + چـه **نام**: قالـیـجـهـ، صـنـدـوقـجـهـ، كـتابـچـهـ، درـبـاـچـهـ، باـزارـچـهـ
- ۲۳) — منـدـ (، اوـمنـدـ) اسم + منـدـ **صفت**: ثـرـوـتـمـنـدـ، بـهـرـهـمـنـدـ، هـنـرـمـنـدـ، اـرجـمـنـدـ، بـرـوـمـنـدـ، تـنـوـمـنـدـ

# تلاش برای موفقیت

- ۲۴) - ور: اسم + ور      صفت: هترور، پهناور، بارور، سخنور، نامور
- ۲۵) - ناکاسم + ناک      صفت: نمناک، غمناک، سوزنناک، ترسناک، طربناک
- ۲۶) - وار / واره: اسم + وار / واره      صفت / قید / اسم: امیدوار، سوگوار، رودکیوار، علیوار، گوشواره (گوشوار)، حشنواره، ماهواره، غزلواره، نامواره
- ۲۷) - گین: اسم + گین      صفت: غمگین، اندوهگین، شرمگین
- ۲۸) - ین و ینه: اسم / صفت + ین      صفت: آهنین، زرین، زرینه، رنگین، دروغین، نوبن، چوبین، چوبینه
- مرکب:** از دو جزء معنادار یا بیشتر تشکیل می‌شود؛ مانند: گلابپاش، مدادپاککن، میانوند، سه گوش، شب روان، گل خانه، شاهنامه و ...  
**وندی - مرکب:** از دو یا چند جزء معنادار و یک و یا دو جزء بی‌معنا تشکیل می‌شود؛ مانند: رنگارنگ، فیلم برداری، بخش‌بندی و ...
- نکته‌ها:** ۱: برای تعیین ساختمان واژه به اجزای امروزی آن‌ها که زایا و زنده است، توجه می‌کنیم نه پیشینه آن-ها. پنابراین واژه‌هایی مانند «تابستان، زمستان، دیستان، ساریان، خلبان، شبان، زنخدان، پارچه، کلوچه، کوچه، مزه، دیوار و ...» را ساده به حساب می‌آوریم.
- ۲: در واژه‌های مرکب و وندی مرکب، هیچ جزئی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل دهنده واژه قرار بگیرد؛ مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانش‌سرا، دوپهلو... آوردن گروه‌های اسمی وابسته دار تنها به این شکل درست است: خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس؟ خوش‌نویس ممتاز» اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند باید: خوش‌ها نویس، خوش این نویس.

اگر بتوان میان دو جزء، جزء دیگری قرارداد، این امر نشان می‌دهد که اجزاء از هم جدا هستند؛ مثل:

گل سرخ : گلی سرخ ، گل‌های سرخ      /      گل بنفسه : گل‌های بنفسه

**آموزه دوم: پارادوکس یا متناقض‌نما**

متناقض‌نما آن است که شاعر یا نویسنده دو مفهوم به ظاهر متضاد را در عین ناسازگاری با هم جمع - آورد، به گونه‌ای که وجود یکی دیگری را نقض کند. پارادوکس دو بعدی است؛ یکی متناقض و دیگری حقیقی و این خود شگفت‌انگیزی و ایجاز نیز دارد. به تعبیر دیگر، با آشنایی‌زدایی کلام، پدیده‌های متضاد را مجموع می‌کند و با این روش، کلام از نظر ادبی بلیغ و زیبا و شگفتی آن بیشتر می‌گردد؛ زیرا خلاف عقل و منطق است و در عین حال کلامی است شاعرانه، متعالی و حاکی از واقعیت‌ها. در این بیت حافظه:

یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی

شاعر شاهد و هر جایی بودن را با رخساره به کس ننمودن یک‌جا جمع نموده است.

مثال‌های دیگر؛ این قصه عجب شنواز بخت وارگون  
ما را بکشت یار به انفاس عیسوی  
انفاس عیسوی زنده بخش است نه کشته.

متناقض‌نما از نظر لفظ و معنا به دو نوع متناقض‌نمای لفظی و متناقض‌نمای معنوی تقسیم می‌شود:  
الف) متناقض‌نمای معنوی؛ در ورای ظاهر عادی و مطابق عرف پذیرفته شده‌اش، حقیقتی مخالف با ظاهر آن،  
نهفته است. بنابراین، ارائه این واقعیت‌ها، چون با عرف و منطق عادی منافات دارد، متناقض به نظر می‌رسد.

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب  
کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

ب) متناقض‌نمای لفظی؛ که در معنی تناقض وجود ندارد اما در آن الفاظی هست که در یک معنی با هم تناقض  
دارند و در معنی دیگر متناقض نیستند و تنها یکی از شیوه‌های آشنایی زدایی و زیبایی آفرینی زبانی است و  
ربطی به مفاهیم متناقض ندارد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۴؛ ۲۷۱)

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل  
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

متناقض‌نما گاه در یک کلمه مرکب به وجود می‌آید، مانند: خراب‌آباد و گاه در ترکیب (ترکیب اضافی یا عطفی)  
() شکل می‌گیرد؛ مجمع پریشانی، حاضر و غیاب و گاه نیز در یک یا دو جمله شکل می‌گیرد:  
خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد  
که بستگان کمند تو رستگارانند  
بکن معامله ای وین دل شکسته بخر  
که با شکستگی ارزد به صد هزار درست

# تلاشی در مسیر موفقیت

## گنج حکمت

چنان باش...

خواجه عبدالکریم، [كه] خادم خاص شیخ ما، ابوسعید قدس الله روحه العزیز - بود، گفت: روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت های شیخ ما، او را چیزی می نوشتم. کسی بیامد که «شیخ تو را می خواند». بر قدم، چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که «چه کار می کردی؟» گفتم: «درویشی حکایتی چند<sup>۱</sup> خواست، از آن شیخ، می نوشتم.»

شیخ گفت: «یا عبدالکریم! حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند!»<sup>۲</sup>

اسرار التوحید، محمدبن منور

## تحلیل متن

«حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند»، این خود فلسفه حیات است؛ مونولوگ<sup>۳</sup> هر روز و هر ساعت بشر باید باشد. وقتی برای یافتن فلسفه حیات، می پرسیم:

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود  
به کجا می روم آخر، ننمایی وطنم؟

و در پی پاسخ برمنی آییم؛ آنچه از سیاحت و کنکاش در اقلیم وجود خود می یابیم، یکی خود همین است که شیخ گفته است. «أَفْخِسْيَّتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَنْنَا» (ایا گمان می کنی که ما شمارا بیهوده (آفریده ایم!) بیهوده آفریده نشده ایم! اما برای چه آفریده شده ایم؟ پاسخ این است: «لیس للإنسان آلا ما سعی» برای این که به اندازه توانایی و وسعت خود بکوشیم. برای عروج انسان، حد و حدودی نیست: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». اما منظور تلاش آگاهانه کردن است؛ گفته‌اند: «یک ساعت تفکر بهتر از شصت سال عبادت است». این چنین کسی می تواند، «نقطه عطف» واقع شود، تا از او حکایت کنند. موضوع تفکر و اندیشه در اسلام از چنان اهمیتی برخوردار است که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: «وَقَالُوا لَوْ كَمَا نَسْمَعَ أَوْ نَعْقَلَ مَا كَنَا فِي الصَّاحِبِ الْسَّعِيرِ» (ملک : آیه ۱۰ / دوزخیان می گویند اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم).

<sup>۱</sup>. در اصل: حکایت چند.

<sup>۲</sup>. نقل از ص ۱۸۷ ج ۱ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، شیعی کدرکی، و ص ۲۴۰ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به اهتمام ذییع الله صفا.

<sup>۳</sup>. واژه فرانسوی monologue (هر) در تئاتر، قسمی از نمایش که یک هنریشه به تنهایی در صحنه ظاهر شود و با خود حرف بزند.

# تلash در معرفت



نوشتن نوعی کشف کردن است.

«ریموند کارور»



تلاشی در مسیر موفّة پیت

## عنوان: گسترش محتوا(۱): زمان و مکان

محتوا: گسترش محتوا با توصیف زمان، مکان و فضای سازی

### شعر گردانی

بیتی از سعدی انتخاب شده است.  
دانش آموزان درک و دریافت خود را می نویسند

### کارگاه نوشتمن

۱. تعیین زمان و مکان  
جزئیات و فضای نوشته

۲. تولید متن با تأکید بر  
فضای سازی و زمان و  
مکان نوشته

تحلیل و ارزشیابی متن بر  
اساس سنجه ها؛ وصف  
زمان و مکان و فضاسازی

### متن و تصویر

متن این درس یکی از  
شیوه های گسترش محتوا  
را آموزش می دهد  
با توصیف زمان و مکان  
رویدادها و ذکر جزئیات،  
متن گسترش می باید و  
عنه ترو ملموس تر می  
شود  
سازمان دهنی و جگونگی  
نوشتمن جزئیات و توصیف  
حال و هوای موضوع نیز  
بیان می شود

تلاشی در مسیر معرفت

## اهداف درس:

- آشنایی با روش‌های گسترش متن
- شناخت و درک اهمیت فضاسازی در متن
- آشنایی با توصیف زمان و مکان در نوشه
- تقویت توانایی توصیف جزئیات یک موضوع
- ایجاد علاقمندی و نگرش مثبت نسبت به نوشتن گروهی
- توانایی تشخیص عناصر فضاسازی هر متن
- تقویت توانمندی در به کارگیری عناصر فضاسازی
- آشنایی با نمونه‌های برجسته فضاسازی در آثار نویسنده‌گان
- توانایی درک مفاهیم شعر
- فراهم کردن فرصت دستورزی برای دانش‌آموزان با شعرگردانی

# تلاشی در مسیر موفقیت



## روش تدریس پیشنهادی

### شش کلاه تفکر

ابداع کننده این تکنیک ادوارد دوبونو (پدر تفکر خلاق) است. در این تکنیک به طور کلی با استفاده از شش سبک فکری، موضوع یا مسئله مورد نظر، بررسی می‌شود. برای هر یک از شش سبک فکری نیز یک کلاه با رنگی مخصوص در نظر گرفته شده است. در واقع رنگ کلاهها نمایان گر طرز تفکر و نگرش افراد می‌باشد. دوبونو سعی می‌کند به کسانی که دور هم جمع می‌شوند، بیاموزد که تک بعدی فکر نکنند و به تفکر خود وسعت دهند و آنگاه به راههای خلاق بیاندیشند و با یک هماهنگی مدبرانه نتایج را طبقه بندی کرده و در تصمیم‌گیری از آن استفاده کنند.

### روش اجرای تکنیک شش کلاه تفکر

موضوع این درس گسترش متن با استفاده از فضاسازی است؛ به بیان دیگر انتظار داریم دانش‌آموزان بتوانند با توصیف زمان، مکان و جزئیات فضاسازی مناسبی انجام دهند. برای این منظور از تکنیک شش کلاه تفکر استفاده می‌کنیم. در این تکنیک شش کلاه با رنگ‌های آبی، سفید، قرمز، سیاه، زرد و سبز وجود دارد که هر یک سمبول نوعی تفکر است. در این روش افراد با گذاشتن هر یک از کلاهها بر سرشار، سبک فکری‌شان را براساس رنگ کلاه‌شان تغییر می‌دهند.

در اجرای این روش موضوعی را مطرح می‌کنید و خود به عنوان هدایت کننده بحث کلاه آبی را بر سر گذارد، درواقع کلاه آبی یک نماد برای نقش تفکر شماست. هنگامی که کسی کلاه آبی را بر سر می‌گذارد باید به موارد زیر دقت کند.

- رنگ آبی نماد اسمان آبی رنگ است که چتر آن بر همه جا گستردۀ شده است و کسی که کلاه آبی بر سر خود می‌گذارد باید بتواند افکار جاری در محیط جلسه را در ذهن خود به جریان درآورد و نقلم و تمرکز دهد.

- کلاه آبی همچون یک نرمافزار است که تلاش می‌کند به تفکر کردن جمع، جهت دهد و با برنامه‌یی مشخص آن را به سرانجام برساند و گویی همچون یک کارگردان تفکر جمع را هدایت می‌کند.

اکنون بر روی صندلی خود بشینید و موضوع را بر روی تخته‌سیاه بنویسید. در نخستین اقدام و با هدایت شما همه دانش‌آموzan ابتدا باید کلاه سفید را بر سر بگذارند و در مورد موضوع بیان شده بیان‌دیشند. هنگامی که افراد همگی تصمیم می‌گیرند با کلاه سفید تفکر کنند باید به نکات زیر توجه کنند:

- هر آن چیزی که از اطلاعات محض در مورد موضوع می‌دانند بیان کنند. ادوارد دوبوно در این باره می‌گوید: چنین فردی همچون کودکی است که محتویات جیب خود را بر روی میز خالی می‌کند.
- هنگامی که کلاه سفید را بر سر می‌گذارند، باید به چیزهایی که شامل الهامات، قضاوت‌های متکی به تجارت گذشته، عواطف، احساسات و عقاید است، توجه کنند و تنها باید همچون یک رایانه، فقط اطلاعات ارایه کنند.

حال شما باید اطلاعات به دست آمده از دانش‌آموzan را که به واسطه تفکر با کلاه سفید ارائه شده است جمع‌بندی کنید. اطلاعات این بخش گزارشی خنثی از دریافت‌های حواس است و کاملاً خام است. در اینجا برای گسترش زمان، مکان و فضاسازی دانش‌آموzan را وارد مرحله بعد کنید تا با گذاشتن کلاه قرمز بر سر، شروع به تفکر کنند. هنگامی که حاضرین می‌خواهند با کلاه قرمز در مورد موضوع مورد نظر تفکر کنند باید به نکات زیر توجه کنند:

- اجزاء دهید احساسات و عواطف بر وجود شما حاکم شده و به زبان درآیند و هر کسی می‌تواند از الهامات و دریافت‌های ناگهانی خویش سخن گوید و دیگر نیازی به استدلال نیست.
- هنگامی که از کلاه قرمز استفاده می‌کنیم از قوی‌ترین احساسات خود نظیر ترس و نفرت گرفته تا احساسات ظریف نظری تردید و سوءظن باید سخن به میان آوریم و به گفته «دوبوно» باید همچون آینه‌ی شویم که احساسات با تمام پیچیده‌گی‌هایش بیان شوند.

پس از اینکه تمام نظرات اعضای جلسه ارایه شد، شما اقدام به جمع‌بندی تراوشنات فکری حاضران کرده و آنگاه به مرحله بعد قدم بگذارید و اجزاء دهید حاضران کلاه زرد را بر سر بگذارند.

زرد نماد آفتاب است و آفتاب شروعی برای سازندگی، شادابی و خوش‌بینی است. گویی هر جا سراغ از خورشید گرفته می‌شود گرمی زندگی و زیبایی دیگر در میان است و تفکر مثبت باید به همراه کنجکاوی و شادمانی و سرور و تلاش برای درست شدن کارها باشد. فرد با گذاشتن کلاه زرد تلاش می‌کند به نکات ارزشمند و مثبت موضوع بنگرد.

# تلاش

اکنون بار دیگر به جمعبندی نظرات به دست آمده بر اثر کلاه زرد بپردازید. حالا از دانشآموزان بخواهید با گذاشتن کلاه سیاه به جنبه های منفی موضوع نیز توجه کنند. پس از جمعبندی بالاخره به کلاه آخر یعنی کلاه سبز می رسید.

کلاه سبز، کلاه خلاقیت است. سبز، رنگ باروری است و همچون دانه‌یی است که هنگامی که در دل خاک می‌روید، روزی به درختی تناور و سرسیز تبدیل می‌شود.

در پایان شما با نکاتی که در گفتگوها در زمینه فضاسازی و توصیف زمان، مکان و جزئیات شد اشاره می‌کنید و از دانشآموزان می‌خواهید همین مطالب را در قالب نوشته درآورند و پیش‌نویس خود را ارائه دهند.

هدف استفاده از «تکنیک شش کلاه تفکر» گسترش ذهن دانشآموزان درباره موضوع و فضاسازی ذهنی است. متن زیر صبح یک روز مه‌آلود را در دشتی با سرزمین‌های باتلاقی توصیف می‌کند. خواندن این متن می‌تواند به فهم بهتر دانشآموزان کمک کند؛ جملات متن به لحاظ زمان و مکان، حال و هوای جزئیات بررسی شده است.

«صبحی یخ‌زده و بسیار مرطوب بود. نمی‌که پشت شیشه پنجره کوچکم را فراگرفته بود. این تصور را در من برمی‌انگیخت که دیوی تمام شب راگریسته و از پنجره به عوض دستمال استفاده کرده است. اکنون نم را که چون تار عنکبوت زمخنی بر پرچینی لخت و علفهای لاغر و نزار نشسته بود و خویشتن را از شاخی به شاخه‌ای و از ساقی به ساقه‌ای می‌اویخت، به خوبی می‌دیدم. بر هر نرده و دریچه بندی، نمی‌چسبناک سایه افکنده و مه سرزمین‌های باتلاقی چنان غلیظ و انبوه بود که انگشت چوبی روی تیر راهنمای که مردم را به روستای ما راهنمایی می‌کرد (همان راهی که هرگز مورد قبول واقع نمی‌گردید، زیرا هرگز کسی از آن عبور نمی‌کرد)، تا به زیر آن نرسیدم پیدا نبود. سر که بالا کردم و تابلوی راهنمای را نگیریستم، وجدان زجرکشیده‌ام پنداشتی هیولایی را دید که مرا به سوی کشتی زندانیان دعوت می‌نمود.

هنگامی که به زمین‌های باتلاقی رسیدم، مه انبوه‌تر بود و به نظر می‌رسید که به عوض این که من با اشیا مواجه شوم، آن‌ها با من تصادم می‌کنند. و این موضوع در وجود ناراحت من تأثیری بس ناخواهی‌ای داشت. نرده‌ها و پشت‌های تلها از میان مه ناگهان به سویم می‌جهیدند، گویی به وضوح فریاد می‌زدند: «آهای این پسرچه کلوچه دیگری را دزدیده، او را بگیرید!» گاوهای نیز با همان شیوه غیرمنتظره به سویم می‌آمدند و همچنان که خیره‌خیره مرا می‌نگریستند و از متخرینشان بخار بیرون می‌دادند، می‌گفتند: «سلام دزد کوچولو!».....»

(آرزوهای بزرگ، دیکنر)

جزئیات	زمان	مکان	حال و هوای	جزئیات
--------	------	------	------------	--------

	*	*		صبحی بخزده و بسیار مرطوب بود.
	*			نمی که پشت شیشه پنجره کوچک را فرآگرفته بود
*	*			این تصور را در من برمی انگیخت که دیوی تمام شب راگریسته و از پنجره به عوض دستمال استفاده کرده است.
*	*	*		اکنون نم را که چون تار عنکبوت زمخنی بر پرچینه لخت و علفهای لاغر و نزار نشسته بود و خویشتن را از شاخی به شاخهای و از ساقی به ساقهای می آویخت، به خوبی می دیدم.
*	*	*		بر هر ترده و دریچه بندی، نمی چسبناک سایه افکنده و مه سرزمین های باتلاقی چنان غلظی و انبوه بود که انگشت چوبی روی تیر راهنمای که مردم را به روستای ما راهنمایی می کرد
	*	*		(همان راهی که هرگز مورد قبول واقع نمی گردید، زیرا هرگز کسی از آن عبور نمی کرد)، تا به زیر آن نرسیدم پیدا نبود.
*	*			سر که بالا گردم و تابلوی راهنمای را نگیریتم، وجدان زجر کشیده ام پنداشتی هیولا بی را دید که مرا به سوی کشته زندایان دعوت می نمود.
	*	*		هنگامی که به زمین های باتلاقی رسیدم، مه انبوه تر بود و به نظر می رسید که به عوض این که من با اشیا مواجه شوم، آن ها با من تصادم می کنند.
	*			و این موضوع در وجود ناراحت من تأثیری بس ناخوشابند داشت.
*	*	*		نردهها و پشتهدار تله از میان مه ناگهان به سویم می چهیدند، گویی به وضوح فریاد می زدند: «آهای این پسریچه کلوچه دیگری را دزدیده، او را بگیرید!»
*	*			گاوها نیز با همان شیوه غیرمنتظره به سویم می آمدند و همچنان که خبره خبره مرا می نگریستند و از متخریشان بخار بیرون می دادند، می گفتند: «سلام دزد کوچولوا»

# تلاشی در مسیر موفقیت

کاربرگ شماره یک

### گسترش موضوع با توصیف زمان و مکان

طرح موضوع: زنگ ورزش است. در حیاط مدرسه حادثه‌ای برای یکی از دوستانتان روی می‌دهد قبل از پرداختن به شرح ماجرا زمان و مکان حادثه را با ذکر جزئیات توصیف کنید.

الف: توصیف زمان حادثه:

ب: توصیف مکان حادثه:

تلاشی در مسیر موفقیت

## فضاسازی در نوشه

کاربرگ شماره دو

فضای کلاس و حال و هوای دانشآموزان را قبل از برگزاری یک امتحان توصیف کنید.

## جستاری در متن

جهت تفہیم بهتر عناصر فضاسازی می‌توان نمونه‌هایی از آثار نویسندهای بزرگ را در کلاس خواند و عناصر فضاسازی آنها را تحلیل کرد.

نمونه توصیف مکان و زمان



آخرهای تابستان آن سال‌ها در خانه‌ای در یک دهکده زندگی می‌کردیم که در برابر رودخانه و دشتی و بعد کوه قرار داشت. در بستر رودخانه ریگها و پاره‌ستگ‌ها، زیر آفتاب، خشک و سفید بود. آب زلال بود و نرم حرکت می‌کرد و در جاهایی که مجرأ عمیق بود، رنگ آبی داشت. نظامی‌ها از کنار رودخانه در جاده می‌گذشتند و گرد و خاکی که بلند می‌کردند روی برگ‌های درختان می‌نشستند تنه درخت‌ها هم گردوخاک برمی‌خاست برگ‌ها زود شروع به ریختن کرد و ما می‌دیدیم که قشون در طول جاده حرکت می‌کرد و گردوخاک برمی‌خاست و برگ‌ها با وزش نسیم می‌ریخت و سربازها می‌رفتند.

دشت سرشار از محصول بود و باغ‌های میوه فراوان داشت و در آن سوی دشت کوههای قهوه‌ای رنگ دیده می‌شد در این کوهها جنگ بود و ما شبها برق توب‌ها را می‌دیدیم در تاریکی، مثل رعد و برق بود. ولی شبها سرد بود و هیچ نشانه‌ای از آمدن طوفان نبود. گاهی در تاریکی، صدای سربازها را که از زیر پنجره می‌گذشتند، می‌شنیدیم. شبها آمدوش زیاد بود و قاطرهای زیادی بودند که در هر لنگه خورجینشان یک صندوق مهمات بود. کامیون‌های خاکی رنگ که آدم بارشان و کامیون‌های دیگری که روی بارشان برزنت کشیده شده بود و آهسته‌تر حرکت می‌کردند.

(وداع با اسلحه، ارنست همینگوی)

### نمونه‌ای از فضاسازی و پرداختن به جزئیات:

چراغ زرد کهربایی روشن شد. اتومبیل‌هایی که جلوتر از بقیه بودند پیش از قرمز شدن چراغ، سرعت خود را افزایش دادند و سریع عبور کردند در خط‌کشی عابر پیاده، چراغ سبز روشن شد مردمی که منتظر ایستاده بودند قدمزنان از روی خط‌های سفید آسفالت سیاه گذشتند و به آن طرف خیابان رفتند.

راننده‌ها بی‌صبرانه کلاچ را زیر پای فشار می‌دادند و ماشین‌ها، حاضر برای، مثل اسب‌هایی بی‌قرار که در انتظار ضربه شلاق باشند، عقب و جلو می‌رفتند. عابرین از عرض خیابان رد شده‌اند اما چراغی که باید به ماشین‌ها اجازه حرکت بدهد هنوز چند ثانیه‌ای معطل می‌کند.

بالآخره چراغ سبز شد، ماشین‌ها مثل برق راه افتادند؛ اما آن وقت بود که معلوم شد همه ماشین‌ها تیز و فرز نیستند؛ ماشینی که اول خط وسط ایستاده، تکان نمی‌خورد؛ لابد عیبی ببیند؛ پدال گاز دررفته، دندۀ گیر کرده، بنزین تمام کرده و... .

این چیزها تازگی ندارد گروه بعدی عابرین پشت خط‌کشی جمع شده‌اند می‌بینند که راننده ماشین که حرکت نمی‌کند، از پشت شیشه جلو دست‌هایش را تکان می‌دهد و ماشین‌های پشت سر، بی‌امان بوق می‌زنند.

(کوری، زوزه سارلماگو)

## های فرامتنی

بازآفرینی

### شعرگردانی

شعرگردانی همچون حکایت‌نگاری و مثل‌نویسی شگرده‌ی برای نوشتمن است. گستردگی، عمق، غنا، خیال‌انگیزی و تفکرزاپی موجب گشته است که شعرگردانی در میان سازه‌های نوشتار، اهمیت و ارزش بیشتری داشته باشد. در شعرگردانی، هدف فقط بازگردانی شعر و تبدیل آن به زبان نثر نیست. بلکه باید به آن به عنوان یکی از راه‌های گسترش نوشته و فضاسازی نگریست.

#### مراحل شعرگردانی

۱- تأمل: در این مرحله دانش‌آموزان با تلفظ و معنای واژگان شعر آشنا می‌شوند و در حد معنای ظاهری، آن را شناسایی می‌کنند.

۲- ادراک و کشف: در این مرحله دانش‌آموزان به درگ اجزای متن می‌رسند و هسته معنایی شعر را کشف می‌کنند به عنوان نمونه، هسته معنایی بیتی که در شعرگردانی درس دوم آمده «انتظار» است:

ابری که در بیابان بر تشنه‌ای بیارد؟ «دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد؟»

۳- پرورش و گسترش معنا: در این مرحله دانش‌آموز هسته معنایی را که در مرحله قبل کشف کرده است؛ گسترش می‌دهد. برای پرورش و گسترش هسته معنایی شعر می‌توان از روش‌های: بارش فکری، خوشناساری، جانشین‌سازی، تضاد معنایی و ... است.

#### نمونه شعرگردانی

ابری که در بیابان بر تشنه‌ای بیارد؟ دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد؟

### «انتظار»

جهان پر از خشونت و شقاوت است. ظلم و ستم همه جا رخنه کرده است. این روزها جهانیان بیش از پیش دنبال مهرورزی و مهربانی هستند. جهان تشنۀ عدالت است و چشم به راه منجی موعود که باید و عدالت و رحمت را در پهنه گیتی بگستراند. «بیا که می‌رود این شهر رو به ویرانی».

# تلash در مسیر موفقیت

## درس پنجم

### پروردۀ عشق

- چون رایت عشق آن جهان گیر<sup>۵۴</sup>  
شد چون مه لیلی آسمان گیر<sup>۵۵</sup>
- برداشته دل ز کار او، بخت<sup>۵۶</sup>  
درماند پدر به کار او سخت
- خوبیشان، همه در نیاز با او<sup>۵۷</sup>  
هریک شده چاره ساز با او
- بیچارگی ورا<sup>۵۸</sup> چو دیدند  
در چاره گری زبان کشیدند<sup>۵۹</sup>
- گفتند به اتفاق، یک سر<sup>۶۰</sup>  
کز کعبه گشاده گردد این در
- حاجت گه جمله جهان اوست  
محراب<sup>۶۱</sup> زمین و آسمان اوست

<sup>۵۴</sup>. این درس پیش از این با عنوان «کز کعبه گشاده گردد این در» در کتاب ادبیات فارسی ۱ آمده بود.

<sup>۵۵</sup>. قلمرو ادبی: مه: استعاره از جمال و کمال لیلی. / لیلی: با توجه به آسمان و مه، ایهام تناسب زیبایی آفریده: ۱- لیلی (معشوق مجنون) ۲- لیل (شب). / قلمرو فکری: تصویری را که شاعر از قبل این آرایه ها و چیزی درست آنها آفریده، می توان بدین گونه توصیف کرد: ما، در شب، بر جهره آسمان طلوع می کند و گستره آسمان را نورانی می کند (تسخیر می کند) عشق مجنون نیز به سان ماه، علم خود را به نشانه تسخیر جهان برمی افزارد.

<sup>۵۶</sup>. قلمرو زیبایی: تهد جمله، «بخت» است. / قلمرو فکری: یعنی بخت، دل از کار او برداشته.

<sup>۵۷</sup>. قلمرو زیبایی: با توجه به قرینه «برداشته» که صفت مفعولی است به نظر «درمانده» مناسب باشد. در نسخه چاب امیر کبیر نیز، «درمانده» آمده است. / قلمرو فکری: پدر نیز در کار عشق او به شدت درمانده شده بود.

<sup>۵۸</sup>. قلمرو زیبایی: ورا: ورآ ورا (وی را)، ورا (وی را).

ورا: از عوانی مر ورا آزاد کن / آن جنان که شادم، اورا شاد کن (امتنوی معنوی ۴/۵۷)

وی: ما که وایس ماند ذرات ویس / در دو عالم آقایی بی قیم (امتنوی معنوی ۲/۱۱۱۰)  
(قی: محقق قیم به معنی سایه)

مُرورا: تا فهم مر و را تصور کند یا چیزی برو دلیل کند» (دیوان ناصر خسرو، رساله، ۵۵۷)

<sup>۵۹</sup>. قلمرو فکری: بستگان وقتی درماندگی پدر را مشاهده کردند رای چاره جویی به گفت و گو برداختند. / قلمرو ادبی: زبان کشیدند: کتابه از این گه سخن گفتنند.

<sup>۶۰</sup>. قلمرو زیبایی: محراب: قبله گاه، جای ایستادن پیش نماز در مسجد. / قلمرو فکری: کعبه محل برآورده شدن همه جهانیان و عبادتگاه همه مردم است.

# تلاش برای معرفت

۱۰

چون موسم حج رسید پر خاست  
فرزند عزیز را به صد جهد  
آمد سوی کعبه، سینه پر جوش  
گفت ای پسر این، نه جای بازی است

گویارب ازین گزاف کاری  
دریاب که مبتلای عشق  
مجنون چو حدیث عشق بشنید  
از جای چو مار حلقه برجست

می گفت، گرفته حلقه در بر  
گویند ز عشق کن جدائی

۱۵

اشتر طلبید و محمل آراست<sup>۶۱</sup>  
بنشاند چو ماه در یکی مهد<sup>۶۲</sup>  
چون کعبه نهاد حلقه در گوش<sup>۶۳</sup>  
بشتاب که جای چاره سازی است<sup>۶۴</sup>

توفيق دهم به رستگاري<sup>۶۵</sup>  
آزاد کن از بلای عشق<sup>۶۶</sup>  
اول بگريست پس بخندید  
در حلقة زلف کعبه زد دست<sup>۶۷</sup>

کامروز منم چو حلقه بر در<sup>۶۸</sup>  
این نیست طريق آشنایی

۶۱. قلمرو زیانی: محمل؛ کجاوه/چون؛ حرف ربط، / قلمرو فکری؛ وقتی که ایام حج فرا رسید. پدر مجنون حرکت کرد و شتری فراهم ساخت و کجاوه‌ای بر آن نهاد.

۶۲. قلمرو زیانی: صد جهد و یکی مهد؛ ترکیب وصفی / مهد: کجاوه / قلمرو فکری: در، فرزند عزیز خود را با تلاش بسیار و به زیانی ماه در کجاوه نشاند. قلمرو ادبی: چو ماه: تشییه

۶۳. قلمرو ادبی: در کعبه، حلقه ای دارد و شاعر در دنیای خیال خود، کعبه را هاند غلامی می‌داند که حلقه بر گوش دارد به نشانه بندگی و تسلیم بی چون و چرا در برابر اراده پروردگار خود، / قلمرو فکری: پدر مجنون نیز چون کعبه، بندۀ واریه حق متوصل شد.

۶۴. قلمرو فکری: پدر به مجنون گفت: فرزندم این جا محل تفریح نیست و تلاش کن تا چاره ای برای درد خود بیابی.

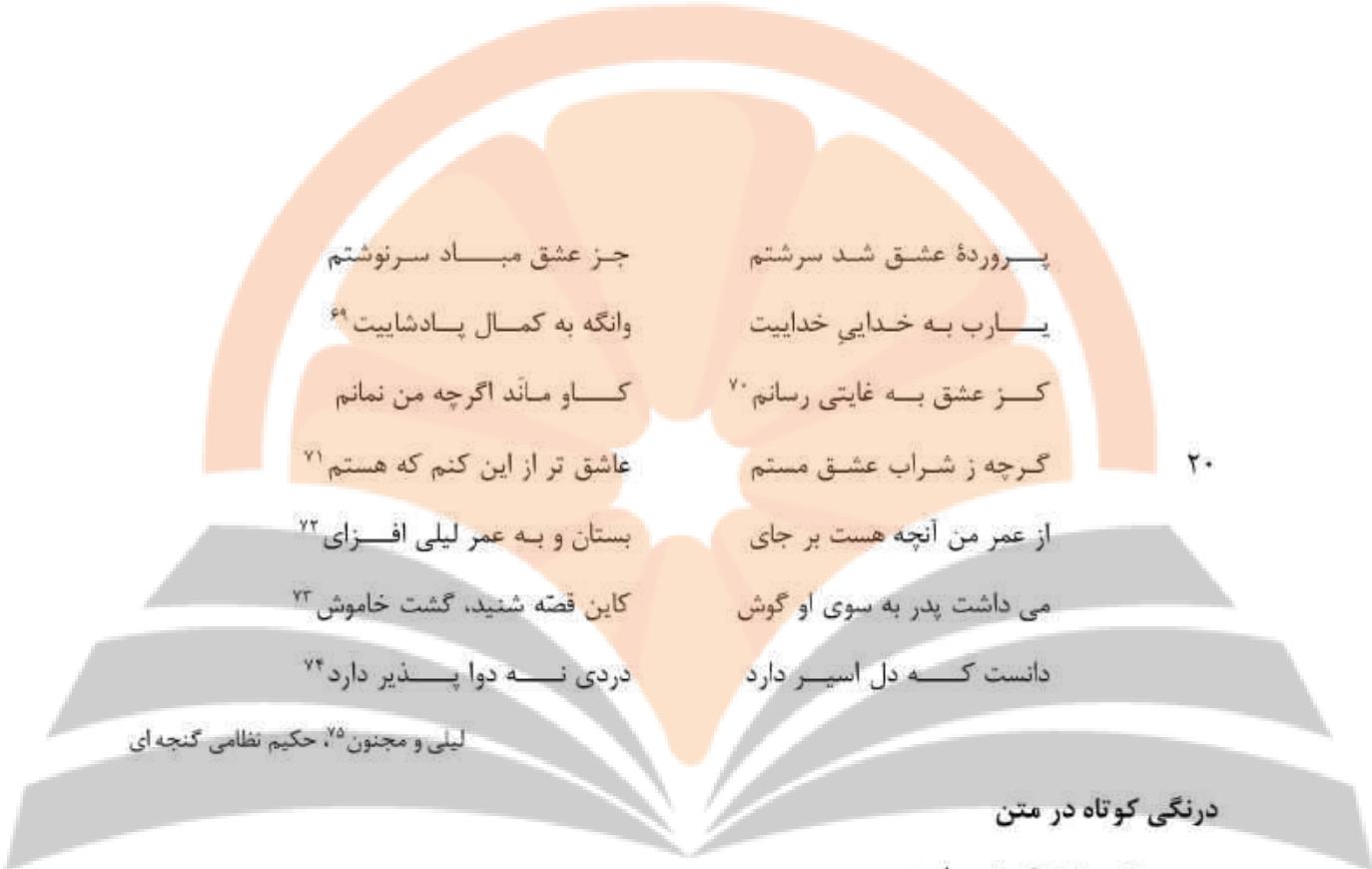
۶۵. قلمرو زیانی: بیت دارای چهار جمله است. / «م» در دهم نتش متممی دارد. (به من توفيق بده) قلمرو فکری: فرزندم بگو پروردگار ما را از این کار بیهوده، عشق ورزی، نجات بدء و توفيق رستگاری نصیب کن..

۶۶. قلمرو زیانی: م در مصرع اول مخفف فعل ریطی است و در مصرع دوم نتش مفعولی دارد. / قلمرو فکری: کعبه خدایا نجاتم بدء که اسیر عشق شدم و بلای عشق مرا در بند کشیده است و مرا نجات بدء.

۶۷. قلمرو زیانی: حرف اضافه، ادات تشییه. / قلمرو ادبی: تشییه: چو مار حلقه/ اضافه استعاری: زلف کعبه. / قلمرو فکری: مجنون مانند مار حلقه زده ای پر خاست و حلقة در خانه خدا را به دست گرفت.

۶۸. قلمرو ادبی: بیت ذو قافیین دارد. / چو حلقه بر در: تشییه/ حلقة در بر گرفتن، کایه از متوصل شدن. / بر و بر: جناس تام / قلمرو فکری: من امروز تسلیم و بی اراده ام و حرکت و جنبش من به دست توست و از تو باری می خواهم.

# تلاش



### درنگی کوتاه در متن

- عشق قدرتمند است.
- عشق می تواند اراده خلل ناپذیری در انسان به وجود آورد.
- عشق گراف کاری نیست، توانمندسازی خود است.
- عشق استغنا و بی نیازی است و نیاز به صاحب عشق که نخست بذر محبت را او، در دل آدم کاشت.
- در دوره‌ای که صنعت و تکنولوژی به ظاهر جایی برای عشق نگذاشته است، این قصه، اتفاق شیرینی را در اقلیم وجود دانش آموز رقم می زند.

<sup>۷۵</sup>. قلمرو زبانی: بیت دارای سه جمله است. فعل در جمله دوم و سوم به فرینه معنوی حذف شده است. [سوگند می دهم].

قلمرو فکری: بروزگارا تو را به مقام خداوندیت قسم می دهم.

<sup>۷۶</sup>. قلمرو زبانی: «م» در «رسانم»، مفعول است. (جهش ضمیر) / ماند: مضارع التزامی (یماند).

<sup>۷۷</sup>. قلمرو ادبی: میست و هست: جناس ناهمسان اختلافی. / اضافه تشییه: شراب عشق. / قلمرو فکری: مرا در راه عشق به نهایی از عشق ارزشمند برسان که عشق بماند هر چند که من نباشم.

قلمرو زبانی: بستان و افزای؛ فعل امر / قلمرو ادبی: تضاد: بستان و افزای.

<sup>۷۸</sup>. قلمرو ادبی: سوی کسی گوش داشتن، کنایه از شنیدن/ خاموش گشت: کنایه از ساکت شد. / قلمرو فکری: بدر که به رازها و نیازهای عاشقانه مجنون گوش می داد، ساکت شد.

<sup>۷۹</sup>. قلمرو زبانی: «نه» نه برای تأکید آمده است. / قلمرو فکری: فهمید که دل مجنون اسیر عشق است و درد عشق درمان ندارد.

<sup>۸۰</sup>. ن.ک. کلیات خمسه نظامی گنجه‌ای، ۴۸۱.

## آگاهی‌های فرامتنی

○ در دوره‌ای که عشق هم هویت بیش نیست، قصه‌ما ضرایف و دقایقی شیرین را به تماشا و ادراک می‌گذارد؛ و آخرین قصه، خارخاری است که می‌کاود اندرون خواننده و شنونده مارا که نه، عشق چیز دیگری است.

...

مرجع اساسی داستان لیلی و مجنون در درجه اول کتب تاریخ ادبیات است که از آن میان باید از کتبی چون الشعرو الشعرا ابن قتيبة دینوری (ف ۲۷۶ هـ. ق) و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (ف ۳۵۶ هـ. ق) و الفهرست ابن نديم، معاصر ابوالفرج، نام برد. جاخط نیز در آثار خود از جمله: رسائل جاخط، البيان والتبيين، کتاب الحیوان، تا اندازه‌ای به این موضوع پرداخته است. به علاوه از آثاری که به شرح احوال دلباختگان و عشاق پرداخته‌اند کتاب الزهرة داود ظاهری (ف ۲۹۷ هـ. ق)، مصارع العشاق ابن سراج (ف ۴۱۸ هـ. ق) و مجنون را در آثارشان یاد کرده‌اند از جمله مبرد (م ۳۲۵ هـ. ق) در کتاب الموشی، ابن عبد ربہ (م ۳۲۸ هـ. ق) در العقد الفريد، قالی (م ۳۵۶ هـ. ق) در الامالی و جغرافی دانانی چون البکری (م ۴۸۷ هـ. ق) یا قوت حموی و تاریخ نگارانی چون کتبی (م ۷۶۴ هـ. ق) در فواید الوفیات و ... باید نام برد. گفتگی است. حکایت قصه مجنون اثر ابوبکر والبی، تنها زندگینامه موجود شرق درباره این داستان است. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۳۳ - ۳۰، نیز ر. ک: سجادی، ۱۳۷۲: ۲۰۴)

**هویت مجنون:** در ادب عربی فراوان بوده‌اند شاعرانی که خود، داستان‌های عشقی شورانگیز داشته و از آن در اشعارشان سخن گفته‌اند و نام یا لقب معشوق را ذکر کرده‌اند، اما این شاعران نام و نشانی مشخص و شناخته شده دارند و وجود آنها قطعی و محجز است، ولی مجنون چنین نیست. در مورد نام مجنون و هویت او و داستان عشق‌ورزی او، روایات گونه‌گون و متناقضی نقل شده است. ابوالفرج اصفهانی در الاغانی خود در مورد هویت مجنون سکوت نموده است؛ اما از مقایسه روایتهایی که نقل کرده است چنین بر می‌آید که اگر مجنون، حقیقت تاریخی هم داشته باشد و داستان او نیز ساختگی نباشد دست کم در باره‌وی مبالغه فراوانی شده است. (غلامرضايی، ۱۳۷۰: ۲۲۲ - ۲۲۱)، اما آنچه مسلم است اینکه در جزیره العرب در دوره مورد نظر ما تعدادی از شاعران به مجنون ملقب بوده‌اند و این لقب دامنه معنایی گسترده‌ای داشته و ابوبکر والبی نیز که گردآوری کننده اشعار مجنون است؛ این مطلب را تأیید کرده است. (احمد نژاد، ۱۳۷۸: ۵۰، ۴۰)

**محدوده زمانی و مکانی داستان:** محدوده زمانی و مکانی داستان لیلی و مجنون هم به درستی مشخص نشده است. ولی این نکته مسلم است که تاریخ مرگ مجنون در آثار مورخان و لغویان به خصوص متأخرین تکرار شده است. پاره‌ای از این تاریخ‌ها گمان صرف است ولی بیشتر آنها به دوره‌ای مشخص و نه چندان طولانی اشاره دارند. نزدیک‌ترین این تاریخ‌ها به واقعیت، تاریخ‌هایی هستند که با سال‌های ۶۵ تا ۸۰ هجری مطابقت دارند. برخی نیز گوشده‌هایی از حوادث داستان مجنون را گاه تا روز خلافت عبدالملک و گاهی به دوره مروان بن حکم،

تلاش  
تیپ

حکمران مدینه و خلیفه خشن، نسبت می‌دهند. (همو: ۵۴). در آثار عربی مربوط به مجذون از دو شخصیت تاریخی مشهور؛ یعنی عمر (محمد) بن عبدالرحمن بن عوف (م ۳۱ هـ. ق) و نوقل بن مساحق عامری (م ۸۷ هـ. ق) یاد شده است. اولی یکی از صحابه رسول خداست و نوقل مأمور گردآوری صدقات مدینه معرفی شده است که در دوره عبدالملک مروان معزول شده است. این دو در داستان لیلی و مجذون در راه جلب رضایت قبله لیلی برای ازدواج دخترشان با مجذون تلاش‌های بی حاصلی کرده‌اند. این مطالب ما را به این نتیجه می‌رساند که مجذون مورد نظر ما به احتمال بسیار زیاد حدود سال ۸۰ هجری از دنیا رفته است و یا دست کم باید تاریخ زندگی او را بی هیچ ابهامی به همین سال‌ها محدود داشت. حقیقت دیگری که همه منابع آن را تأیید می‌کنند؛ انتساب مجذون به قبیله بنی عامر است. این قبیله، تیره‌ای از «هوزان» بوده است که در شمال جزیره العرب می‌زیسته‌اند. محل زندگی و رفت و آمد عامریان سرزمین گسترده‌ای بود که از حجاز تا نجد را شامل می‌شده است؛ این پنهانه، از غرب به دریای سرخ، از شرق به یمامه، از جنوب به ثقیف (بین مکه و طائف) می‌پیوست. «ضریه» نیز که نامش در داستان مجذون آمده و بنا به قول یاقوت جزء قلمرو حاکم مدینه بوده است؛ ناحیه همچوار عامریان بوده و انگیزه آمدن عاملان خراج را از مدینه به این سرزمین توجیه‌پذیر می‌نماید. (احمد نژاد،

**تاریخ رواج داستان مجذون:** در مورد زمان پیدایش و رواج داستان مجذون نیز گفتنی است که مجذون تا روزگاری دراز در میان عاشقان رمانیک گروه خود شهرت چندانی نداشته است. در شعر شاعران هم‌عصر او نام عشاقی که ضربالمثل بوده‌اند، آمده است ولی نامی از مجذون در میان آنها نیست و بیشتر معاصران مجذون از عاشقان نامدار قدیم چون مرقس، عبدالله بن عجلان نهادی و... نام بوده‌اند. در روزگار امویان هم مجذون شهرتی نداشته و مقام نخستین را در میان نام آواران عشق عذری و پاک، عروه بن حرام در اختیار داشته است. در اوایل عصر عباسی هم به رغم افزایش عاشقان بر جسته، همچون گذشته نام مجذون در میان آنها دیده نمی‌شود و بیشتر شاهد اسمی «عروه و عفراء» و «لبنی و قیس بن ذریع» و نیز یاد معشوقی لیلی «محبوب مجذون نامی» در میان نیست. در آثاری سوگ «توبه بن حمیر» نامدار شده بوده است. اما هنوز از «لیلی» محبوب مجذون نامی در میان نیست. در آثاری چون الحماسه ابوتامام (ف ۲۳۱) و طبقات الشعراء جمحي (ف ۲۳۱ هـ) نیز جستجوی نام مجذون کاری بیهوده است. از آنجا که بخش عمده شعرهای مجذون متعلق به عصر اموی است، گمنامی مجذون را تا پایان قرن سوم به دلیل عدم شهرت او در میان شاعران و عدم شهرت داستان لیلی و مجذون باید دانست. در نیمة اول قرن سوم به هجری گرایش به سوی قصه‌های گزیده از مجذون پدید آمد. این قصه‌ها به علت کوشش‌هایی که در شرح و تفسیر پاره‌ای از قصاید می‌شده، شروع به گسترش کردند و قصاید ساختگی و مربوط به شاعران دیگر نیز بر آنها افروزده می‌شد تا اینکه در آغاز قرن چهار هجری اندکی قبل از عهد مقندر (۲۹۵ تا ۳۰۰ هجری) برخی از روایات تدوین شده از حکایات مجذون و لیلی در نتیجه افزایش رغبت دربار عباسی به این روایات شهرت یافت و سپس بر گسترش تدریجی آن افزوده می‌شود. در اواسط این قرن ابوالفرح اصفهانی (۲۸۴- ۳۵۶ هـ) داستان عشق لیلی و مجذون را در کتاب الاغانی به تفصیل تمام با همه روایات گوناگون آن نقل کرد و در حقیقت علت شهرت

فراوان این داستان در کشورهای عربی و نیز در میان ادبیان و شاعران ایرانی مطالب همین کتاب الاغانی بوده است و می‌دانیم که سبب شهرت الاغانی در ایران، توجه خاص وزیر معروف آل بویه، صاحب بن عباد (ف ۲۸۵ هق) به این کتاب بوده است. (سجادی، ۱۳۷۲/۲۰۵/۲) به هر حال در اواسط قرن چهارم مؤلف اغانی، روایات و اخبار لیلی و مجنون را تدوین کرد و این کاری بود که تشخیص نخستین روایت قصه را برای ما ممکن ساخت. پس از این روایت مشهور و مفصل از قصه مجنون و لیلی، هیج شرحی جز کتاب ابوبکر والی (گردآوری کننده اشعار مجنون) تا پیش از قرن پنجم هجری در زبان عربی دیده نمی‌شود. گفتنی است که صاحب کتاب الفهرست نیز که کتاب خود را اندکی پس از الاغانی تألیف کرده است و یکی از فصول کتاب خود را به اسمی عشاق دوره جاهلیت و اسلام، اختصاص داده از مجنون هم نام برده است. بنابراین از این تاریخ به بعد نام مجنون را هم در ردیف عشاق دیگر می‌باشیم. (احمدنژاد، ۱۳۷۸: ۹۴-۹۲) بدین ترتیب مجنون، پیوسته جای خواست را به خود اختصاص می‌دهد و پس از گذشت یک قرن به برکت وجود نظامی در ادبیات چهره درخشانی می‌باشد که هیچ رقیبی را بارای برابری با او نیست. مجنون در این دوره در عرصه عشق صوفیانه نیز نقشی نمونه‌وار پیدا می‌کند و پس از طی مراحلی از شخصیتی به کلی مجھول به شخصیتی که در عشق عذری و پاک مقام نخست را دارد تکامل یافته و مظهر عشق افلاطونی و صوفیانه گردیده است. (ن.ک: بررسی و مقایسه تحلیلی و مجنون نظامی و روایت‌های عربی، فضل‌الله رضابی اردانی؛ محله ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه، دوره ۱، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۱)

## کارگاه درس پژوهی

### واج، هجا، صامت و مصوت

واج: عبارت است از کوچکترین واحد صوتی بی‌معنی زبان که می‌تواند تغییری در معنا ایجاد کند.

مانند: ام / ای / از / در «میز» و / رای / از / در «ریز»

واج‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: صامت و مصوت (صدای دار)

صامت: صامت به آن گروه از اواهای گفتاری گفته می‌شود که در ادای آن‌ها جریان هوا پس از گذشتن از نای گلو بر اثر مانعی متوقف می‌شود و با فشار بیرون می‌آید. تعداد صامت‌ها در زبان فارسی ۲۳ تا است که عبارتند از:

(ء، ع) ب، پ، (ت، ط)، (ث، س، ص)، ج، چ (ح، ه)، خ، د، (ذ، ز، ض، ظ)، ر، ڙ، ش، (غ، ق)، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، هـ، یـ.

کوتاه «- - -»

بلند «آ و ی» *ā u ī*

برخی از نشانه‌ها یعنی حروف، گاه نشانه صامت است و گاه نشانه مصوت. آن‌ها عبارتند از: آ، و، ه، ی.

### توجه:

#### \* نشانه «ا» (الف):

- ✓ اگر در آغاز کلمه باید، **واج صامت همراه را نشان می‌دهد** و با یکی از مصوت‌ها همراه می‌شود (در زبان فارسی هیچ کلمه‌ای با مصوت آغاز نمی‌شود). مانند: «ابر، امین، ایراد، اوامر و...» بنابراین «آ، ا، آ» دو واژ اند: صامت همراه (ء) + مصوت.

✓ اگر در وسط یا پایان کلمه قرار بگیرد، نشانه مصوت «ا» خواهد بود؛ مانند: سایه، ماناو...

✓ تاکه‌ی کرسی‌ای برای تنوین نصب قرار می‌گیرد؛ مانند: فوراً، معمولاً و مثلًا (نه صامت است و نه مصوت)

#### \* نشانه «و»:

✓ این نشانه می‌تواند در میان و پایان کلمه‌ها نشانه مصوت «و» باشد؛ مانند: زور، مو و...

✓ در آغاز و میانه و پایان می‌تواند نشانه صامت «ولو» باشد؛ مانند: وسعت، گیوه، ناو و...

✓ در برخی کلمه‌ها نشان مصوت کوتاه «-» است؛ مانند: تو، دو و...

- ✓ لغت نویسان گذشته «و» را در «خور» نوعی «واو معدوله» نامیده‌اند. واو معدوله امروز فقط در نوشتن باقی مانده است و در تلفظ شنیده نمی‌شوند؛ مانند: خوار، خواب، خواستن.

✓ کاربرد دیگر این نشانه «و» آن است که نه صامت است نه مصوت، بلکه کرسی همراه کلمه‌های عربی مؤذن، مؤمن و... « است.

#### \* نشانه «ه»:

- ✓ این نشانه که آن را با نام‌های گوناگون از جمله «های دو چشم» و «های هوز» می‌خوانند؛ در خط فارسی به شکل‌های مختلف نوشته می‌شود، می‌تواند در آغاز، میانه و پایان کلمه نشانه صامت باشد؛ مانند: هتر، مهر، نگاه و...

✓ در پایان کلمه، نشانه مصوت کوتاه است در این صورت آن را «های بیان حرکت» می‌گویند؛ مانند: خانه، شانه و...

#### \* نشانه «ی»:

- ✓ این نشانه که در آغاز کلمه به صورت «ی» و در وسط به صورت «یـ» و در پایان به صورت «یـی» نوشته می‌شود،

# تلاش برای پردازش پوتفیت

## هجا چیست؟

- در میان و پایان کلمه می‌تواند نشانه مصوت بلند «ی» باشد؛ مانند: شیراز، گیلانی و... .
- ✓ نشانه واج صامت نیز است، در این صورت در آغاز، میانه و پایان کلمه می‌آید؛ مانند: یاس، آید، جای و... .
- ✓ در کلمه‌های عربی به جای نشانه مصوت بلند آن نیز به کار می‌رود؛ عیسی، یحیی و... .

## آموختن چند نکته ضروری است:

- ✓ در واج‌نگاری تنها به نوشتن واج‌هایی می‌پردازیم که تلفظ می‌شوند ولی نوشته نمی‌شوند. مانند: خویش (خیش) خواب (خاب) خورشید (خرشید) و... .
- ✓ هر واج را با / ا نشان می‌دهیم. / ا /
- ✓ اولین واج در تمام ترکیب‌ها صامت است.
- ✓ دومین واج در تمام ترکیب‌ها مصوت است.
- ✓ سومین و چهارمین واج همواره صامت است.
- ✓ هیچ واژه‌ای در الگوهای هجایی با مصوت شروع نمی‌شود.
- ✓ دو مصوت در هیچ الگویی کنار هم دیده نمی‌شوند و در زبان فارسی همانشینی دو مصوت در کنار هم امکان پذیر نیست.
- ✓ هر هجا تنها یک مصوت دارد. تعداد هجا = تعداد مصوت
- ✓ هر هجا با یک خط عمود | جدا می‌شود.
- ✓ هر هجای فارسی حداقل دو واج و حداقل چهار واج دارد.
- ✓ باید توجه داشت که واج با حرف متفاوت است. حرف صورت مکتوب واج است و واج صورت ملفوظ حرف.

✓ آن در ابتدای برخی واژه‌ها مانند آسمان، آباد همیشه دو واج هستند. مانند: «آ= آ / ا صامت + ا / ا صامت = واج

برای یافتن نوع و تعداد واج‌ها، بهترین و ساده‌ترین راه استفاده از الگوی هجایی و یا در واقع استفاده از محور جانشینی است. باید با توجه به الگوهای ارائه شده، واج‌ها را جانشین یکدیگر نماییم تا به این وسیله امکان تشخیص نوع واج ممکن شود. در زبان فارسی هیچگاه صامت جانشین مصوت و یا بر عکس مصوت جانشین

صامت نمی‌شود؛ پس تمام واژهایی که جای اولین واژ را اشغال می‌کنند، قطعاً صامت و واچ دوم مصوت و واچهای سوم و چهارم صامت خواهند بود. واچ نگاری چند واژه آموزش داده می‌شود:

صامت+مصوت + صامت «دو» (بن مضارع دویدن) = /د / - / و /

صامت+مصوت + صامت «رو» (بن مضارع رفتن) = /ر / - / و /

صامت+مصوت + صامت «نو» (تازه) = /ن / - / و /

صامت+مصوت + صامت «کی» (چه وقت) = /ک / - / و /

صامت+مصوت + صامت «نی» (نوعی ساز) = /ن / - / و /

صامت+مصوت طامت + مصوت + صامت «شبیه» (شیاهت) = /ش / - / ل / - / و /

صامت+مصوت طامت+ مصوت «ساشه» = /س / - / ا / - /

صامت+مصوت + صامت طامت+ مصوت «لؤلؤ» (مروارید) = /ل / - / و / - / ل / - / و /

(ر.ک: همگام بازبان فارسی ۳(رشته ریاضی و فزیک و علوم تجربی)، نجاتی و دیگران، ۱۳۹۵، انتشارات مدرسه، ۱۱-۱۲)



## گنج حکمت

### مردان واقعی

یکی از کوه لکام به زیارت «سری سقطی»<sup>۷۶</sup> آمد. سلام کرد و گفت: فلان پیر از کوه لکام تورا سلام گفت.  
سری گفت: وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان  
که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.

تذكرة الاولی، عطار

### تحلیل متن

این متن را می توان در کنار متن دیگری از «اسرار التوحید» دید که در کتاب «زبان و ادبیات فارسی  
پیش دانشگاهی» آمده است. حکایت این است:

«شیخ ما را گفتند: که فلان کس بر روی آب می رود. گفت: سهل است چغزی و صعوه ای نیز بر روی  
آب می رود. گفتند: فلان کس در هوا می پرد. گفت: زغن و مگس نیز در هوا می پرد. گفتند: فلان کس در یک  
لحظه از شهری به شهری می رود. شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می رود. این چنین  
چیزها را چندان قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق پنشیند و برخیزد و بخورد و بحسبید و بهفروشد و در  
بازار در میان خلق، ستاد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.»

پیام اصلی متن: نکوهش زهد منفی

<sup>۷۶</sup>. سری سقطی؛ ابوالحسن سری بن المغاسی السقطی (وفات ۲۵۳ قمری) معروف به سری سقطی، عارف و صوفی قرن سوم قمری متولد بغداد بود و در ابتدا سقطفوشی می کرد. وی استاد و مرید اکثر عرفای بغداد و دانی جنید بغدادی و از شاگردان و مریدان معروف کرخی بود. (ن. گ، ترجمه رساله قشیره، بدیع الزمان فروزانفر، ۱۳۶۱، علمی فرهنگی)

# تلاشی در مسیر موفقیت

## شعر خوانی

### آفتاب خُسن

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست<sup>۷۷</sup>  
ای آفتاب خُسن، برون آ، ذمی ز ابر  
گفتی ز ناز،<sup>۷۹</sup> «بیش مرنجان مرا، برو»  
زین همراهان سست عناصر<sup>۸۰</sup> دلم گرفت  
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر<sup>۵</sup>

بگشای لب که قند فراواتم آرزوست<sup>۷۸</sup>  
کان چهره مُشعشع<sup>۷۸</sup> تابانم آرزوست  
آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست  
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست<sup>۸۱</sup>

<sup>۷۷</sup>. **فلمر و زیانی**: که: زیرا که (حرف ربط تعیلی)/ فلمر و ادبی: تشبیه مضمری دارد: آرزوی رخ و دیداری را دارد که مانند باغ و گلستان است: هم چنین است در مصraig دوم که آرزوی شنیدن سخن معشوق را دارد که مانند قند شیرین است، «گلستان»

نماد خوشحالی و شادی نیز هست، چنان که در این بیت حافظ می بینیم:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور / کلیه احزان شود روزی گلستان غم مخور.

<sup>۷۸</sup>. **فلمر و زیانی: مُشعشع**: «درخشنان، تابان «سایقة مُشعشع او موجب شهرت وی گردید» ضح. به این معنی از ترکی وارد فارسی شده (ن ک قزوینی بیست مقاله ج ۲ چا. ۲، ۲۷۶)» (فرهنگ فارسی، مُشعشع) او منظور چهره شمس مراد مولانا است.

/ فلمر و ادبی: آفتاب خُسن: تشبیه/ مراعات نظری: آفتاب. تابان، ابر

<sup>۷۹</sup>. **فلمر و زیانی**: از روی ناز گفتی، «ز روی ناز» قید حالت. / فلمر و فکری: از روی ناز گفتی مرا بیش از این میازار، باز دلم می خواهد که ان سخن را از دهان تو بشوم.

<sup>۸۰</sup>. **فلمر و زیانی و ذکری**: سست عناصر: با «سست رگ» و «سست ریش» و «سست بینای» مترادف است؛ یعنی ضعیف و تبل، زبون، بی حیمت، بی درد، هم از این رو در تقابل با آن، شیر خدا (علی (ع)) و رستم دستان را آورده است.

<sup>۸۱</sup>. **فلمر و ادبی**: این تلمیح نیز معروف است؛ این شیخ، همان دیوzen یا دیوجانس (Diogene) (۴۰۴-۳۲۳ق.م.) است، در بی اعتمای او به مردم گفته اند: وقتی او را دیدند میان روز با فانوس روشن می گردید، سبب پرسیدند، گفت: انسان می جویم

«حكایات بسیار از رفتار و گفتار او نقل کرده اند از جمله اینکه در ترک اسباب دلیوی کار را به جایی رسانید که در خم، منزل کرده و تنها یک کاسه برای آب نوشیدن داشت؛ روزی جوانی را دید که با مشت از نهر آب می نوشید، پس کاسه را انداخت که معلوم شد در دنیا به این هم نیاز نیست...»

و نیز وقتی ابناء وطنش او را ببعید کردند، کسی به طعن گفت: همشهربان، تو را از شهر راندند، گفت: نه چنین است، من آنها را در شهر گذاشتم.

گفتند یافت می‌نشود، جسته اینم ما  
گفت: «آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست»  
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از وست  
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

غزلیات شمس، جلال الدین محمد مولوی<sup>۸۲</sup>

# تلash نظریه

و معروف است که اسکندر کبیر در حالیکه بالای سر او ایستاده و میان او و خورشید حایل شده بود، گفت: از من چیزی بخواه، گفت می‌خواهم سایه خود را از سرم کم کنم.»

(سر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، ۱/۷۰)

<sup>۸۲</sup>. قلمرو زبانی: «م» در آن تقسیم اضافی دارد. آرزویم است.(جهش ضمیر)

<sup>۸۳</sup>. قلمرو فکری: آشکار صنعت پنهانم، صانع جهان، آن خدایی که آثار صنع او آشکار است و خود از دیده‌ها پنهان است.

قلمرو زبانی: «م» در پنهانم نقش اضافی دارد. آرزویم است.(جهش ضمیر) / قلمرو ادبی: تلمیح به آیه ۱۰۳ سوره انعام اشاره دارد: «لا يدركه الابصار و هو يدرك الابصار» چشم‌ها او را نمی‌بینند و و او بینندگان را می‌بینند.

<sup>۸۴</sup>. غزل ۴۴۱، کلیات شمس تبریزی، این غزل در اصل ۲۴ بیت دارد.

درس ششم

گسترش محتوا (۲)

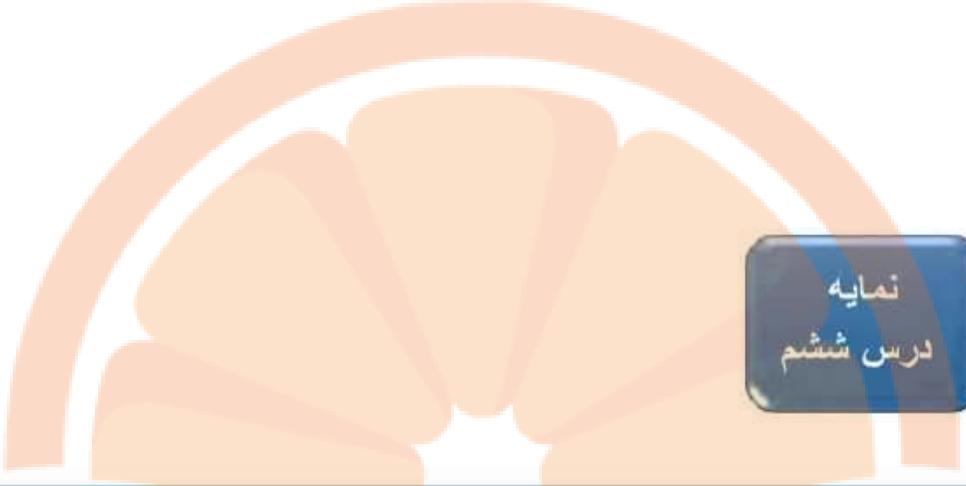
شخصیت

شخصیت چیست؟ چیزی نیست مگر شرح واقع

واقعه چیست؟ چیزی نیست مگر نمایش شخصیت.

«هتری جیمز، مبانی داستان کوتاه»

تلاشی در مسیر موافقت

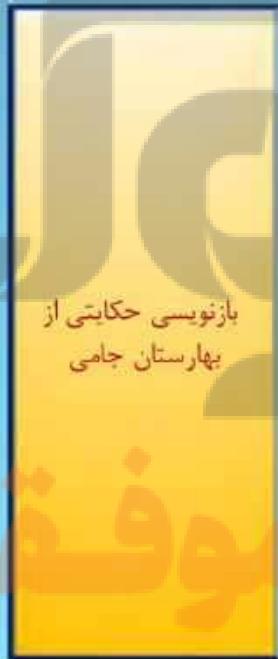


نمایه  
درس ششم

عنوان: گسترش محتوا (۲) شخصیت

محتوا: گسترش محتوا با توصیف اشخاص (شخصیت پردازی)

حکایت نگاری



بازنویسی حکایتی از  
بهارستان جامی

کارگاه نوشتمن

۱- مشخص کردن و بیان  
های ظاهری و رفتاری  
شخصیت های نوشته

۲. تولید متن و خلق  
شخصیت ها و توصیف آنها

متن و تصویر

توصیف شخصیت

انواع توصیف:

- (۱) توصیف ظاهر شخصیت
- (۲) توصیف حالت ها و روحیه  
شخصیت

۲. تحلیل و نقد متن های  
تولیدی دانش آموزان

تلاشی در معرفت

### اهداف درس:

- آشنایی با شخصیتپردازی به عنوان یکی از روش‌های گسترش متن
- توانمندی در توصیف ظاهری اشخاص
- توانمندی در توصیف حالات و احساسات شخصیت‌ها
- ایجاد فضاسازی در نوشه با توصیف اشخاص
- تشخیص ویژگی‌های ظاهری و باطنی شخصیت‌های یک نوشه
- توانایی سازمان‌دهی متن
- توانایی طراحی ساختار درونی نوشه
- آشنایی با شخصیتپردازی در داستان
- توانایی خلق شخصیت‌های متنوع و متفاوت در متن
- ایجاد فرصت برای ساده‌نویسی با حکایت‌نگاری

# تلاشی در مسیر موفقیت

## روش تدریس

### تکنیک فهرست خصوصیات

در این روش که اولین بار توسط رابرت کرافورد مطرح شد، به جای اینکه موضوع به شکل کلی بررسی شود آن را به اجزای کوچک و کوچکتر تقسیم کرده، هر جزء را به طور مستقل بررسی می‌کنیم. یکی از مزایای این روش این است که به وسیله آن مطمئن می‌شویم به تمام ابعاد و جوانب موضوع توجه می‌شود. به عبارت دیگر، این روش کمک می‌کند تا به طور مشخص و آگاهانه به تمام ابعاد و جوانب موضوع توجه کنیم، در حالی که اگر به طور عادی بخواهیم به موضوع فکر کنیم، ممکن است بعضی از ابعاد و جوانب موضوع به دلیل وجود قالب‌های ذهنی، به طور ناخودآگاه حذف شود و ما از آن غافل بمانیم.

شخصیت یکی از عناصر متن است که نویسنده آن را خلق می‌کند. برای خلق شخصیت می‌توان از تکنیک خلاقانه «فهرست خصوصیات» بهره برد. در اجرای این روش، فهرستی از صفات و ویژگی‌های مختلف موضوع (اعم از انسان، حیوان، اشیا)، مانند شکل، اندازه، رنگ، جنس، کاربرد و ویژگی‌های ظاهری و باطنی تهیه می‌شود.

در ادامه نویسنده بر هر خصوصیت مرکز می‌شود و روش‌هایی که بتوان به وسیله آنها خصوصیت را اصلاح کرد یا تغییر داد یا بهبود و ارتقا پخته‌شود، جستجو می‌کند و از این رو، در فرایند این تمرکزها، جستجوها و تأمل‌ها، ایده‌های جدیدی به ذهن خطرور می‌کند.

نویسنده باید مهم‌ترین ویژگی‌ها یا آن دسته از ویژگی‌های شخصیت مورد نظر خود را که باعث جذبیت نوشته می‌شود، برگزیند و ویژگی‌های معمولی و پیش‌پافتاده را نادیده گرفته، یا از آن‌ها به گونه‌ای مختصر در متن استفاده کند.

متن زیر نمونه بسیار مناسبی است که نویسنده با استفاده از فهرست خصوصیات ذهنی خود، خلق کرده است.

«عباس دیگر جوانکی بود جره؛ بالای پانزده سال؛ گوش‌های بزرگ شده و بزرگ، صورتی فاق کشیده، چشمانی بزرگ و سیاه و رنگ و رویی که از زردی به کبودی می‌زد. تا پدرش بود، او را وا می‌داشت که موهای سرش را از ته ماشین بزنند. اما عباس به هزار زور و زحمت توانسته بود به سلوج بقبولاند که

# تلash در معرفت

کاکلی جلو سر خود بگذارد. این بود که حالا یک دسته موی زبر پیچاپیج جلو سر از زبر کلاه پاره اش بیرون بود. نیم تنه ای را که دیگر به تشن تنگ شده و سر شانه ها و آرنج گاه آستین هایش ساییده شده بود به تن گرده، گیوه ها را ور کشیده و نخی را محکم به دور گیوه ها گره زده بود. گیوه را نباید نخ بست اما اگر عیاش تخت و رویه گیوه هایش را با نخ به هم نمی بست، از پاهایش می افتدند. گیوه های عیاش تارو پود پوسانده بودند.»

جای خالی سلوج، محمود دولت آبادی

کاربرگ

الف) توصیف مشخصات ظاهری

ویژگی های ظاهری یکی از اطرافیان و آشنايان خود را توصیف کنید.

ب) توصیف حالات و احساسات

شور و حال و هیجانات یکی از هم کلاسی هایتان را توصیف کنید.

تلاشی در مسیر موفقیت

در این درس شایسته است انواع توصیف به اجمال معرفی شود و از هر کدام نمونه‌ای در کلاس خوانده شود.

#### انواع توصیف شخصیت:

الف) **توصیف ساده و ظاهری**: در این نوع توصیف باید با دقّت به اشخاص نگریست و ویژگی‌های چهره و اندام (چاقی، لاغری، کوتاهی، بلندی) را یک‌به‌یک بررسی کرد.

#### نمونه توصیف ظاهری:

«همیشه مانتو مشکی می‌پوشد و کفش‌هایی با پاشنه کوتاه. لاغراندام است و قد بلند و کشیده‌ای دارد. چشمانش درشت و فهوده‌ای رنگ است و ابروهایش باریک و مشکی. صدایش آن قدر گرم و دلنشین است که تا پایان کلاس، از شنیدن‌ش سیر نمی‌شود. هنگام صحبت کردن، دستانش را حرکت می‌دهد. وقتی می‌خواهد مطلب مهمی را توضیح بدهد، اول مقتنه‌اش را جلو می‌کشد و بعد جمله‌اش را با «خانم‌ها دقّت کنید» آغاز می‌کند...»

ب) **توصیف اخلاق، روحیات و علائق شخصیت**: اشخاص در موقعیت‌های گوناگون، حالات متفاوتی دارند. حالت‌هایی مانند: خشم، شادی، ترس، آرامش و... .

توصیف این حالات در شخصیت‌پردازی اهمیت ویژه‌ای دارد.

#### نمونه توصیف حالات و رفتار:

دستش را جلو می‌آورد تا با من دست بدهد، احسان می‌کنم مثل همیشه گرم و صمیمی نیست. دست‌هایش سرد و چهره اش درهم است. وقتی به چشم‌هایش نگاه می‌کنم نگاهش را از من می‌دزد. نگاهش مهربانی همیشگی را ندارد... .

پ) **توصیف روابط بین افراد: روابط انسانی**، بخش عمده‌ای از زندگی روزمره را تشکیل می‌دهد. توصیف این روابط می‌تواند گوشه‌ای از شخصیت افراد را نشان بدهد. نمونه زیر را ببینید:

«باران به شدت می‌بارد. جدول‌ها لبریز شده‌اند و خیابان را آب گرفته. راه رفتن در پیاده‌رو که پر از آب شده، دشوار است. جوانی که کیفش را محکم گرفته و چتری در دست دارد، با عجله در حال عبور از خیابان است. آن قدر عجله دارد که حواسش به جدول پرآب کنار خیابان نیست. ناگهان در جدول می‌افتد و تا زانو در آب فرو می‌رود. بی اختیار خندهام می‌گیرد. جوانک نگاهی از سر درماندگی به من می‌اندازد. از خودم بدم میاد. سریع به طرفش می‌روم و دستش را می‌گیرم تا از جو بیرون بیاید. لباس‌هایش خیس و چترش کج و کوله شده است. نگاهی تشکرآمیز به من می‌کند و بدون این که چیزی بگوید، با عجله به راهش ادامه می‌دهد...».

ت) توصیف افراد در مکان‌های خاص: درباره «توصیف مکان» در درس دوم سخن گفتیم. می‌دانیم که مکان‌ها و افراد از هم جداپندا نایدیزند. برخی مکان‌ها با حضور افراد معنا و هویت پیدا می‌کنند و رفتار افراد در مکان‌های گوناگون، تغییر می‌یابد؛ مانند رفتار فرد در محل کار در مقایسه با رفتار وی در خانه. نمونه»

«وقتی توی مسجدالحرام نشسته‌ام احساس عظمت و نفهمیدن می‌کنم، احساس بیرون بودن. توی طواف حالم خوب است چون گریمام می‌گیرد و وقتی گریه می‌کنم می‌توانم کمی نفس بکشم. نمازهای مسجدالتبی سبکم می‌کند مثل پرا. سر می‌خوردم و پرسه می‌زنم زیر چترها و لابه‌لای گوناگونی صورت‌ها و نگاهها و بعض‌ها و سکوت‌ها. حتی دلم نمی‌خواهد با آدمها حرف بزنم! اینجا آنقدر با آن‌چه می‌بینم و می‌یابم درگیرم که به دیگران نمی‌رسم...».

حبيبه جعفريان

در این درس معلم می‌تواند نمونه‌های متعدد شخصیت‌پردازی را در آثار ادبی، برای پایداری یادگیری، در کلاس ارائه دهد.

#### الف) توصیف ویژگی‌های ظاهری:

در ادبیات گذشته، نمونه‌های جذاب و دقیق توصیف اشخاص و مکان‌ها را می‌توان در کلام «ابوالفضل بیهقی» جست‌وجو کرد:

«حسنک پیدا آمد بی بند؛ جبهه‌ای داشت حبری‌رنگ و با سیاه می‌زد، خلق‌گونه. و دراعه و ردایی سخت پاکیزه. و دستاری نشاپوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای. و موی سر مالیده، زیر دستار پوشیده کرده، انداک‌مایه پیدا می‌بود.»

تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی

## ب) توصیف رفتار و حالات:

نمونه از ادبیات گذشته:

«این بوسمهل، مردی امامزاده و محتشم و فاضل و ادیب بود. اما شرارات و زعارتی در طبع وی مؤکد شده بود و با آن شرارت، دل سوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی؛ این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تصریب همی کردی و الی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آن گاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم.»

تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی

نمونه از ادبیات معاصر:

«روی گشاده مرگان در کار، ته برای خوشایند صاحب کار، بلکه برای به زانو در اوردن کار بود. مرگان این را یاد گرفته بود که اگر دل مرده و افسرده به کار نزدیک بشود، به زانو در خواهد آمد. کار بر او سوراخ خواهد شد. پس با روی گشاده و دل باز به کار می پیچید. طبیعت کار چنین است که می خواهد تو را زمین بزند و از پا درآورد؛ این تو هستی که نباید از پا در بیایی. مرگان نمی خواست خود را ذلیل کار ببینند. مرگان، کار را درو می کرد.»

جای خالی سлог، محمود دولت‌آبادی

## آگاهی‌های فرامتنی

### حکایت‌نگاری

در حکایت‌نگاری، تأکید بر بازنویسی به زبان ساده است. بازنویسی از روش‌های دست‌ورزی در کسب مهارت‌های نوشتاری و به منزله پلی ارتیاطی جهت گسترش تاریخ و فرهنگ ایرانی و اسلامی است.

روش بازنویسی حکایت

حکایت‌ها معمولاً کوتاه و مختصرند و هدف آن‌ها بیان پیام‌های اخلاقی و تربیتی به روش مستقیم است و نویسنده‌گان آن‌ها فرصت شخصیت‌پردازی، توصیف زمان، مکان، فضاسازی و... را ندارند. بنابراین دانش‌آموزان باید در بازنویسی حکایت‌ها، این عناصر را در متن بیابند و گسترش دهند.

به این حکایت از درس سوم توجه کنید:

«طاووسی و زاغی در صحن باغی به هم رسیدند و عیب و هنر یکدیگر را دیدند. طاووس با زاغ گفت: این موزه سرخ که در پای توست لایق دیباي نگارین من است. همان وقت که به وجود می‌آمدۀایم در پوشیدن موزه، اشتباه کردۀایم. من موزه سیاه تو را پوشیده‌ام و تو موزه سرخ مرا.

زاغ گفت: برخلاف این است؛ اگر خطای رفته است در پوشش‌های دیگر رفه است. باقی پوشش‌های زیبای تو مناسب موزه من است، در آن خواب آلودگی، تو سر از گریبان من درآورده و من سر از گریبان تو!.

در آن نزدیکی، سنگ پشتی بود و آن مجادله را می‌شنید، سر برآورد که ای یاران عزیز، از این گفت‌وگوی باطل دست بردارید، خدای تعالی همه چیز را به یک کس نداده است. هر کس را به داده خود خرسند باید بود و خشنود.»

بهارستان، جامی

پیش از این، به فضاسازی و شخصیت‌پردازی پرداخته شده است. دانش‌آموزان باید آموزه‌های این دو درس را به شکلی محدود، در حکایت‌نویسی اعمال کنند.

شخصیت	طاووس، زاغ، سنگ‌پشت
شخصیت‌پردازی، توصیف ویرگی‌های ظاهری، نام‌گذاری شخصیت‌ها	طاووس: زیبا با پرهای رنگارنگ، پاهایی زشت، خودپسند زاغ: بال و پر مشکی، پاهای قرمز و خوش‌رنگ سنگ‌پشت: پیر، دانا و باتجربه
مکان	صحن باغ
فضاسازی و توصیف مکان	باغی زیبا با درختان انبوه که نهر کوچکی در آن جاری است
زمان	نامشخص
توصیف زمان	صبحی بهاری

پرهیز از غرور، راضی بودن به داشته‌ها	پیام
ناپسند شمردن غرور و خودپسندی، خشنودی از داشته‌های خود، پرهیز از مجادله	گسترش پیام
بدون عنوان	عنوان
بر اساس شخصیت‌ها یا وقایع عنوان مناسبی انتخاب شود	انتخاب عنوان

اکنون می‌توانید با بهره‌گیری از این عناصر، حکایت‌نگاری را آغاز کنید.

# لُغَةِ الْمُهَاجِرَةِ

## تلاشی در مسیر موفقیت

## درس هفتم

### آغازگری تنها

عباس میرزا، آغازگری تنها، مجید واعظی

قلمرو زبانی: اسبی سینه فراخ: در اینجا یعنی اسبی قوی هیکل و کوه پیکر.

ولایتعهدی: مشتق - مرکب، ولایت (حکومت کردن، امارت) + عهد (عهده دار شدن) +ی (مصدری): شغل و مقام ولیعهدی.

دارالسلطنه: سرای سلطنت. در دوره قاجاریه، تبریز ولیعهد نشین بود؛ یعنی جانشین سلطنت در تبریز اقامت می کرد و اداره امور آنچه هم البته با وی بود.

تدبیر ملک: حکومت داری، اداره مملکت.

رسیدن به حکومت ولایت: ج ولایت. مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره شود.

تحت الحمایگی: مستقل نبودن و تحت حمایت کشور دیگری بودن و امتیاز دادن برای برخورداری از تحت الحمایگی.

زنبورک: در دوره صفویه و قاجاریه به نوعی توب کوچک می گفتند که به شتر می بستند.

قلمرو ادبی: عباس میرزا... همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند: تشبیه عباس میرزا به معبد، گذشته از تصویر زیبایی که ساخته، از دیدگاه نویسنده، نوعی تقدس بخشیدن به کار عباس میرزا نیز هست؛ این که وی، برای دفاع از وطن می رفت و گویی مردم او را برای این کار می پرستیدند.

### ریزپیام های درس

○ اروپا قدم های بزرگی در راه علم و صنعت پرداشت، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت ها، اخلاق علم و فن هم رشد می کرد؛ و گرنه تیر و کمان با همه زیان هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضرر از توب و تفنج است.

○ نویی و جوانی هر چند آلوده به پستی ها و زبونی ها باشد، غالباً پیروز میدان است.

○ اگر جنگ چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود.

○ پیشرفت و تمدن نمی تواند یک سویه و تک بعدی باشد ...

○ مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر گریزان هستند.

# تلاش برای فتوافت

## کارگاه درس پژوهی

### وابسته‌های اسمی: شاخص

خواندیم که گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته پیشین و پسین تشکیل می‌شود. در مثال «دانش آموزان کلاس پنجم، تمرین‌های ریاضی خود را نوشتند.» «دانش آموزان» و «تمرین» را در گروه اسمی هسته می‌گوییم و بقیه واژه‌ها (کلاس، پنجم، ریاضی و خود) وابسته‌اند. وجود هسته در گروه الزامی است اما آمدن وابسته‌ها در گروه اختیاری است. هسته گروه اسمی، اسم است.

۱- مهم‌ترین عضو گروه اسمی، هسته است. «این دو جلد کتاب»

۲- هسته اولین کلمه‌ای است که در گروه نقش نمای اضافه گرفته است. «این دو شهر بزرگ ایران»

۳- اگر فقط اسم باشد و ساختار گروهی نداشته باشد، همان یک اسم هسته است. «کتاب خواندنی است.»  
وابسته‌های پیشین اسم عبارتند از:

الف) صفت اشاره: این شهر مرزی به آذربایجان نزدیک است. آن کتاب داستانی را دوستم هدیه کرد.

ب) صفت پرسشی: کدام رمان را خوانده‌ای؟ چه کار در این هفته انجام داده‌ای؟ چند سفر علمی تاکنون رفته‌ای؟

پ) صفت تعجبی: عجب طبیعت بکری! چه هوای پاکی!

ت) صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی): سی‌امین جشنواره فیلم فجر برگزار گردید. یک عمر می‌توان سخن از زلف بار گفت.

ث) صفت مبهم: هر روشی را لازم بود، به کار گرفتم. هیچ عمل نیکی بدون پاداش نمی‌ماند.

ج) صفت عالی: با وجود سخت‌ترین تحريم‌ها ایران از موضع خود عقب نشینی نکرد.

ج) شاخص

شاخص‌ها عناوین و الفایی هستند که بدون نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم یا بعد از اسم می‌آیند و نزدیک- ترین وابسته به هسته هستند و خود اسم یا صفت‌اند که می‌توانند هسته گروه اسمی قرار بگیرند. در صورت هسته واقع شدن دیگر شاخص محسوب نمی‌شوند؛ شاخص‌ها مانند: استاد، مهندس، کدخدای، سرگرد، آقای خان و... در نمونه‌های «خان علی / علی خان - آقا علی / عیسی خان بیهادری و ...»

مثال‌ها:

۱- مرحوم عیسی خان بیهادری فرزند موسی خان و نواده علی بزرگ از فرزندان بیگلخان بود.

۲- دکتر دادبه در روز سخنرانی، چند غزل حافظ را بررسی کرد.

# تلاشی در مسیر موفقیت

## گنج حکمت

### چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند، مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. درین چه حکمت<sup>۸۵</sup> است؟»

گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن

پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد<sup>۸۶</sup>

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد<sup>۸۷</sup>

گلستان، سعدی

## تحلیل متن

آزاد در این تعریف سعدی؛ یعنی آنکه بر یک صفت، پایدار باشد و رنگ عوض نکند. به گفته حافظ:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(حافظ)

<sup>۸۵</sup>. **قلمر و زبانی و فکری**: حکمت: «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها جنانکه باشد، و قیام نمودن به کارها جنانکه باید به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد.» (اخلاق ناصری، ۳۷) در اینجا منظور نکته ظریف و دقيق و قابل تأمل.

<sup>۸۶</sup>. در دیباچه آورد؛ آنچه نایابد، دلیستگی را نشاید.

<sup>۸۷</sup>. **قلمر و فکری**: نخل چون ثمر دارد، کریم است و سرو که رنگ عوض نمی کند و هیچ گاه نیز پژمرده نمی گردد و همیشه بر یک صفت می ماند، آزاد است.

# تلash بر پرستوییت

## درس هشتم

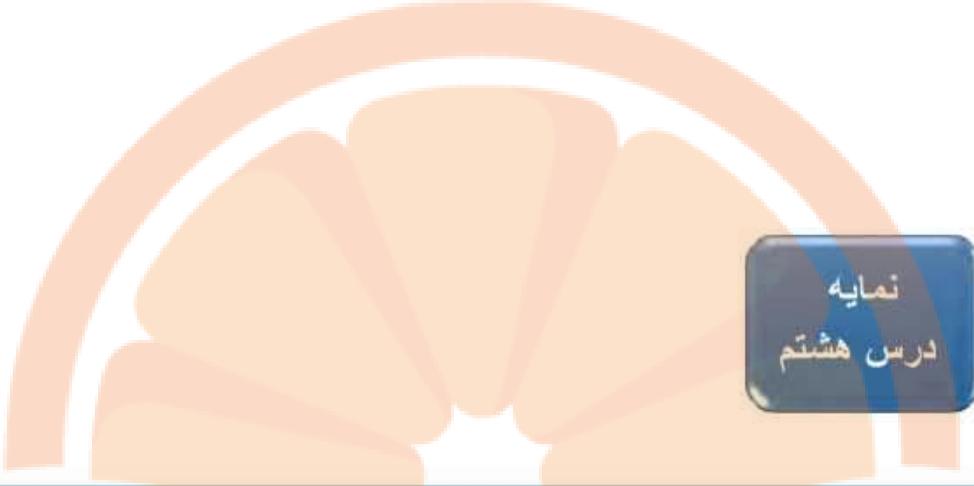
گسترش محتوا(۳): گفت و گو

گفت: آفتاب، چراغ ما را ناپدید کرد.

گفت: چون از خانه به در نهی، خاصه به نزد آفتاب هیچ نماند!

«قصه‌های شیخ اشراق»

# تلاشی در مسیر موفقیت



نمایه  
درس هشتم

عنوان : گسترش محتوا(3): گفت و گو

محتوا: گسترش محتوا نوشته با طراحی گفت و گو

مثل نویسی

کارگاه نوشتن

متن و تصویر

بازآفرینی و گسترش  
یکی از مثل های ارائه  
شده

۱- تعیین کردن موضوع و  
طرح گفت و گو در نوشته

۲- تولید متن با بر جسته  
کردن گفت و گوها

۳- ارزیابی نوشته ها بر  
اساس سنجه های درس

در این درس یکی دیگر از  
روش های گسترش محتوای  
متن آموخته می شود.

مراحل ایجاد گفت و گو:

۱) مشخص کردن دو طرف  
گفت و گو

۲) طرح ریزی یک گفت و  
گو بر اساس موضوع

۳) نوشن گفت و گو بر  
اساس طرح

اهداف درس:

اهداف درس:

توانایی گسترش محتوای نوشته با تأکید بر عنصر «گفت و گو»

استفاده از گفت و گو جهت معرفی شخصیت‌ها

استفاده از گفت و گو برای فضاسازی

جان دار کردن و به حرکت درآوردن متن با عنصر «گفت و گو»

توانایی طراحی گفت و گو

کسب مهارت در نوشتن با بازآفرینی مثل‌ها

تقویت تفکر انتقادی و قدرت نقد و تحلیل متن

# تلاشی در مسیر موفقیت

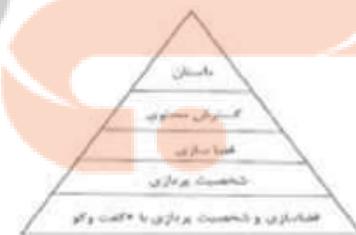
## روش‌های تدریس

### روش‌پیش‌سازمان‌دهنده

سازمان‌دهی محتوای کتاب‌های تازه‌تألیف نگارش به شکلی است که محتوای کتاب پایه قبل با پایه بعد مرتبط است. محتوای درس‌های هر کتاب نیز تکمیل‌کننده درس‌های پیشین است.

معلم با ارائه پیش‌سازمان‌دهنده‌ها ذهن دانش‌آموزان را به تکاپو و می‌دارد. پیش‌سازمان‌دهنده‌ها از طریق پیوند دادن دانش پیشین دانش‌آموزان، با آنچه باید بیاموزند، ذهن آنان را مهیاً یادگیری مطالب جدید می‌کنند.

برای نمونه، در تدریس درس چهارم نگارش یازدهم، می‌توان پیوندی میان این درس و درس هشتم نگارش دهم (دانستان) برقرار ساخت. از محتوای درس‌های دوم و سوم کتاب نگارش یازدهم نیز می‌توان به عنوان پیش‌سازمان‌دهنده استفاده کرد. اگر ساختار این درس را به شکل یک هرم تصور کنیم، مقاهیم کلی و گسترده در رأس هرم و مقاهیم جزئی و عینی تر در قاعدة هرم جای می‌گیرند.



# تلاشی در مسیر موفقیت

## مراحل روش تدریس پیش‌سازمان‌دهنده

### ۱- ارائه پیش‌سازمان‌دهنده‌ها:

معلم در این مرحله، پیش‌سازمان‌دهنده را که از مطالب درسی کلی‌تر است، ارائه می‌دهد. بدین منظور، متنی گفت‌و‌گو محور را در کلاس می‌خواند و هنگام خواندن متن، بر فضاسازی و شخصیت‌پردازی تأکید نموده، دانش‌آموزان را به درس‌های پیشین ارجاع می‌دهد.

### ۲- ارائه مطالب و مقاهیم درس جدید:

در این مرحله، معلم اطلاعاتی درباره روش طراحی و خلق گفت‌و‌گو در کلاس ارائه می‌دهد و از آموخته‌های پیشین دانش‌آموزان استفاده نموده، فضاسازی و شخصیت‌پردازی را از طریق گفت‌و‌گو آموزش می‌دهد.

### ۳- سازمان‌دهی و طرح اولیه گفت‌و‌گو:

هر یک از دانش‌آموزان با راهنمایی دبیر خود، موضوعی را بر می‌گزینند. آن‌گاه طرفین گفت‌و‌گو را مشخص نموده، با بهره‌گیری از عناصر و اجزای مرتبط با موضوع، گفت‌و‌گویی را طرح‌ربزی می‌کنند؛ در ضمن این گفت‌و‌گوها فضای نوشته، مکان، زمان و شخصیت‌ها به شکل غیرمستقیم مشخص می‌شوند.

### ۴- تولید متن:

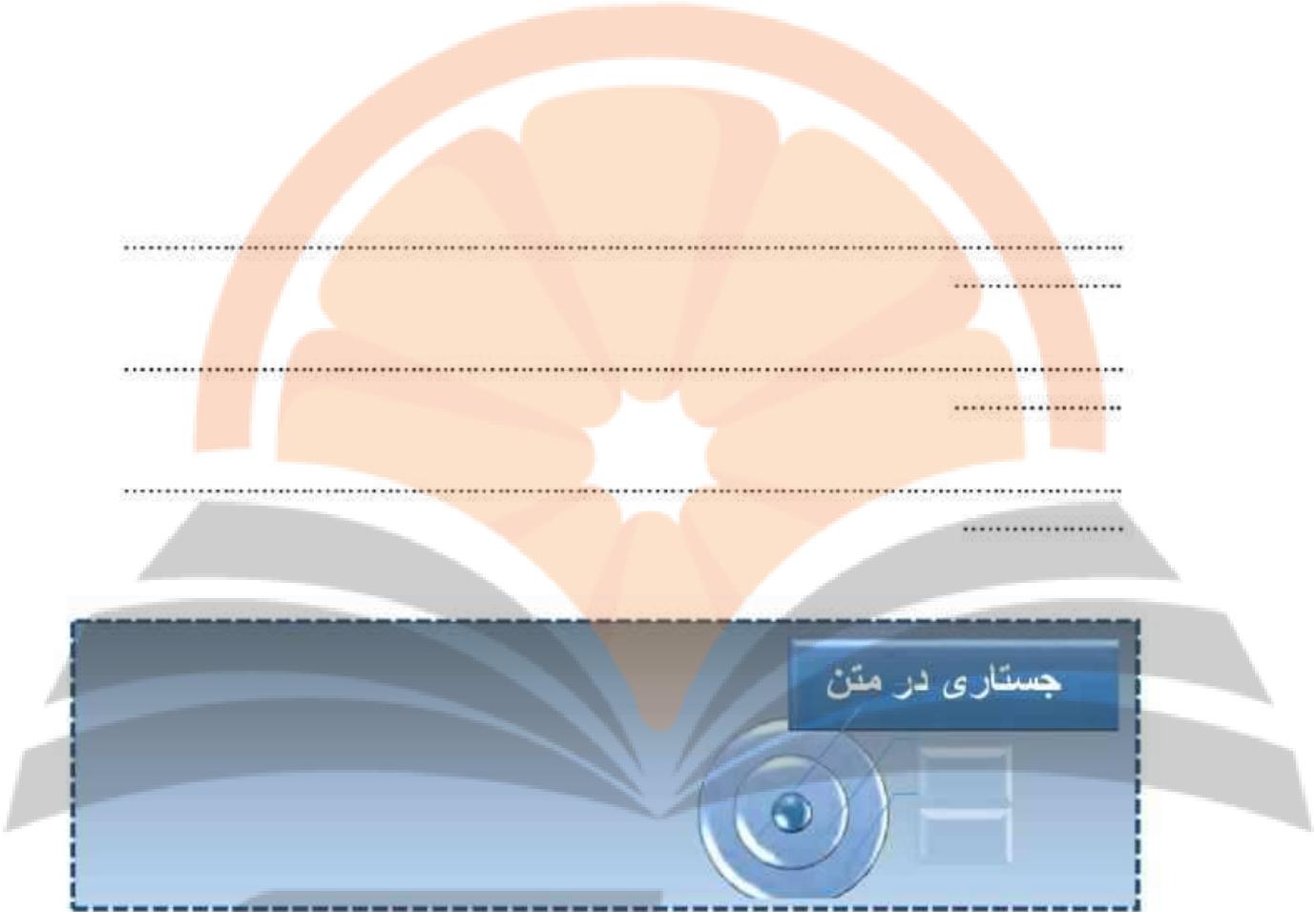
در مرحله پایانی، دانش‌آموزان گفت‌و‌گوها را به شکلی منطقی، به یکدیگر مرتبط می‌سازند. سپس گفت‌و‌گوها را در متن جای می‌دهند و محتوای متن را گسترش می‌دهند.

#### کاربرگ

الف) گفت‌و‌گویی طراحی کنید که در آن طرفین گفت‌و‌گو «شبیم» و «آفتاب» باشند.

ب) گفت‌و‌گویی طراحی کنید که در آن طرفین گفت‌و‌گو «مسافر» و «راننده تاکسی» باشند.

# تلاشی در مسیر موفقیت



### جستاری در متن (۱)

گفت و گو یکی از ارکان اساسی داستان است. اگر گفت و گو هوشمندانه و متناسب با شخصیت‌ها طراحتی شود، به نوشته نیرو می‌بخشد و متن را به حرکت و می‌دارد. در ادبیات داستانی گفت و گو بر دو نوع تقسیم می‌شود:

#### (۱) گفت و گوی بیرونی (دیالوگ)

نمونه گفت و گوی بیرونی در متن همین درس (گفت و گوی ناخدا و دوست دوران کودکی اش) می‌بینید.

#### (۲) گفت و گوی درونی (مونولوگ)

گفت و گوی درونی زیباترین و پنهان‌ترین حالات شخصیت‌ها را به نمایش می‌گذارد.

نمونه :

دراز کشیده بود و قایق را هدایت می‌کرد. با خود گفت: هنوز نصفش را دارم. شاید بخت یارم باشد و نصف دیگر ماهی را بتوانم به منزل برسانم.

بلند گفت: "پرت و پلانگو، بیدار باش و سکان را نگه دار. از کجا معلوم که بخت بلند باشد؟

فکری کرد و ادامه داد: اگر جایی بخت می‌فروختند، می‌خریدم."

از خود پرسید: "با چی می‌خریردی؟ با آن نیزه که از دست داده ای یا با این دست‌های ناتوان.

با خود گفت: بله تو با هشتاد و چهار روز کار توى دریا تلاش خودت را کردی ..."

(پیرمرد و دریا ، همینگوی)

گفت و گویی درونی بر دو نوع است:

الف) تک‌گویی درونی: بیان اندیشه به هنگام ظهور آن در ذهن، پیش از پرداخت و تشکیل آن. سخنانی که کودکان هنگام بازی، بدون داشتن مخاطب، با خود می‌گویند، شباهت بسیاری به تک‌گویی درونی دارد؛ با این تفاوت که در تک‌گویی درونی، وازگان در ذهن شخصیت نوشته، جاری است و آن‌ها را بر زبان نمی‌آورد.

ب) حدیث نفس: در حدیث نفس، شخصیت، افکار و احساسات خود را به زبان می‌آورد تا خواننده از نیت و قصد او آگاه شود.

کاربرد حدیث نفس بیشتر در نمایشنامه است. قطعه «بودن یا نبودن» در نمایشنامه «هملت» اثر «ولیام شکسپیر» نوعی حدیث نفس است.

#### جستاری در متن (۲)

در آثار کهن نیز گفت و گو دیده می‌شود و نقش موثری در پیشبرد نوشته دارد. قهرمانان داستان‌ها در شاهنامه سخن می‌گویند. گاهی این گفت و گو، رو در رو و گاهی در قالب نامه است مانند نامه‌ای که افراسیاب به سیاوش می‌فرستد:

"شندم پیام از کران تا کران ر بیدار دل زنگه شاوران  
غمی شد دلم راشک شاه جهان چنین نیز سد با تو اندر جهان"

(جلد ۳ شاهنامه)

و در مخزن الاسرار خسرو و فرهاد با یکدیگر مناظره می‌کنند:  
"نخستین بار گفتش از کحالی بگفت از دار ملک آشناشی  
بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند بگفت انده خورند و جان فروشند"

مولوی نیز در داستان‌های خود به هرمندی از گفت و گو یاری جسته است.  
"روزی یکی همراه شد با بایزید ائدر رهی / پس بایزیدش گفت: چه پیشه گزیدی ای دعا؟ / گفتا: "که من خربنده ام" پس بایزیدش گفت: "زو / یارب خرش را مرگ ده تا او شود بنده خدا"  
(دیوان شمس)

نمونه:

در قصص قرآنی نیز به نیکویی از گفت و گو استفاده شده است.  
"سلیمان با سپاه خود حرکت کرد و به محلی که مورچه‌ها در آن بودند رسید.  
فرمانده مورچه‌ها فرمان داد: "وقتی تخت سلیمان پیدا شد فرار کنید"

باد فرمان را به گوش سلیمان رساند . سلیمان به مورچه گفت : " مگر از سپاه من چه دیدی ؟ " مورچه گفت : " ای بیامبر از من حشمگین مشو ، تو بادشاهی و من نیز بادشاهم . این زمن زر دارد ترسیدم سپاه تو این زمن زیر و رو کند و به سپاه من آسیب رساند .

معلم می‌تواند نمونه‌هایی از شاهکارهای ادب فارسی را برای آموزش طرآحی گفت و گو، در کلاس ارائه دهد. در میان آثار منتشر، «تاریخ بیهقی» و «کلیله و دمنه» نمونه‌های خوبی به شمار می‌روند. بیهقی در کتاب خود، با چیره‌دستی و مهارتی بی‌مانند، از طریق طرح گفت و گو، به خلق شخصیت‌ها می‌پردازد. نمونه‌ای از این گفت و گوهای موفق را می‌توانید در درس دوم فارسی یازدهم (قاضی بست) ببینید آن جا که گفت و گویی کوتاه «بونصر» یا «قاضی بست»، تمایانگر مناعت طبع و یا کی قاضی بست است.

نمونه‌های زیبای گفت و گو در آثار منظوم ادبیات فارسی نیز بسیار است. معلم می‌تواند به نمونه‌هایی از مطالب کتاب‌های درسی اشاره کند. این نمونه‌ها برای دانش‌آموزان عینی تر و ملموس‌ترند. برای مثال، بیان مفاسخره و برتری جویی در گفت و گوی «رستم» یا «اشکبوس»، بی بردن به دانایی و زیرکی در گفت و گوی «گردآفرید» و «سهراب»، امیدواری به وصال در گفت و گوی عاشق و معشوق در غزل مهر و وفا (درس ششم فارسی دهم)، از این قبیل هستند.

گفت و گو در «مناظره» برجسته و هدفمند بی‌ریزی می‌شود. مناظرة «خسرو و فرهاد» از «خسرو و شیرین نظامی» و مناظره «مست و هشیار» از «پروین اعتصامی» را می‌توان از بهترین مناظرات ادبیات فارسی دانست. گفت و گوهایی با ضرب‌آهنگ سریع و کوبنده که متن را به حرکت درآورده و شخصیت، نگرش و جهان‌بینی طرفین گفت و گو را نیز آشکار می‌کند. نمونه‌های گفت و گو در این آثار برجسته معاصر نیز بسیار چشمگیر است: «گون و نسیم» از «دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی»، «قصة شهر سنگستان» از «مهدی اخوان ثالث»، «پس آن گاه زمین به سخن در آمد» از «احمد شاملو».

### دو نمونه گفت و گو در شعر معاصر

گفت و گوی کرم با پرنده

در پیله تا به کی، بر خویشن تنی؟

پرسید کرم را، مرغ از فروتنی

تا چند متزوی، در کنج خلوتی؟

در پیله تا به کی، در محبس تنی؟

در فکر رستم، پاسخ بداد کرم

# تلash سیر موفقیت



خلوت نشسته‌ام، زین روی منحنی  
در حبس و خلوتِم، تا وارهم به مرگ  
یا پر برآورم، بهر پریدنی  
اینک تو را چه شد، کای مرغ خانگی  
کوشش نمی‌کنی، پری نمی‌زنی؟

«تیما یوشیج»

گفت و گوی غنچه با گل  
غنچه با دل گرفته گفت:  
زندگی، لب ز خنده بستن است.  
گوشهای درون خود نشستن است.  
گل به خنده گفت: زندگی شکفتن است.  
با زبان سبز،  
راز گفتن است....

«فیصر امین پور»

کارگاه نوشتن:

تمرین شماره ۳

یکی از اهداف نقد پرورش «تفکر انتقادی» است.  
بهتر است نقد و تحلیل نوشته‌های دانش‌آموزان، توسط خود آنها انجام شود.

### پرورش تفکر انتقادی

عملکردها و نگرش‌های موجود درباره دانش‌آموزان نشان می‌دهد که آنان در مهارت‌های ذهنی، استدلال، استنباط و تفکر انتقادی، توانایی قابل قبولی ندارند.

یکی از هدف‌های عمده آموزش‌پرورش به طور عام و کتاب نگارش به طور خاص، پرورش تفکر انتقادی است. معلم باید بستر نقد و تحلیل را در کلاس فراهم نموده، توانایی طرح انتقاد و نیز روحیه انتقاد‌پذیری دانش‌آموزان را تقویت کند.

تلاش  
نهاده  
نیز

تفکر انتقادی عبارت از آن دیدگیری است که در برخی از متن‌ها و نوشتات ادبی تحلیل و نقد کلام آن-هاست به گونه‌ای که در نهایت به اظهار نظر منطقی و داوری منصفانه منجر شود.

در پرورش توانایی تفکر انتقادی، بهتر است وجه سازنده و مثبت انتقاد بر جسته گردد و نباید انتقاد و تفکر انتقادی به معنی مخرب و منفی خردگیری از تفکر و نوشتات ادبی دیگران جلوه داده شود. هدف، انتقاد سازنده، تحلیل به منظور پرورش و ایجاد درک و فهم بهتر است. به همین دلیل، لازم است دبیر فضای ذهنی دانشآموzan را به منظور طرح انتقادات سازنده و میزان درک و پذیرش نظرات دیگران مهیا کند.

دانشآموzan برای ایجاد تغییر در ساختارهای ذهن خویش، به بحث و مناظره تیاز دارند و این تغییر صورت نمی‌گیرد مگر در محیطی که دانشآموzan احساس امنیت کنند. بنابراین لازم است معلم با اطمینان بخشی به دانشآموzan و ایجاد فضایی شاد و صمیمی، بستری مناسب برای حضور فعال آنان در نقد و تحلیل فراهم کند. همچنین وی می‌تواند با ایجاد تغییراتی در چیزی که نیمکت‌ها (به شکل دایره یا L) محیطی را به وجود بیاورد که دانشآموzan به شکل رودررو و صمیمانه، با یکدیگر به گفتگو و نقد و تحلیل نوشتات‌ها و نظرات یکدیگر بپردازند.

## مراحل اجرای پرورش «تفکر انتقادی»

### ۱) درک و فهم

درک و فهم، گام مهمی در فرایند تفکر انتقادی است. سنجه‌های پایان دروس، ابزار درک و فهم در کتاب نگارش است.

دبیر به شکل تصادفی دانشآموزنی را انتخاب می‌کند. تا متن تولیدی خود را در کلاس ارائه دهد.

### ۲) کاربست سنجه‌ها

پس از خواندن متن، دانشآموzan بر اساس سنجه‌ها نقل و تحلیل را آغاز می‌کنند. اگر تعدادشان زیاد باشد، برای جلوگیری از بی‌نظمی، پراکنده‌گویی و اتلاف وقت، بررسی هر سنجه به گروهی از آنان اختصاص داده می‌شود. بررسی املا و رعایت نکات نگارشی نوشتات‌ها در روند سنجه، به عهده معلم است.

### ۳) ارائه بازخورد و راهبردهای تکمیلی

در مرحله پایانی، معلم به جمع‌بندی تحلیل‌ها و بازخوردها می‌پردازد و راهبردهای تکمیلی را ارائه می‌دهد و در نهایت، با در نظر گرفتن نقدتها، نمره دانشآموزن تعیین را می‌کند.

# تلاشی در مسیر موفقیت

## درس نهم

### رباعی های امروز

چون سبل ز پیج و تاب صحراء می رفت

این رود به جست و جوی دریا می رفت<sup>۸۸</sup>

سلمان هراتی

در بازی خون<sup>۹۰</sup>، برندگان می دانند

این را همه پرندگان می دانند!<sup>۹۱</sup>

مصطفی علیپور

وز تشگی ات فرات در جوش و خروش<sup>۹۲</sup>

بی تاب نظیر جوشش چشم دور

رازی که خطر کنندگان<sup>۹۳</sup> می دانند

با بال شکسته پر گشودن هنر است

ای، کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش

<sup>۸۸. قلمرو زبانی</sup>: می رفت: فعل ماضی استمراری/چون: مثل حرف اضافه / بی تاب: قید پیشونددار، مشترک با صفت/نظیر: حرف اضافه / پیج و تاب، جست و جو: از نظر ساختمان وندی- مرگب. / قلمرو ادی: سبل، چشم دور، دریا؛ مراعات نظیر / این رود می رفت؛ تشخیص و استعاره از شهید و مبارز/جو سبل؛ تشبیه / مصرع دوم: تشخیص / نظیر جوشش؛ تشبیه / همراه سحر؛ اضافه استعاری و تشخیص / واج آرایی؛ صامت «ف و ت»/ به فتح فردا رفتن کتابه از پیروزی/دریا؛ استعاره از وحدت الهی، وجود ازلی شهادت / قلمرو فکری : مبارز مانند سبل، عاشقانه از میدان نبرد می گذشت تا همراه سبیده ظلمت را بشکافد و به صحیح پیروزی برسد. و مانند چشم به پر موج به پش می رفت تا به دریا برسد؛ یعنی می رفت تا به خدا برسد.

<sup>۹۳. قلمرو زبانی</sup>: خطر کنندگان: آنها که از جان و مال خود می گذرند.

<sup>۹۰. قلمرو زبانی</sup>: جنگ، که در آن احتمال از دست دادن جان است. قلمرو فکری: درگذشتن از جان، رازی است که به این راز تنها کسانی بی می برند، که در جنگ برندگان باشند؛ یعنی یا بر دشمن پیروزی پیروزی شوند و یا بر دشمن درونی (نفس خود) غالب می آیند و شهید راه وطن می شوند.

<sup>۹۱. قلمرو ادی</sup>: با بال شکسته پر گشودن هنر است: متناقض نما / واج آرایی: «گ. د. ن»/ بال برندگان و بال گشودن؛ مراعات نظیر / پرندگان، استعاره و مجاز و می تواند نماد آزادگان باشد. / با خون بازی کردن، کتابه از جان فشاری و شهادت / بازی و رازی / برندگان، برندگان: جناس ناهمسان اختلافی / بال شکسته: کتابه از معلول. / قلمرو فکری : با وجود معلولیت جسمی باز می جنگد و عاشق شهادت است. دو بیت به آرمان خواهی و شهادت طلبی اشاره دارد و این که مبارزان عاشق شهادت بودند و تا پای جان استقامت کردند.

<sup>۹۲. قلمرو زبانی</sup>: است: فعل مخدوف به قرینه معنوی در هردو مصراج بیت اول / کشد: مضارع التزامی، بکشد. قلمرو ادی: داغ و ماتم؛ مراعات نظیر / ای کعبه: تشخیص و استعاره / واج آرایی: صامت «ش» و «د» / هردو مصراج حسن تعلیل دارند. کعبه به دلیل ماتم تو نیلی پوش است. / نیلی پوش ایهام: ۱- رود نیل ۲- رنگ نیلی / مصرع دوم بیت دوم: تلمیح / قلمرو

## آگاهی های فرامتنی

### رباعی

دکتر رضا اشرف زاده، از استادان بزرگ دانشگاه مشهد، مقاله‌ای دارد با عنوان «از مسمط و تحول آن (از چهارپاره تا چارپاره)» که در آن سیر تحول «چهارپاره» را بررسی کرده است؛ در اینجا قسمتی از مقاله ایشان را می‌اوریم:<sup>۹۴</sup> «... این تحولات در قالب مسمط - به هر نوعی - ایجاد می‌شد تا این که نیما منظومه مشهور «افسانه» خودرا سرود... بعد از نیما یوشیج شاعران چهارپاره گو به دو گونه چارپاره روی آوردند، گاهی با توجه به مسمط دهخدا، دو مصراج اول هر بند چارپاره را با همه هم قافیه آوردن و مصراج‌های دوم را نیز با هم، مثلاً:

از جان خوبش، مایه امید جان تو  
مادر، قسم به حق حقیقت که سیر شد

نادیده کام دل ز جوانی، جوان تو؟  
مادر! ببین چگونه ز اندوه پیر شد

فکری: ای کسی که کعبه در سوگ عروج عاشقانه تو در ماتم است و سیاه یوش شده است. (اشاره به جان فتنی حضرت عباس)

<sup>۹۳</sup>. قلمرو زبانی: یعنی: دریا / رشحه: قطره، چکه ج، رشحات / قلمرو ادبی: رشحه، چکه، قطره / فرات، یم، دریا / یم: استعاره از معرفت و جوانمردی.

<sup>۹۴</sup>. قلمرو زبانی: چنبر: دایره / رسته: رها شده / عرش: آسمان / نفس: دلیستگی، تعلق / رسته بودند و شکسته بودند: فعل ماضی یعنید / همه: صفت مبهم / هرچند که: حرف وابسته مرکب / بیت‌ها هم: فک اضافه / قلمرو ادبی: پیر، پرواز، عرض؛ مراجعات نظریر / چنبر نفس: اضافه تشبیه‌ی / از چنبر نفس رستن: کنایه از ترک تعلقات / بیت‌ها: استعاره، مجاز / پیر گشودن: کنایه از ترک تعلقات / دست بسته: کنایه از نیازمند، فقیر / رسته و بسته: جناس دارد. / دست بسته پیر کشیدن: تناقض.

<sup>۹۵</sup>. دست بسته بودن آنها اشاره دارد به شهادت اسرا و به ویژه آن غواصان دریادل که همگی پس از آنکه عملیاتشان لو رفت و پس از اسیر شدن در گور دسته جمعی دفن شدند.

<sup>۹۶</sup>. اشرف زاده، رضا. (۱۳۸۹) محرمان سرایبرده وصال (۲۵) مقاله در مورد شاعران و نکات دیریاب شعر). مشهد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

# تلash برگزاری

## سعیدی

اما شیوه دیگر – که اغلب شعرای معاصر، از نیما گرفته تا فروغ و اخوان ثالث و نادر نادرپور و حتی شاملو، به این قالب توجه کرده اند - چارپاره هایی است که از پیوند معنوي تعدادی چهارم صراعی تشکیل شده که صراع های دوم آنها با هم، هم قافیه اند، در این گونه شعر، نادرپور - چه از جهت تعداد شعر و چه از جهت شوق به این قالب - از همه مشهورتر است. نمونه ای از آن:

بر ستون پسته

که ویران شد از فتنه روزگاران

در آن شهر تاریک از یاد رفته

که نامش نپرسید از رهگذاران

شی «بر ستون پسته» ای دید «سعیدی»

گره خورده زنجیر بر بازوانش

چو ماری که بر دوش ضحاک خفته

غضب، لرزه افکنده در زانوانش...

عطش، آتش افشارنده در تار و پودش

پدین گونه است که قالب مسمط، در حقیقت از چارپاره شروع می شود و با تحولات و دگرگونی هایی به چارپاره می رسد و خود را زنده می دارد، همان گونه که شاعران اخیر نیز در این قالب طبع آزمایی کرده اند و اشعار زیبایی نیز سروده اند.«

«شاید نخستین شاعری که این قالب را به عنوان قالب اصلی شعر خود انتخاب کرد، فریدون تولی بود و پس از او نادر نادرپور، فریدون مشیری، فروغ فرخزاد، حسن هنرمندی و شرف الدین خراسانی قالب جارپاره را به کار برداشتند» (منصور رستگار فسایی)

کارگاه درس پژوهی

آموزه یکم: **رباعی**

یکی از قالب های شعر فارسی به معنی چهارتایی یا چهارگانی است که در فارسی به آن ترانه نیز می گویند. این قالب یک قالب شعر ایرانی است، که در زبان های دیگری، مانند عربی و ترکی و اردو نیز مورد استفاده قرار گرفته است. وزن آن هم وزن عبارت «لا حول و لا قوَّةُ إِلَّا بِاللهِ» است. اما عروض دانان ایرانی و خارجی، برای رباعی دو یا یک وزن اصلی قائل اند. عروض دانان قدیم، وزن رباعی را در دو شجره اخرب و اخرم قرار داده اند که از آن ۲۴ وزن منشعب می شود. دکتر شمسیا، برای رباعی یک وزن برشموده و معتقد است از آن بازده وزن فرعی به

دست می‌آید. رباعی، ساختمندترین قالب شعر فارسی است و از منظر ارتباط مضمونی و ساختی و هم‌از دید کوتاهی و ایجاز به «هایکو» شبیه است. پیام اصلی شاعر در این قالب نیز معمولاً در مصراج آخر نهفته است. گویی مصraig های اول تا سوم در حکم مقدمه سخن شاعرند. درون مایه آن بیشتر عشق، عرفان و فلسفه است.

در مورد منشأ رباعی، در کتاب‌های تاریخی دو روایت متفاوت درج شده است. روایت اول رودکی را واضح این نوع شعر می‌دانند و گوید که وزن آن را از ترانه‌ای که کودکان به هنگام بازی می‌خوانند، اقتباس کرده است. در روایت دوم، یعقوب لیث را واضح رباعی می‌دانند و شعرای دربار او این وزن را اختراع کرده‌اند. رباعی متشکل از دو بیت (چهار مصraig) است. رعایت قافیه در مصraig های نخست، دوم و چهارم الزامی و در مصraig سوم اختیاری است. شعرای اولیه، به گفتن رباعیات چهار قافیه‌ای گرایش داشتند، اما به تدریج و از اوایل قرن ششم هجری، شکل سه مصraigی قافیه در رباعی رایج شد.

معروف‌ترین رباعی سرا در تاریخ ادب فارسی حکیم عمر خیام نیشابوری است که مجموعه اشعار وی به رباعیات خیام مشهور می‌باشد. رباعیات عطار، مولوی، اوحدالدین کرمانی و بابافضل کاشی نیز شهرت دارند. در دوران معاصر، نیما یوشیج به سروden رباعی اشتیاق تمام از خود نشان داد و بیش از ۱۸۰۰ رباعی از او بجا مانده است. بعد از نیما، سایر شاعران نوپردار همچون سیاوش کسرابی و منصور اوجی به این قالب توجه ویرژ داشتند. در دوران انقلاب، رباعی احیاء مجدد یافت و امثال سید حسن حسینی و قیصر امین‌پور در احیاء آن نقش داشتند.

اوzan رباعی: برابر عروض علمی، اساس وزن رباعی بر «مستفعل مستفعل مستفعل فع» نهاده شده است که با استفاده از دو قانون اختیارات وزنی شاعری، به ۱۲ وزن تبدیل می‌شود:

۱) ابدال = که از مستفعل - - ل (U)، مفعولن - - - (U) حاصل می‌شود.  
۲) قلب = که از مستفعل ( - - U ) ، فاعلات ( - U - U ) به دست می‌آید.  
مفعولن را می‌توان در هر سه رکن به کار برد. اما فاعلات فقط در رکن دوم می‌تواند به کار رود. به این ترتیب در ۱۲ وزن می‌توان رباعی سرود؛ که چنین‌اند:

- ۱ - مستفعل مستفعل مستفعل فع : - U / U / - U / - U / -
- ۲ - مفعولن مستفعل مستفعل فع: - / - U / - U / - U / - خاقانی را طعنه زنی چون دم تیغ
- ۳ - مستفعل مفعولن مستفعل فع: - U / - / - U / - خرسند همی بودم در دام تو من

- ۴ - مستفعل مستفعل مفعولن فع: - ع / - ع / - ع / - ع / - ع  
 امروز تو را دسترس فردا نیست
- ۵ - مفعولن مفعولن مستفعل فع: - / - ع / - ع / - ع / - ع  
 با یارم می گفتم در خشم مرو
- ۶ - مستفعل مفعولن مفعولن فع: - ع / - ع / - ع / - ع  
 تا بتوانی خدمت رندان می کن
- ۷ - مفعولن مستفعل مفعولن فع: - / - ع / - ع / - ع / - ع  
 گفتا دارم گفتم گو؟ گفت اینگ
- ۸ - مفعولن مفعولن مفعولن فع: - / - ع / - ع / - ع / - ع  
 هنگام سپیده دم خروس سحری
- ۹ - مستفعل فاعلات مستفعل فع: - ع / - ع / - ع / - ع / - ع  
 عمرت تا کی به خود پرستی گذرد
- ۱۰ - مفعولن فاعلات مستفعل فع: - / - ع / - ع / - ع / - ع  
 راز از همه ناکسان نهان باید داشت
- ۱۱ - مستفعل فاعلات مفعولن فع: - ع / - ع / - ع / - ع / - ع  
 تا با من از دلت سخن می گویی
- ۱۲ - مفعولن فاعلات مفعولن فع: - / - ع / - ع / - ع / - ع  
 از این گونه های دوازده گانه رباعی، همه کاربرد یکسانی ندارند؛ اوزان ۳-۲-۶-۷ کم کار برد ترین هستند و  
 اوزان ۵-۸ عملأ کاربردی ندارند و اوزان ۱-۱۰-۹-۴-۱۱-۱۲ به ترتیب پر کاربرد ترین اوزان رباعی  
 هستند.

## آموزه دوم: حسن تعلیل

حسن تعلیل در لغت به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است. در اصطلاح ادبی، حسن تعلیل صنعتی است که در آن شاعر دلیلی ادعایی برای پدیده‌ها می‌آفریند یا بین دو پدیده رابطه علت و معلول تخیلی ایجاد می‌کند. در شعر فارسی این صناعت از آغاز ظهور و نمود داشته است. حسن تعلیل به گفته استاد شمیسا، «حسن تعلیل از مباحث مهم ادبیات است و یکی از مختصات سبک ادبی، تعلیل ادبی است.» (شمیسا، ۱۳۸۱، ۱۷۱) حسن تعلیل در شعر فارسی جایگاه رفیعی دارد؛ به نحوی که می‌توان این صناعت را از صناعات محبوب شاعران کهن فارسی به شمار آورد. شمیسا در خصوص این آرایه می‌گوید: «مقدمتاً باید دانست که اگر تعلیل در اثری لطیف نباشد یا جنبه علمی داشته باشد، نمی‌توان آن را ادبی دانست. پس تعلیل در ادبیات اسلوب خاصی دارد و باید جنبه اقتصادی و استحسانی داشته باشد نه برهانی و علمی و مبتنی بر تشبيه باشد که خود تشبيه مبتنی بر کذب است.

تعلیل بر دو نوع است:

الف) علتی که ذکر می شود، واقعی و حقیقی است، اما در ربط آن به معلول، خرافت و لطافتی است و این به وسیله تشبیه (مضمر و تمثیل) صورت می گیرد.

ب) علت ادعایی: علتی که برای معلول ذکر می شود، حقیقت ندارد، بلکه شاعر بر اثر تشبیه‌ی که در ذهن او صورت گرفته است چنین ادعایی می‌کند و این از نوع قبلی هنری‌تر است. گاهی علت ادعایی امر غیرممکن را ممکن جلوه می‌دهد (با تشبیه و تشخیص) گاهی برای اموری که عرف‌اً احتیاج به توجیه و تعلیل ندارد، توجیه و تعلیلی تخیل می‌کنند.<sup>(شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱-۱۶۹)</sup>

به مثال‌های زیر توجه کنید:

\*کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود بنشسته در قدم او نهاد سربه سجود

(حافظ)

شاعر علت سر به زیر بودن گل بنشسته را به وجود آمدن گل می‌داند.

\*باران همه بر جای عرق می چکد از ابر

(حافظ)

پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد

شاعر علت باریدن باران را عرقی می‌داند که ابر در برابر لطافت روی یار می‌ریزد.

\* ذره را تا نبود همت عالی حافظ

طالب چشمے خورشید درخسان نشود (حافظ)

شاعر علت طبیعی بالا رفتن ذرات معلق در فضا را از بلند همتی ذره می‌داند.

\* من موى خويش را نه از آن مى کنم سياه

تا باز نوجوان شوم و نو كنم گناه

من موى از مصيبة پيرى کنم سياه (رودکي)

چون جامه ها به وقت مصيبة سيءه کنند

تلاش بررسی و معرفت

شاعر علت رنگ کردن موی خود را در هنگام پیری چنین ذکر می کند: چون در هنگام مصیبت، مردم لباس سیاه می پوشند، من هم از مصیبت پیری موی خود را سیاه می کنم.

\* گر شاهدان نه دنیی و دین می برند و عقل پس زاهدان برای چه خلوت گزیده اند؟(سعدي)

شاعر علت گوشہ نشیتی زاهدان را در امان بودنشان از دست شاهدان می دانند که دنیا و دین و عقل را غارت می کنند.

\* بید درخت عزیزی است اما همواره برخود می لرزد. در شهرها و آبادی ها نیز بیمناک است، که هول کویر در مغز استخوانش خانه کرده است.(شریعتی)

نویسنده علت لرزش درخت بید را ترس از بودن در کویر ذکر کرده است.

# لُبْلَجْ بِرْ

## تلاشی در مسیر موفقیت

## گنج حکمت

به یاد ۲۲ بهمن

آسمان با هفت دست گرم و پنهانی دف می زد<sup>۹۷</sup> و رنگین کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره<sup>۹۸</sup> را از هم باز می کرد. خورشید در جشنی بی غروب، بر بام روشن جهان ایستاده بود و تولد جمهوری گل محمدی<sup>۹۹</sup> را کل می کشید.<sup>۱۰۰</sup>

بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه های بلند و برفگیر فرود آمد و در محوطه افتادی انقلاب ابدی شد و ما در سایه خورشیدی ترین مرد قرن<sup>۱۰۱</sup> به بارِ عام رحمت الهی<sup>۱۰۲</sup> راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم.

اندک اندک جلوه هایی از تقدیر درخشنان این نهضت به ملت ما لبخند زد. حلول این صبح روشن را بزرگ می داریم و یاد ایثارگران سهیم در این حماسه ستراگ را -تا همیشه- در خاطره خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

سید ضیاء الدین شفیعی

## تحلیل متن

متن، نثری ادبی است. تشبیهات ذل نشین و لطیفی دارد و به تبع آن تصاویر دل نشینی ساخته است. تصویرهایی از این دست که از فجر انقلاب اسلامی ارائه شده، بسیار ماناترند و گذشته از این که این گونه نثرهای ادبی، مضامین مربوط به انقلاب اسلامی را مطبوع تر ارائه می کنند، در پژوهش نیروی تخیل دانش آموزان نیز سهم به سزاپی دارند.

## شعرخوانی

<sup>۹۷</sup>. قلمرو ادبی؛ هفت دست گرم و پنهانی؛ استعاره از هفت سیاره، /دف زدن آسمان هم ، تشخیص.

<sup>۹۸</sup>. قلمرو ادبی؛ کلاف ابرهای تیره؛ تشبیه ابر به کلاف، تشبیه لطیفی است.

<sup>۹۹</sup>. قلمرو فکری؛ منظور از جمهوری در نظام ما، جمهوری اسلامی است.

<sup>۱۰۰</sup>. قلمرو زبانی؛ کل؛ هلله شادی، کل زدن یا کل کشیدن در اصطلاح مردمان غرب و جنوب ایران یعنی هلله کردن زنان، صدایی که با حرکت تند زبان ایجاد می شود و همزمان فاصله میان دو انگشت شست و سیاhe بین دهان و بینی قرار می گیرد.

<sup>۱۰۱</sup>. قلمرو فکری؛ خورشیدی ترین مرد قرن؛ منظور امام خمینی (ره) است.

<sup>۱۰۲</sup>. قلمرو زبانی؛ بارِ عام؛ اجازه و رخصت عمومی، /قلمرو فکری؛ بارِ عام رحمت الهی راه یافتیم؛ رحمت الهی تسبیب همه مردم ایران شد. توضیح این که رحمت خداوند، جنبه عمومی دارد و همه هستی را شامل می شود.



(حسن حسینی)

<sup>۱۰۲</sup>. قلمرو زبانی: خطر؛ در اینجا نیز - مثل درس دهم - به معنی گذشتن از جان و مال است؛ نیز به معنی سختی و دشواری و تزدیک شدن به هلاکت.

<sup>۱۰۳</sup>. قلمرو ادبی: خورشید فریاد؛ تشبیه. فریاد مانند خورشیدی از گلوی آنها دمید (طلوع کرد). / **قلمرو فکری**: گلوی سحر زاد؛ فریادی که نوید امید و پیروزی می دارد.

<sup>۱۰۴</sup>. قلمرو ادبی: تلمیحی به سماع صوفیانه دارد که معمولاً این سماع (رقص) با دف زدن و اشعاری خاص خواندن و سپس از خود بی خود شدن (وجود) همراه بود.

<sup>۱۰۵</sup>. قلمرو زبانی: زخم؛ زخم عشق است که شیرین است. / **قلمرو فکری**: در عرصه عشق و عاشقی هم باید زخمی خیجر عشق معشوق شد. نیز اشاره دارد به این که: بزرگان عرصه شهادت، همیشه آرزو کردند در میدان های جنگ بمیرند نه در بستر عاقبت.

<sup>۱۰۶</sup>. اشاره دارد به این گفته ها از مولانا (مولوی ۱۳۷۱/۵، ۲۲۳۹ - ۲۲۴۰):

عارفان که جام حق توشیده اند رازها دانسته و پوشیده اند

هر که را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

<sup>۱۰۷</sup>. قلمرو ادبی: خموشند و فریادشان تا خداست: پارادو کس. همچنین است مصراع دوم بیت بعد.

<sup>۱۰۸</sup>. قلمرو ادبی: گل لاله؛ استعاره از شهید.

# تلاش در راه رفاقت

درس دهم

سفرنامه

بازگشته ام از سفر

سفر از من باز نمی گردد

شمس لنگرودی

تلashی در مسیر موف فیت

# تلاشی در مسیر موفقیت

عنوان: سفرنامه

محتوا: آموزش نوشتن «سفرنامه»

شعر گردانی

درک و دریافت دانش  
آموزان از بیت حافظ و  
بازبینی آن

کارگاه نوشتن

متخصص کردن: موضوع، مکان  
و نکات جالب سفر بر اساس  
بحثی از سفرنامه ناصرخسرو

نوشتن سفرنامه

از زبانی نوشته ها بر اساس  
ستجه های درس

متن و تصویر

آنلاین با یکی از قالب های  
نوشتن «سفرنامه»  
مراحل نوشتن سفرنامه:

- ۱) انتخاب موضوع
- ۲) طرح چند پرسشن کلیدی و  
مهم در مورد سفر
- ۳) ثبت لحظات و رویدادهای  
حال و به پادماندنی سفر
- ۴) سازمان دهی و نوشتن طرح  
اولیه سفرنامه

اهداف درس:

آشنایی با قالب سفرنامه

تقویت توانایی نوشتن سفرنامه

آشنایی با روش پرسش‌سازی در سفرنامه‌نویسی

تقویت مهارت سازماندهی بندهای متن

آشنایی با نمونه‌های ارزنده‌ای از سفرنامه

آشنایی با انواع سفرنامه

توانایی درک زیبای اشعار

پرورش توانایی نوشتن و رشد خلاقیت ذهن با شعرگردانی

# تلاشی در مسیر موفقیت

## روش تدریس

### روش ساخت‌گرایی

روش تدریس ساخت‌گرا بر مفهوم «ساخت» استوار است. منظور از ساخت، شبکه درهم‌تیندهای از مفاهیم است. مفاهیم مربوط به یک حادثه، خاطره، سفرنامه و... شبکه‌ای مفهومی را شکل می‌دهند.

ساخت‌گرایان بر این باورند که یادگیرنده باید به صورت آگاهانه و به منظور معنا پخشیدن به انواع پدیده‌های هستی، اقدام به ایجاد ساختهای ذهنی کند.

#### مراحل اجرای روش «ساخت‌گرایی»

۱) درگیر کردن: این مرحله برای جلب توجه دانش‌آموزان به موضوع آموزش و ایجاد انگیزه در فراغیران طراحی شده است. معلم قسمتی از یک سفرنامه را در کلاس می‌خواند. سپس با کمک دانش‌آموزان موضوعی را انتخاب می‌کند تا در قالب سفرنامه متنی تولید شود.

۲) کاوش: منظور از کاوش در نظام ساخت‌گرا، جست‌وجوی راههایی برای دانش‌سازی است. دانش‌آموزان می‌توانند با یکی از روش‌های پرسش‌سازی، بارش فکری، خوش‌سازی و... ساختار متن را مشخص کنند.

۳) توصیف: در این مرحله دانش‌آموزان فهرستی از عناوین دیده‌ها و شنیده‌های خود را جمع‌آوری نموده، از میان آن‌ها صحنه‌ها و حوادث مهم را در ذهن خود بازسازی می‌کنند و به توصیف تجربیات و خاطرات سفر می‌پردازند.

۴) گسترش: در این مرحله دانش‌آموزان از طریق فضاسازی، توصیف مکان و گفت‌وگو، ضمن گسترش دادن محتوای نوشته خود، جزئیات و لحظات خاص سفر را اضافه نموده، اتفاقات عادی و روزمره را حذف می‌کنند.

۵) آفرینش: دانش‌آموزان، با چینش بندهای نوشته، متن نهایی را می‌نویسند.

## جستاری در متن

سفرنامه‌نویسی از قالب‌های کهن ادبیات جهان است. سفرنامه هم داستان سفر است هم منبعی ارزشمند جهت تحقیق در تاریخ و مردم‌شناسی.

انگیزه و نیت افراد از ثبت خاطرات و تجربه‌های سفر متفاوت است. برخی سفرنامه‌نویسان در پی یافتن خود هستند (خودشناسی) و برخی دیگر در پی شناخت جهان هستند. ناصرخسرو به دنبال خوابی دگرگون‌کننده راهی سفر حج می‌شود تا خودش را بشناسد. اما برادران امیدوار برای پژوهش درباره اقوام بدوی جهان، به سفری ده ساله روی می‌آورند.

در تعریف سفرنامه گفته‌اند: "سفرنامه، کتابی است که نویسنده آنچه را در شهر یا شهرهایی که به آن جا سفر کرده، درباره مردم، عقاید، آداب و رسوم آنان، در زندگی و مرگ دیده و شنیده گردآورده است." در گذشته به دلیل کم بودن وسایل حمل و نقل و سختی‌های سفر، این گونه کتابها اثر فراوانی در بالا بردن اندیشه‌های ملتها داشته‌اند.

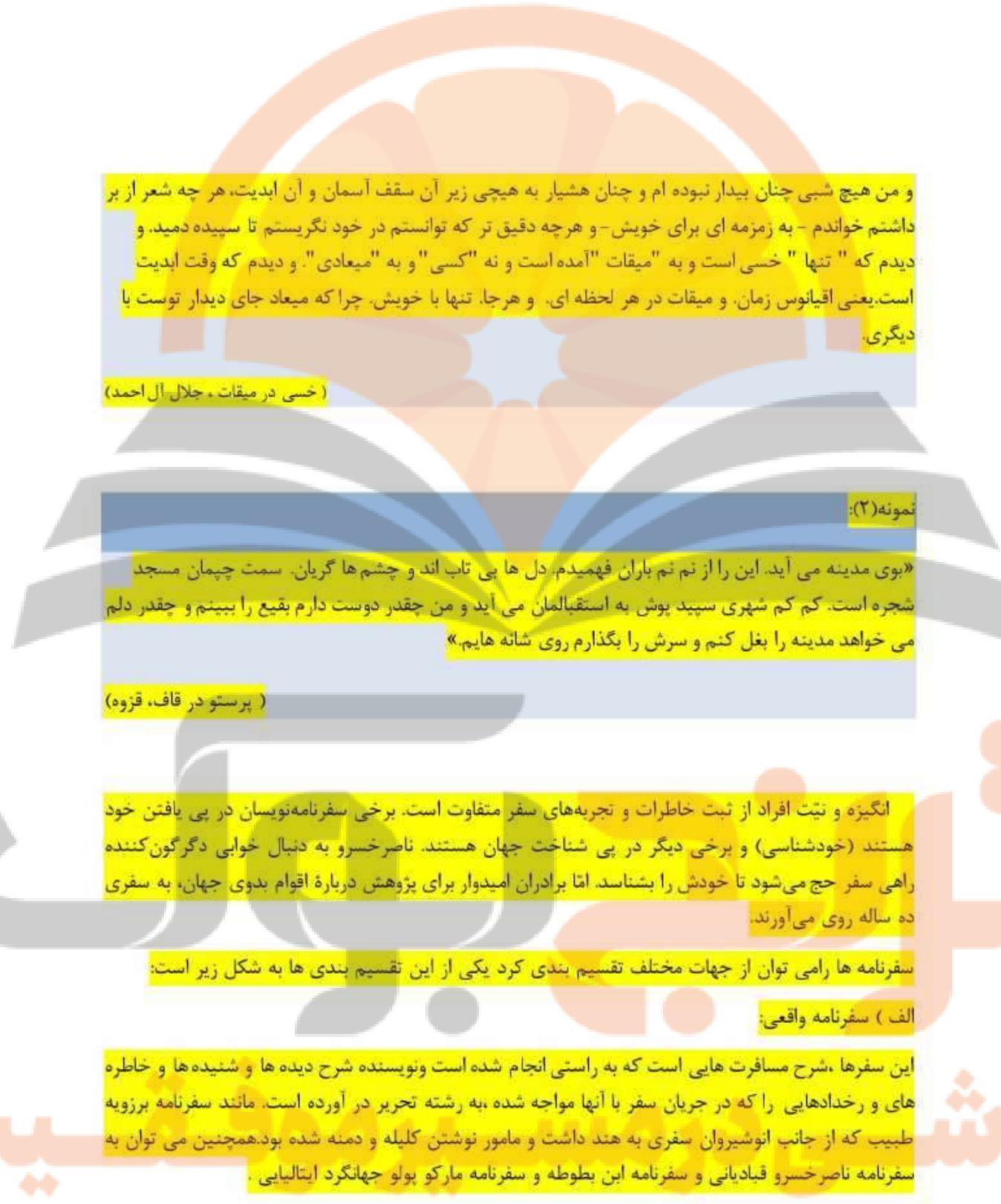
گاهی ساختار و چارچوب سفرنامه بستگی به مخاطب آن دارد. گاهی آثار حاوی اطلاعات و پیام‌هایی هستند که سفر نگار بدون دخالت و مستقیم آنان را نقل می‌کند و نقش اصلی او مشاهده کامل و درست است.

در جریان سفر نویسنده می‌رود، می‌بیند، انتخاب، چیدمان و ثبت می‌کند و این امر باعث شکل‌گیری روایت‌های متفاوت و در نتیجه سبک‌های متفاوت سفرنامه نگاری می‌شود. نویسنده سفرنامه نمی‌تواند همچون یک دستگاه عمل کند و تفکر و دریافت‌های او بر نوشته اش اثر می‌گذارد. گاهی نویسنده شرح سفر را با زبان ادبی می‌نویسد و گاه کاملاً مستند نگاری می‌کند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید، دو نویسنده هر یک با روش خود سفر حج را به تصویر کشیده‌اند:

نمونه (۱):

تلاش برای معرفت



به نمونه های زیر توجه کنید:

نمونه ۱: سفرنامه مارکوپولو

(در سفرنامه مارکوبولو، صفحاتی درباره ایران به چشم می خورد که نکات اجتماعی قابل توجهی را روشن می کند) او در توصیف کرمان، می نویسد : "این سرزمین مرکز سنجهای قیمتی مانند فیروزه و سنگهای صنعتی مانند آهن است" او به نقش فعال زنان در نقش آفرینی پارچه های ابریشمی و دیگر صنایع دستی اشاره می کند و شهر یزد را بزرگ، زیبا و پر رونق توصیف می کند و از پارچه های ابریشمی موسوم به "یزدی" که نزد بازرگانان شهرت فراوانی داشته است یاد می کند. او وسعت منطقه یزد را "هفت روزه بیمایی" دانسته و وجود نخلستان های زیاد و وجود پرندگانی مانند بلدرچین و کبک برایش بسیار جالب بوده است.

( ایران در سفرنامه مارکوبولو)

نمونه ۲

جمعه ۷۳/۴/۱۰

تاشکند شهر بزرگی است . بزرگ ترین شهر آسیای مرکزی . شهر تمیز و زیبایی است اما بسیار گستردگی و پراکنده از جهت وسعت نزدیک به تهران است .

شهر، دیر آشنا به نظر می رسد هم به جهت مزدمش و هم گستردگی اش. جاهای دیدنی زیادی دارد و بسیار پر درخت های کهنه. تاشکند، مطابق ناحیه چاج قدیم است که یکی از بزرگترین شهرهای ماوراء سیحون بوده و در قدیم به وفور گل و نظافت لطافت مشهور بوده است. می گویند شهر چاج، اکنون یکی از محلات تاشکند شده است.

(سفرنامه آسیای مرکزی، محمدی نیکو)

ب ) سفرنامه خیالی :

در این سفرها ، نویسنده سفری واقعی انجام نمی دهد بلکه نظر و دیدگاه خود را در قالب سفرنامه می آورد و نویسنده واقعیت های و ناسامانی ها جامعه را مورد نقد و بررسی قرار می دهد چنانچه اگر کسی بخواهد سفری واقعی در آن مکان داشته باشد با همان موارد برخورد می کند و با چشم حود می بیند مانند «سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ» نوشته‌ی زین العابدین مراغه‌ای که در اواخر دوره قاجار نوشته شده است .

پ) سفرنامه های تمثیلی :

سفرهایی است غیر واقعی که نویسنده در حالتی رؤیایی به جهانی دیگر سفرمی کند. در این سفرها نویسنده بیام خود را در قالب قصه و تمثیل بیان می کند پس در حقیقت گزارشی است از تفکر و تخیل نویسنده در باره امری باطنی و اعتقادی که نویسنده با استفاده از قوه وهم و خیال و با الهام از مشاهدات قلبی خویش به نگارش می پردازد.

مانند سفرنامه «مصابح الارواح» که شاعر در عالم رؤیا همراه پیری به زیارت خانه خدا، سپس به شهرهای دیگر سفر کرده و نویسنده در این سفرنامه مراحل کمال انسان را ذکر کرده است.

سفرنامه تمثیلی و عرفانی دیگر از شاعر نامی عطار نیشابوری است که موضوع آن، گفتگوی پرنده‌گان برای رفتن و رسیدن به پرنده‌ای افسانه‌ای به نام سیمرغ است. در این داستان، پرنده‌گان نماد سالکان راه حق و سیمرغ نماد خداوند و هدهد، نمادی از پیر و مرشد است.

و نیز می‌توان به اثر معروف «کمدی الهی» که سفرنامه تمثیلی مذهبی و درباره دوزخ و بروزخ و بهشت، اشاره کرد.

#### معرفی چند سفرنامه

سفرنامه ناصرخسرو و سفرنامه ابن بطوطه چون دو نگین درخشان در این قالب می‌درخشند. که دانش‌آموزان در کتاب‌های درسی با آن‌ها آشنا شدند.

در میان آثار متأخرتر می‌توان به سفرنامه‌های دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن اشاره کرد مانند «آزادی مجسمه» «صفیر سیمرغ»، «کارنامه سفر چین» دکتر اسلامی ندوشن با نشری دلنشیں و سنجیده، بسیار زیبا و دقیق به توصیف مکان‌ها و اشخاص می‌پردازد.

دکتر باستانی پاریزی نیز در «از پاریز تا پاریس» با نشری صمیمی دیده‌ها و شنیده‌های خود را از سفر به چندین کشور ثبت کرده است.

سفرنامه‌های حج از رایج‌ترین سفرنامه‌ها در ادب فارسی است. از ناصرخسرو و ابن بطوطه آغاز شده است تا سفرنامه جلال‌آل‌احمد و علی شریعتی ادامه یافته است. آل‌احمد در «حسی در میقات» به توصیف مشاهدات و مناظر می‌پردازد. او تردیدها و دغدغه‌های روشنگری هویت‌اندیش را بیان می‌کند. دکتر علی شریعتی با نشری ادبی و سرشار از آرایه‌ها بیشتر در بی رمزگشایی از مناسک حج است.

از نمونه‌های امروزی‌تر سفرنامه حج کتاب «با عزیز جان در عزیزیه» از «فرخنده آقایی» است. روایتی خواندنی از سفر حج که با گفتگوهای او با همسفرش (عزیز خانم) همراه شده است. خانم آقایی با نگاهی زنانه، به جنبه‌های گوناگونی از مناسک معنوی می‌پردازد.



### طراحی آموزشی

موضوع: شعرگردانی

هدف: تقویت مهارت تفسیر و درک و دریافت

روش: اسکمپیر

ارزش‌یابی: تولید متن بر پایه شعرگردانی

### مقدمه

روش «اسکمپیر» برای یافتن نگاه و طرح خلاقانه بسیار مناسب است. واژه «اسکمپیر» را به شیوه «سرخوازه

سازی» ساخته‌اند:

substitute	جانشین کردن
combine	ترکیب کردن
adapt	اقتباس، تطبیق
Modify(magnify)	تغییردادن یا بزرگنمایی
Put to other uses	کاربردهای دیگر
eliminate	حذف یا کاهش
rearrangement	بازآرایی

### مراحل روش تدریس «اسکمپر»

در شعرگردانی از یک یا چند مرحله این روش می‌توان استفاده کرد:

۱) دانشآموزان باید بر شعر درنگ کنند و بگذارند قوی‌ترین حسی که در آن‌ها برانگیخته می‌شود به درونشان رخنه کنند. اگر برای دانشآموزان چنین حس و برداشتی پیش نیامد، این پرسش را از خود بپرسد: «چه مفهوم مهمتی در این شعر وجود دارد؟»

۲) در مرحله دوم با استفاده از هفت دستور این روش، باید حس یا برداشت خود را تقویت کند، بزرگ‌نمایی کند، با شرایط امروزی تطبیق یا سازگاری کند، ترکیب کند، جانشین کند، کاهش دهد و... آن‌گاه برای هر کدام، یک یا چند پرسش کمکی مطرح کند. مثلاً در «بزرگ‌نمایی» می‌توان این پرسش‌ها را مطرح کرد:

- کدام بخش شعر را می‌توان برجسته کرد؟

- کدام بخش شعر را می‌توان به صورت اغراق‌آمیز بیان کرد؟

- آیا می‌توان بسامد و تکرار آن را افزایش داد؟

۳) در مرحله نهایی با استفاده از یک یا چند مورد از دستورهای هفت‌گانه اسکمپر شروع به نوشن کنند.

### نکات مهم در شعرگردانی

الف) در شعرگردانی، معلم هیچ تفسیر و شرحی از شعر ارائه ندهد تا دانشآموزان بدون پیش‌داوری، تفسیری را که در ذهنشان نقش می‌بندد، روی کاغذ ثبت کنند.

ب) دانشآموزان نباید تلاش کنند مصادیق مشابه هم‌کلاسی‌های خود را بیابند زیرا شعرگردانی، تمرينی برای ابراز نظرات شخصی و احساسات درونی است.

# تلاشی در مسیر موفقیت

## درس یازدهم

### کاوه دادخواه

در داستان‌های حمامی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، درفشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. درفشی که پشتیبان آن، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی‌پناه بود.

ضحاک، مَغْرُبُ اَرْيَى دَهَاك (=ازدها)، در داستان‌های ایرانی، مظهر خوبی شیطانی است و زشتی و بدی. در اوستا موجودی است، «سَهْ پُوزَة سَهْ سِرِّ شَشْ چَشْم»، دیوزاد و مایه اسیب‌آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس را که مردی پاک دین بود، از پای درمی آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری<sup>۱۱۰</sup> چالاک، خورش هایی حیوانی بدو می‌خوراند و خوی بد را در او می‌پرورد.<sup>۱۱۱</sup> سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می‌روید و مایه رنج وی می‌شود.<sup>۱۱۲</sup>

پژشکان فرزانه از عهدۀ علاج بر نمی‌آیند تا باز دیگر ابلیس خودرا به صورت پزشکی درمی‌آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است.<sup>۱۱۳</sup> ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هرشب دو مرد از کهتران و یا مهتر زادگان<sup>۱۱۴</sup> به دیوان او می‌برند و جانشان را می‌گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را ببرون

<sup>۱۱۰</sup>. قلمرو زیانی: خوالیگر؛ آشیز، طباخ. این کلمه صفت شغلی است و از *Alax* به معنی طعام به اضافه «گر» پسوند فاعلی و شغلی ساخته شده است.

<sup>۱۱۱</sup>. قلمرو فکری: این نکته باید برای دانش آموزان روشن شود که چرا خورش‌های حیوانی، خوی بد را در انسان می‌پرورد؟

<sup>۱۱۲</sup>. قلمرو ادبی: داستان ضحاک، داستانی کاملاً نمادین است و عناصر و مؤلفه‌های آن نقش‌های نمادین ایفا می‌کنند. بخشی از این نمادها در متن توصیف شده اند اما برای درگ درست داستان ضحاک، نیازمند بازخوانی نمادهای آن هستیم. «دوش نماد قدرت و اقدار است و «بوسه» نشانه التذاذ و التصاق است، یعنی با بوسه ابلیس که بر دوش ضحاک می‌نشیند، تمامی اقدار و قدرت وی از آن ابلیس می‌شود و از آن پس ضحاک، بیوسته ابلیس می‌شود و جز به اراده او رفتار نمی‌کند.

<sup>۱۱۳</sup>. قلمرو فکری: مغز؛ نشانه این که ابلیس برای این که اراده و قدرت انسان را در اختیار بگیرد، باید بر مغز (خرد و اندیشه) او چیره شود.

<sup>۱۱۴</sup>. قلمرو ادبی: اشاره دارد به این که باید مغز جوان باشد؛ جوان، نماد اراده و اقدار جامعه است. قلمرو فکری: مغز نیروی محرك و به اصطلاح موتور جامعه است. هم از این رو، ابلیس می‌خواهد نیروی کار و تلاش جامعه را مختل کند و برای همین هم هست که هنر خوار می‌شود و جادویی ارجمند می‌گردد.

می آورد و به مارها می خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش باید. در اساطیر ایران، مار مظہری است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

در محیطی که پادشاه بیداد پیشة ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را در این چند بیت هرچه گویانتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی برانگیخت:

- |  |                            |
|--|----------------------------|
| ۱۱۵. قلمرو زبانی: انجمن شدن، گرد آمدن (افراد، اشیا، زمان و غیره) انبو شدن. / <b>قلمرو فکری</b> : یعنی هزار سال پادشاهی کرد.  | چو ضحاک شد بر جهان شهریار  |
| ۱۱۶. قلمرو زبانی: دیوانگان: مقابل فرزانگان / <b>قلمرو فکری</b> : بی خردان و نادانان. راه و رسم دانایان و فرهیختگان از بین رفت و جادوگران مشهور شدند. مفهوم: گوشه شبینی خردمندان و مقام یاقوت بی خردان بجرگی ظلم بر جامعه. / <b>قلمرو ادبی</b> : پراکنده شدن نام کتابه از «مشهور شدن، به قدرت و اعتبار رسیدن» / تضاد بین نهان گشتن و پراکنده شدن نام ، فرزانگان و دیوانگان. | نهان گشت کردار فرزانگان    |
| ۱۱۷. قلمرو زبانی: چهار جمله است. / <b>قلمرو فکری</b> : جادویی در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر نایابی سalarی قرار خواهد گرفت. ضحاک، جادویی را رواج می دهد و این نشان می دهد که جادویی عملی اهریمنی است. ضحاک برای ادامه کار خود نیز نیازمند این است که همه عوامل خود را به راه جادویی بباورد:         | هتر خوار شد، جادویی ارجمند |
| ۱۱۸. قلمرو زبانی: مراد ضحاک است. یعنی ضحاک در تکنا افتاد، روزگارش به تنگی و تلخی گراید.  | برآمد برین روزگار دراز     |
| ۱۱۹. قلمرو فکری: ازدهافش، مراد ضحاک است. یعنی ضحاک در تکنا افتاد، روزگارش به تنگی و تلخی گراید.  | بر او سالیان انجمن شد هزار |

۱۱۵. **قلمرو زبانی**: انجمن شدن، گرد آمدن (افراد، اشیا، زمان و غیره) انبو شدن. / **قلمرو فکری**: یعنی هزار سال پادشاهی کرد.

۱۱۶. **قلمرو زبانی**: دیوانگان: مقابل فرزانگان / **قلمرو فکری**: بی خردان و نادانان. راه و رسم دانایان و فرهیختگان از بین رفت و جادوگران مشهور شدند. مفهوم: گوشه شبینی خردمندان و مقام یاقوت بی خردان بجرگی ظلم بر جامعه. / **قلمرو ادبی**: پراکنده شدن نام کتابه از «مشهور شدن، به قدرت و اعتبار رسیدن» / تضاد بین نهان گشتن و پراکنده شدن نام ، فرزانگان و دیوانگان.

۱۱۷. **قلمرو زبانی**: چهار جمله است. / **قلمرو فکری**: جادویی در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر نایابی سalarی قرار خواهد گرفت. ضحاک، جادویی را رواج می دهد و این نشان می دهد که جادویی عملی اهریمنی است. ضحاک برای ادامه کار خود نیز نیازمند این است که همه عوامل خود را به راه جادویی بباورد:

ز یوشیده رویان یکی شهرتاز

دگر یاکدامان به نام ارتساز

بر آن ازدهافش سپردنداشان

بپروردشان از ره جادویی

ندانست جز کزی آموختن

جز از کشن و غارت و سوختن

(فقتوس، ۱/۴۵)

۱۱۸. **قلمرو زبانی**: گزند: ظلم و ستم، آسیب رساندن و تعدی به حقوق دیگران. / **قلمرو فکری**: جا به جا شدن ارزش‌ها در جامعه (قدرت یافتن بدی‌ها و بی توجهی به خوبی‌ها). فرهنگ و ادب و هنر بی ارزش شد و سحر و جادوگری ارزشمند گردید، صداقت و راستی از بین رفت، آزار و اذیت جای آن را گرفت.

۱۱۹. **قلمرو فکری**: ازدهافش، مراد ضحاک است. یعنی ضحاک در تکنا افتاد، روزگارش به تنگی و تلخی گراید.

چنان بد که ضحاک را روز و شب

ز هر کشوری مهتران را بخواست

از آن پس، چنین گفت با موبدان<sup>۱۲۱</sup>

مرا در نهانی یکی دشمن است

به سال اندکی و به دانش بزرگ

یکی محضر<sup>۱۲۲</sup> اکنون بباید نوشت

ز بیم سپهبد همه راستان

بر آن محضر ازدها ناگزیر

هم آنگه یکایک<sup>۱۲۳</sup> ز درگاه شاه

ستم دیده را پیش او خواندند

بدو گفت مهتر به روی ذرم<sup>۱۲۴</sup>

به نام فریدون گشادی دو لب...

که در پادشاهی گند پشت راست<sup>۱۲۰</sup>

که ای پرهره با گهر بخردان

که بر بخردان این سخن روشن است

گوی، بدنزادی<sup>۱۲۲</sup>، دلیر و سترگ...

که: جز تخم نیکی، سپهبد نکشت<sup>۱۲۴</sup>

بر آن کار گشتند همداستان<sup>۱۲۵</sup>

گواهی نوشتند برنا و پیر

برآمد خروشیدن دادخواه

بر نامدارانش بنشانندن<sup>۱۲۷</sup>

که برگوی تا از که دیدی ستم

۱۲۰. قلمرو ادبی: پشت راست کردن: گتابه از ثابت و مستقر شدن. قدرت یافتن.

۱۲۱. قلمرو زبانی: موبدان: موبد در اصل معنی بد یعنی روحانی بزرگ. و در اینجا بزرگان روحانی. این گروه همیشه یکی از ارکان حکومت بودند. البته در دوره هایی، هست که برخی از پادشاهان خواستند از قدرت معان کم کنند و حتی به قلع و قمع آنها پرداختند اما همیشه حضور آنها در حکومت سنتی گنبدی بوده است.

۱۲۲. قلمرو زبانی: گو: پهلوان، دلیر و شجاع. / بذرازد: بزرگ زاده، از نژاد بزرگ. آقای دیبرساقی «برنزادی» ضبط کرده است که به معنی «عالی تبار و والانسب» است. (دیبرساقی، ۱۳۸۵، ۱/۸۸)

۱۲۳. قلمرو زبانی: استشهادنامه.

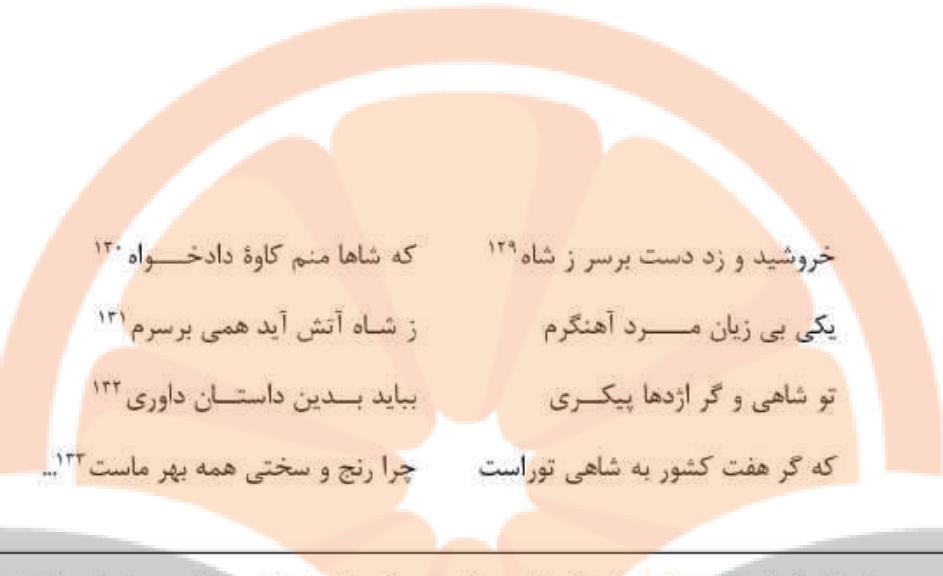
۱۲۴. قلمرو فکری: محتوای استشهاد نامه این بشد که سپهبد (ضحاک) جز نیکی و خیرخواهی نکرده است. بیت بسیمی که نیامده، کاملش می کند: تگوید سخن جز همه راستی  
خواهد به داد اندرون کاستی

۱۲۵. قلمرو فکری: گروهی افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند، از ترس با آن استشهادنامه موافقت کردند.

۱۲۶. یکایک، ناگهان، / قلمرو فکری: در آن لحظه ناگهان از دربار ضحاک، فریاد کاوه یلند شد.

۱۲۷. قلمرو فکری: چون بحث استشهادنامه است و ضحاک می خواهد خود را دادگر نشان دهد، هم از این رو کاوه را بر نامدان می نشاند و در آخر هم می بینیم که فرزندش را آزاد می کند.

# تلاش برای معرفت



<sup>۱۲۸</sup>. به روی دزم: خشمگینانه. **قلمرو فکری**: ضحاک خشم بر کاوه نه. بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگوید از هاجرا متأثر و متأسف است و در بی جبران: مصراج دوم بیت مؤید این نکته است. **قلمرو ادبی**: در مصرع دوم بین دو «که» جناس تام وجود دارد. اوئی به معنای حرف ربط، دومی: چه کسی.

<sup>۱۲۹</sup>. **قلمرو ادبی**: دست بر سر زدن: کتابیه از بیان حالت اندوه و تأسف. **قلمرو فکری**: من از ستم شاه، ماتم زده ام.

<sup>۱۳۰</sup>. **قلمرو فکری**: «دادخواه» که پس از این ماجراهای به صورت لقب و شهرت برای کاوه درمی آید. در اینجا به عنوان لقب نیامده است و بلکه در معنی شاکی و متظلم است یعنی ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای دادخواهی و شکایت اینجا آمده ام. بیت پسینی هم — که نیامده— این نکته را تأیید می کند: بده داد من کامدستم دوان / همی تالم از تو به رنج روان (نسخه دبیر سیاقی ۱/۸۹)

در اینجا ایيات دیگری هست که در برخی از نسخه ها آمده و جزئیات ماجرا را بیشتر توضیح می دهد:

ز تو بر من آمد ستم بیشتر

ستم گر نداری تو بر من روا

مرا بود هزده پسر در جهان

بیخشای و بر من یکی در نگر

شها من چه کردم یکی بازگوی

<sup>۱۳۱</sup>. **قلمرو زبانی**: یکی بی زیان مرد آهنگرم: سه ترکیب وصفی: یک مرد بی زیان آهنگر هستم. **قلمرو ادبی**: آتش: استعاره از ستم. / مصراج دوم کتابیه از این که از شاه بلا و ستم دیده ام.

<sup>۱۳۲</sup>. **قلمرو زبانی**: گر: به معنی با است. / **قلمرو فکری**: اگر تو پادشاه هستی با پادشاه مادردوشی، باید در باره سرگذشت من قضاوت نمایی.

<sup>۱۳۳</sup>. **قلمرو فکری**: این بیت را باید از شاه بیت های ادبیات انتقادی به حساب آورد؛ می گوید: چرا باید از جهان پادشاهی تو، تنها رنج و سختی اش بهره ما باشد.

بدان تا جهان ماند اندر شگفت

شماریت با من بباید گرفت

که نوبت به فرزند من چون رسید؟

مگر گز شمار تو آید پدید

همی داد باید به هر انجمن

که مارانت را مقز قرزند من

# تلاشی در معرفت

۲۰

سپهبد به گفتار او بنگرید

بیدو بار دادند فرزند او

بفرمود پس کاوه را پادشا

چو برخواند کاوه، همه محضرش

۲۵

خروشید کای پایمردان دیو<sup>۱۳۵</sup>

همه سوی دوزخ نهادید روی

نباشم بدین محضر اندر گوا

خروشید و برجست لرزان ز جای

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه

۳۰

همی برخوشید و فریاد خواند

از آن چرم، کاهنگران پشت پای

شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید

به خوبی بجستند پیوند او<sup>۱۳۴</sup>

که باشد بر آن محضر اندر گوا

سبک، سوی پیران آن کشورش،

بریده دل از ترس گیهان خدیو<sup>۱۳۶</sup>سپردید دل‌ها به گفتار اوی<sup>۱۳۷</sup>نه هرگز براندیشم<sup>۱۳۸</sup> از پادشابدزید و بسپرد محضر به پای<sup>۱۳۹</sup>

برو انجمن گشت بازارگاه

جهان را سراسر سوی داد خواند<sup>۱۴۰</sup>بیوشنده هنگام زخم درای،<sup>۱۴۱</sup>

<sup>۱۳۴</sup>. پیوند کسی راجستان: اتحاد و اتصال و یگانگی اور اجلب کردن. (دیبر سیاقی ۱ / ۹۰)

<sup>۱۳۵</sup>. **قلمرو زبانی**: پایمرد: دستیار، دیو: هرسرکش و متهرد، خواه از جنس انس و خواه از دیگر حیوانات و

ابلیس که فارسیان اهرمن و دیو خوانند (آندرآج)

قلمرو ادبی: دیو، استعاره از ضحاک.

قلمرو فکری: دیو: دیو<sup>Daiva</sup> (خدای دروغین، اهریمن) که بعدها دیو Dev و امروزه دیو DiV شده است. کلمه ای است

فارسی و بسیار قیمی تنوی از شباتین، گمراه و کچ اندیش . کچ طبع و کنایه از قهر و غضب (برهان)

<sup>۱۳۶</sup>. **قلمرو زبانی**: گیهان خدیو: خدای جهان. / گیهان خدیو: ترکیب اضافه مقلوب . / قلمرو ادبی: دل از ترس بریدن، کنایه از

ترسیدن / دل سیردن: کنایه از پذیرفتن بروی نهادن: کنایه از رفتن، گرایش / روی و اوی/ دیو و خدیو: جناس ناهمسان

دارند. / **قلمرو فکری**: ای حامیان ضحاک از خدای جهان نمی ترسید... موقف المعانی با بیت بعد.

<sup>۱۳۷</sup>. **قلمرو فکری**: جای شما در جهنم است جون مطبع فرمان‌های ضحاک هستید.

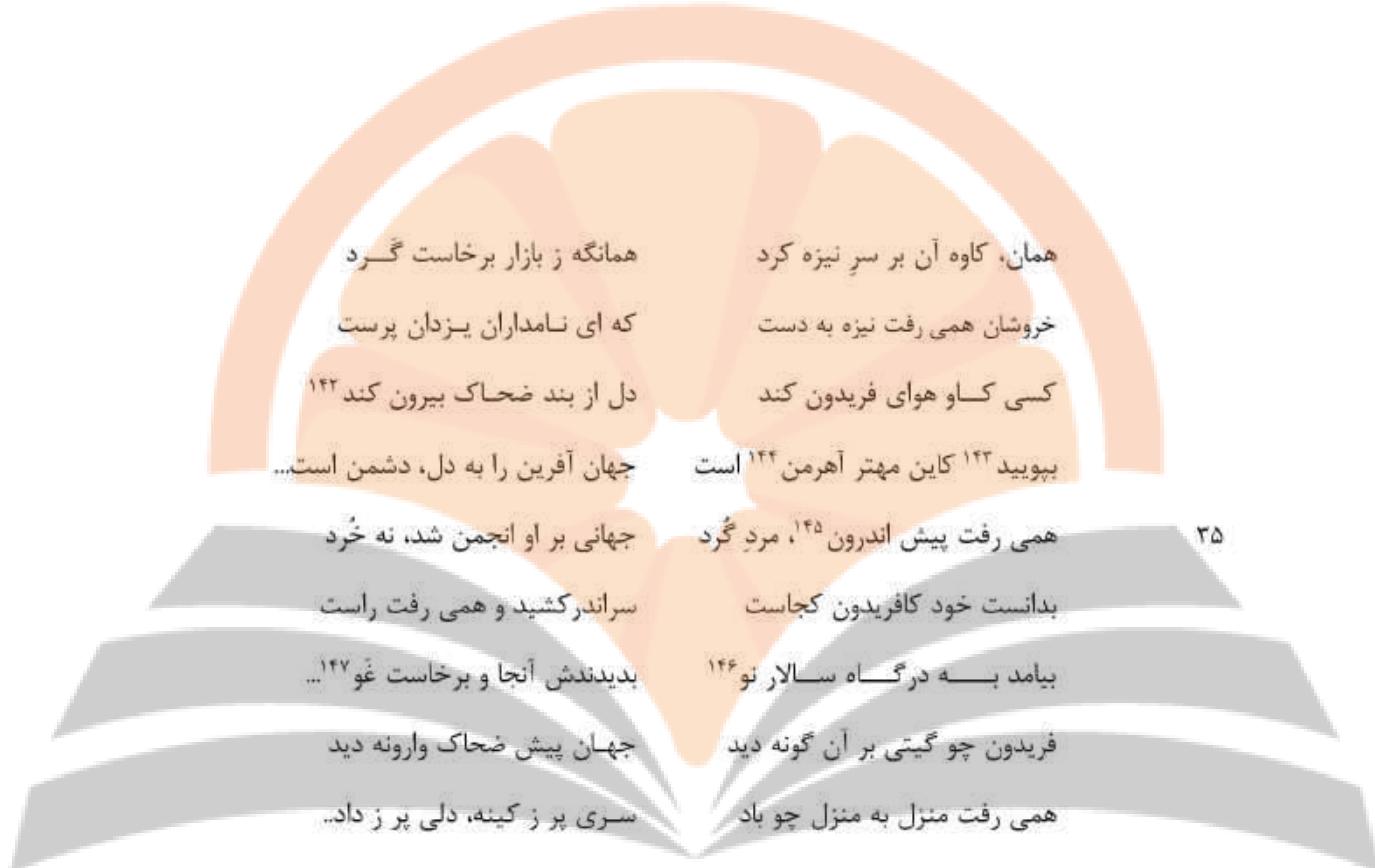
<sup>۱۳۸</sup>. **قلمرو زبانی براندیشم**: براندیشیدن: ترسیدن، ملاحظه کردن. / نه: نه نقی است و برای تأکید اول جمله می‌آید.

<sup>۱۳۹</sup>. **قلمرو زبانی سیردن**: در تداول سیردن. - سپاردن. در اینجا لگدمال کردن. از جمله معانی دیگر آن: انجام دادن، طی

کردن: کاری که نه کار توست مسپار / راهی که نه راه توست مسپر.

<sup>۱۴۰</sup>. **قلمرو ادبی**: داد، با توجه به «فریاد» ایهام تناسبی دارد: ۱- عدل و داد- ۲- داد و فریاد/ جهان: مجازاً مردم جهان.

# تلاش برای درستی و معرفت



۱۴۱. **قلمرو زبانی** زخم؛ ضربه / درای؛ بتک آهنگی. همان جرمی که آهنگها هنگام ضربه زدن با پنک با آن روی پای خود را می‌پوشانند.

۱۴۲. **قلمرو ادی**: دو کنایه مضاد؛ هوای کسی کردن ≠ سر از بند کسی بیرون کردن.

۱۴۳. **قلمرو زبانی بپویید**: برخیزید. حرکت کنید. حرف «را» فک اضافه است. دشمن جهان آفرین

۱۴۴. **قلمرو زبانی آهرمن**: اهریمن. شیطان. **قلمرو فکری**: مصراج دوم تعریف آن است: اهریمن که دشمن جهان آفرین است، در دین زرتشتی، آفریننده بدی و پلیدی و رشتی و نادانی و ستم است. در دوران اسلامی معادل شیطان و ابلیس قلمداد شده است. اهریمن (اوستا (اوستا *gatay* . *aiwi*) مهاجم، نابود کننده، مخالف و دشمن. (بندesh هندی، بهزادی، ص ۲۱۹)

اهریمن در اوستا به صورت *Angra-mainya* است جزو اول به معنی «بد و خبیث» و جزو دوم همان است که در فارسی «منش» شده است مجموعاً یعنی خرد خبیث و پلید. (حاشیه برهان و نیز زم نامه ص ۷۹) اهریمن در شاهنامه در مقابل انسان تعریف و شناخته می‌شود: انسان با خرد و اهریمن با جادو و بی خردی - چنانکه در جای دیگری نیز بدان اشاره رفت. فریدون دو فرزند خود (سلم و تور) را اهریمن می‌خواند. چون از خرد انسانی بالوده‌اند،

بگوی آن دو نایاک بیهوده را

در شاهنامه، اهریمن و دبو به یک معنی آمده‌اند؛ در داستان «کیومرث». دشمن او را اهریمن می‌نامد ولی بجهة اهریمن را «دیونجه» می‌گوید.

۱۴۵. **قلمرو زبانی**: پیش اندرون؛ در پیش، پیشایش. قلمرو فکری؛ کاوه پهلوان، پیشایش می‌رفت و سیاهی انبوه گرد او جمع شدند.

۱۴۶. **قلمرو زبانی**: سالار نو؛ امیر و پادشاه نو، و منظور فریدون است.

۱۴۷. **قلمرو زبانی**: غو؛ بانگ و فریاد.

۴۰

به شهر اندرون هر که بُرنا پُندن

۴۵

سوی لشکر آفریدون شدند

پس آنگاه ضحاک شد چاره جوی

ز بالا چو پی بر زمین برنهاد

بر آن گُرزا گاوسر<sup>۱۵۰</sup> دست بردچه پیران که در جنگ دانا بندن<sup>۱۲۸</sup>ز نیرنگ<sup>۱۴۹</sup> ضحاک بیرون شدند...

ز لشکر سوی کاخ بنهاد روی...

بیامد فریدون به کردار باد

بزد بر سرش تُرگ<sup>۱۵۱</sup> بشکست خُرد

به کوه دماوند، کردش به بند

جهان از بد او همه پاک شد

شاه نامه، فردوسی

### آگاهی‌های فرامتنی

گرز گاوسر فریدون و منشاً ان:

از آنجا که پهلوان شخصیتی است یگانه و استثنایی و کارنامه‌ای دارد از پیش پرداخته که سرنوشت او را از گاه زادنش تا لحظه مرگ، از سرگذشت یک نواخت و پرادریار خیل عوام و انبیوه مردمان جدا کرده و بیل سرافراز را به سان مظهری ارمنی از پارستان و تریمانی و دیگر توانایی‌های سزاوار انسان شناسانده، به صورت شخصی بغانه و خدای گونه در مرز بین ایران و مردمان قرار می‌دهد، به همان ترتیب ساز و برگ‌ها و متعلقات پهلوان نیز اغلب ویژگی‌های خاص و استثنایی و خارق العاده دارند، به ویژه سلاح رزم او دارای مشخصاتی است که آن را از دیگر جنگ افزارها متمایز می‌کند (سرکارانی، ۱۳۸۵: ۳۶۴) یکی از پرکاربردترین سلاح‌هایی است که ای زدن و پهلوانان هند و اروپایی از آن استفاده می‌کنند. این واژه در کهن ترین بخش اوستا یعنی گاهان، در اهون‌دگاه (یسنا ۳۲، بند ۱۰ به صورت vadra) پورداوود (۱۳۸۲: ۸۲) و در اوستای جدید به صورت vazra آمده است که در فارسی یا تبدیل شدن «واو» به «گاف» و قلب دو حرف «ر» و «ز» با

<sup>۱۲۸. قلمرو فکری:</sup> در شهر جوانان و هم چنین پیران کار آزموده در جنگ (موقوف المعنی با بیت بعدی).

<sup>۱۴۹. قلمرو زبانی:</sup> نیرنگ، در اینجا یعنی طلس و جادو؛ مکر و جبله، به لشکر فریدون پیوسته و از دام و مکر حکومت ضحاک رستند.

<sup>۱۵۰. گرزا گاوسر:</sup> گرزی که سر آن به شکل سر گاو بود.

<sup>۱۵۱. تُرگ:</sup> کلاه خود.

<sup>۱۵۲. فوند:</sup> اسب تندر و.

# تلاش برای رمانتیست

یکدیگر، به صورت گرز درآمده است (همان: ۸۴) برخی از متون دوره اسلامی نیز به گرزوری فریدون اشاره شده است. در اخبار الطوال (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۰) آمده که فریدون با گرز آهنی، ضربتی بر فرق سر ضحاک زد. گاهی گرز فریدون به پنجه آهنین (ابن فقيه، ۱۳۴۹: ۱۱۳) تشبیه شده که احتمالاً تحت تأثیر روایات کاوه آهنگر به این نام خوانده شده است. اما مشخصه ای که فریدون را از دیگر گرزوران هند و اروپایی جدا می کند، گاؤسر یا گاو شکل بودن گرز اوست. در اوستا چنین مشخصه ای درباره گرز فریدون نیامده است. در متون پهلوی هم به جز یک متن، ویژگی گاؤسری برای این گرز ذکر نشده است. در دادستان دینیگ (۸۳، ۳۶) در شرح بند گستن ضحاک در هزاره اوشیدر، آمده است که سامان گرشاسب با گرز گاؤسر *gāwsār* ضحاک را در هم می کوبد. این گرز همان گرزی است که فریدون در نبرد با ضحاک از آن استفاده کرده بود و همان طور که در این متن آمده، در آخر زمان در دست گرشاسب است تا با آن ضحاک را از بین ببرد. در شاهنامه نیز تختین بار نام گرز گاؤسر در داستان فریدون و ضحاک به میان می آید؛ آن قسمت از داستان که فریدون آمده نبرد با ضحاک می شود و نقش گرزی گاؤسر را بر خاک می گشود بدین ترتیب شکل سلاحی را که می خواهد با آن به جنگ ضحاک برود، به آهنگران نشان می دهد. در نتیجه اختراع گرز گاؤسر به فریدون نسبت داده شده و او اولین کسی است که از این سلاح استفاده می کند. علاوه بر این قسمت از شاهنامه، در داستان آنجا که می گوید سه چیز از فریدون به یادگار مانده، به گرز گاؤسر اشاره می کند:

یکی تخت و آن گرزه گاؤسر

سه دیگر کجا هفت چشمه کمر

که مانده ست از او در جهان یادگار

همی خواندی نام او دادگر

(ن.ک: گرز گاؤسر فریدون و منشأ آن، محمود جعفری دهقی، مجید پوراحمد، مجله ادب فارسی، دوره ۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ۳۹-۵۷)

# تلاشی در مسیر موفقیت

## کارگاه درس پژوهی

### وضعیت واژگان در گذرا زمان

معنای واژه‌ها ثابت و همیشگی نیست و در طول زمان دچار تغییر و تحول معنایی شده‌اند و برای هر واژه در گذرا زمان یکی از چهار وضعیت زیر پیش می‌آید:

(الف) **وازگان متروک**: به علل سیاسی، مذهبی، فرهنگی، یا اجتماعی وازگان زیر از فهرست وازگان حذف شده‌اند:

برگستوان (پوشش انسان و حنگاوران)، سوفار (دهنه‌ی تیر)، خوازه (طاق نصرت)، خوان (سفره)، دستار (عمامه، دستمال)، آزندگان (رنگین کمان)، ملطقه (نامه)، چهار آیینه (لیاس جنگی)، خوالیگر (آشیز)، باره (اسب)

(ب) **کاربرد وازگان با تحول معنایی**: با از دادن معنای پیشین معنای جدید پذیرفته‌اند.

معنای جدید	معنای قدیم	واژه
فرمان، دستور زبان	وزیر، اجازه، مشاور	دستور
نگاه کردن به چیزی یا کسی	راه رفتن، گردش کردن	تماشا
آلوده و ناباک	منراکم و آنبوه	کثیف
وسیله‌ای برای فضا نوردی	کشتی	سفینه
قسم	گوگرد	سوگند

(پ) **کاربرد وازگان بدون تغییر معنا**: با حفظ معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهند:

گریه، خنده، شادی، زیبایی، دست، پا، چشم

(ت) **کاربرد وازگان با گسترش معنایی**: وازگان با حفظ معنای قدیم، معنای جدید پذیرفته‌اند.

معنای جدید	معنای قدیم	واژه
وسیله‌ای برای سرد نگه داشتن غذا	یخچال‌های طبیعی زمین	یخچال
زین دوچرخه	زین اسب	زین
سپر ماشین	ابزار جنگی	سپر
رکاب دوچرخه	حلقه اویخته از زین اسب	رکاب
نام انومبیل	نوک تیر	پیکان

**توجه**: تغییر معنایی برای بیان معنای مفاهیم با پدیده‌های جدید که در طول دوران گذشته وجود نداشته‌اند، همیشه سعی کرده است با تغییر ساختار فرهنگی و سیاسی همان دوره مطابقت داشته باشد.

## گنج حکمت

### کارданی

کشتی گیری بود که در زورآزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلاکی بودی<sup>۱۵۳</sup> و رستم به دستان او زالی.

با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بربستی<sup>۱۵۴</sup>

روزی باران الحاج کردند و مرا به تفرج برندند؛ ناگاه کشتی گیر از کناره ای درآمد و تبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا برده!

از هر طرف نفیر برآمد. در حال که کشتی گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم و سرشن بر زمین محکم زدم.

گفتمن: «علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد<sup>۱۵۵</sup>، جز حسرت روزگار نیست.»

زور داری، چون نداری علم کار  
لاف آن نتوان به آسانی زدن<sup>۱۵۶</sup>

روضه خلد، مجد خوافی

## تحلیل متن

متن، تأکید دارد بر اینکه «علم و مهارت» باید توأمان باشد؛ کاردانی و کامیابی هم به همراه بودن این دو است.

<sup>۱۵۳</sup>. قلمرو ادبی؛ بدر در میدان او هلاکی بودی؛ بدر مجاز از تومند و قوی هیکل. هلال: مجاز از لاغر و میان تهی.

<sup>۱۵۴</sup>. قلمرو ادبی؛ دست گشادن؛ سرشاخ شدن. کنایه از زورآزمایی کردن. کشتی گرفتن. / قلمرو فکری: گردون پیر؛ فلك که در زمین زدن نسل بشر، سابقه دارد. پیری در اینجا یعنی تجربه. آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت، از فلك پیر و با تجربه نیز، بخته تر و با تجربه تر خودرا نشان می داد و بر آتها غلبه می کرد.

<sup>۱۵۵</sup>. قلمرو زبانی؛ استعداد مجرد؛ استعداد به تنها.

<sup>۱۵۶</sup>. قلمرو فکری؛ نمی توان به آسانی ادعای زورمندی کرد، وقتی دانش استفاده درست از زور و نوانی خودرا نداری.

# تلash نظریت

شعرخوانی

وطن

منم پور ایران و نام آورم  
کنم جان خود را فدای وطن  
دفاع از وطن، کیش فرزانگی است  
کسی کز بدی، دشمن میهن است<sup>۱۵۸</sup>  
مرا اوچ عزّت در افلاک توست  
رَوَدْ ذَرَهْ أَيْ غَرَزْ خاکَتْ بِهِ يَادْ  
به چشمان من، کیمیا خاک توست  
به خون من آن ذره آغشته باد  
گذشتن ز جان، رسم مردانگی است  
که با او چنین است پیمان من  
ز تیروی شیران<sup>۱۵۷</sup> بود گوهرم

نظام وفا

۵

# لُبْلَانْجَهْ بُولْ

## تلاشی در مسیر موفقیت

<sup>۱۵۷</sup>. قلمرو زبانی: پور؛ پسر، فرزند. / گوهر: نژاد و تبار. / قلمرو ادبی: شیران؛ استعاره از بهلوانان و دلیران و ...

<sup>۱۵۸</sup>. قلمرو زبانی: از بدی؛ از روی بدی و بد بودن.

درس  
دوازدهم



کاهش محتوا: خلاصه  
نویسی

لبخند تو

خلاصه خوبی هاست

«قیصر امین پور»



عنوان: کاهش محتوا (خلاصه نویسی)

محتوا: آموزش خلاصه نویسی به عنوان روش کاهش محتوای نوشته

حکایت نگاری

کارگاه نوشتمن

متن و تصویر

بازنویسی حکایتی از  
گلستان سعدی با رعایت  
اصول بازنویسی

تعیین و تشخیص روش  
خلاصه نویسی متن

خلاصه کردن نوشته با  
انتخاب یکی از دو روش  
پیشنهادی

ارزیابی نوشته ها بر  
اساس سنجه های درس

اموزش کاهش محتوا با کوتاه  
کردن جملات و عبارات  
دو روش خلاصه نویسی:  
۱) خلاصه نویسی وابسته به متن  
۲) خلاصه نویسی آزاد

کاربرد نمودار، جدول و نقشه  
مفهومی در خلاصه نویسی

تلانشی در

اهداف درس:

اهداف درس:

شناخت روش‌های کاهش محتوای نوشته

آشنایی با روش‌های خلاصه‌نویسی

تشخیص معانی و مفاهیم اصلی نوشته

توانایی ایجاد انسجام بین جملات و بندهای نوشته

آشنایی با ساده‌نویسی و ایجاد

توانایی خلاصه کردن متن با زبان و روش نویسنده

توانایی خلاصه کردن متن با زبان و روش خود

بهره‌گیری از جدول‌ها و نمودارها در خلاصه کردن مطلب

بازآموزی اصول بازنویسی

# تلاشی در مسیر موافقة پیت

## روش‌های تدریس

### روش کاج

نام این روش به شیوه سروازه‌سازی و از سه واژه «کاستن، افزودن و جالب بودن» ساخته شده است. از مزایای این روش، پرورش «ذهن چندبعدی» و فاصله‌گرفتن از «ذهن با مسیر خطی» است.

#### مراحل روش تدریس کاج

##### ۱) صامت‌خوانی

متنی را که برای خلاصه‌نویسی انتخاب شده، با دقّت می‌خوانیم تا به هدف و مضمون اصلی نوشته تسلط پیدا کیم.

##### ۲) کاستن

محتوای نوشته را کاهش می‌دهیم. این حذف و کاهش نباید باعث تغییر معنا و مفهوم اصلی متن شود. بهتر است برخی جملات و عبارات توضیحی را که برای تفہیم بهتر مطالب ذکر شده‌اند، حذف کنیم، مواردی مانند: مترادف‌ها، آرایه‌های ادبی، ضرب المثل‌ها و... .

##### ۳) افزودن

ممکن است با حذف بخش‌هایی از جملات و بندوها، انسجام و پیوند نوشته از بین برود. بنابراین، عبارات کوتاه و حروف پیوند را به متن اضافه می‌کنیم تا نوشته، یکدست و یکسان و ساختار بندها حفظ شود.

##### ۴) جالب بودن (برجسته کردن)

# تلاش

پس از خوانش هر بند، به این پرسش پاسخ می‌دهیم که این بند چه مفهوم و معنایی را بیان می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش از اصطلاحاتی چون «مهمنترین، بهترین، جالب‌ترین و...» استفاده می‌کنیم و پاسخها را در متن می‌گنجانیم. این مرحله بیشتر در خلاصه نویسی آزاد کاربرد دارد.

## ۵) بازخوانی، ویرایش و تولید متن نهایی

در گام پایانی، متن را بازخوانی می‌کنیم و به ویرایش متن می‌پردازیم.

به نمونه زیر توجه کنید:

نمونه: «فال که انواع گونه‌گون آن، از کفبینی و شانه‌بینی و جگربینی و ماسه‌بندی و تعبیر خواب از بقایای این شمنان به نظر می‌اید. از قدیم در مشرق رواج داشته است و عامة مردم در موقع دودلی و نگرانی و درماندگی به راهنمای کاهنان و ساحران دست به کار می‌زدند، و نشان می‌دهد که چگونه در همه‌جا در هنگام درماندگی، مردم به غیب و کسانی که خود را واقف اسرار آن نشان می‌دهند، پناه می‌برند و می‌کوشند که مگر بر تاریکی حیرت و بیچارگی خویش دریچه‌ای از غیب پگشایند و از سرنوشت و آینده خویش خبر گیرند.

کلمه فال که در فارسی شگون هم گفته می‌شود، عربی است و بر شگون خوب و شگون بد هر دو اطلاق می‌شود. چنان‌که فال نیک و فال فیروز و فال سعد و فال فرج در مقابل فال بد و فال شوم و فال رشت و فال نامبارک به کار می‌رود. از جهت کلی فال عبارت است از آن که سرنوشت انسان را یا واقعه‌ای را که روی دادنی است، از روی نشانه‌هایی که آن‌ها را از امور غیبی می‌شمارند پیش‌بینی و پیش‌گویی کنند. در هر حال نزد عرب، فال نشانه‌ای است که تأویل آن با خواست و کام انسان موافق باشد و آن‌چه خلاف آن باشد، طبیره گفته می‌شود. درواقع این فالی را که از قام و رنگ و آواز مرغان زده می‌زدند- خواه خوب و خواه بد- رجز و عیافه می‌نامیده‌اند، اما فال بد را طبیره می‌خوانده‌اند.» (زرین کوب، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، مقاله فال و استخاره، صص ۲۱۵-۲۷۳)

اگر به جملات اصلی هر بند توجه کنیم، در می‌یابیم که در بند اول از انواع فال و علت روی آوردن مردم به آن گفته می‌شود و در بند دوم از کلمه فال در نزد اعراب. پس از کشف این قضیه، از خود می‌پرسیم: «هر بند چه چیزی را می‌خواهد به ما بگوید؟» و با زبان خود، آن‌چه از موضوع فهمیده‌ایم را یادداشت می‌کنیم.

خلاصه نمونه: «انواع فال شامل: کفبینی، شانه‌بینی، جگربینی، ماسه‌بندی و تعبیر خواب از بقایای این شمنان است. از قدیم مردم در هنگام گفتاری و درماندگی به سراغ کسانی می‌رفتند که فکر می‌کردند از اسرار غیب آگاه‌اند تا از سرنوشت‌شان مطلع شوند.

فال کلمه‌ای عربی و معادل شگون فارسی است و انواع نیک و بد دارد. فال گرفتن یعنی سرنوشت خوب یا بد را از طریق نشانه‌هایی غبی حدس زدن. «فال» را موافق و «طبره» را مخالف میل انسان می‌دانستند. فالی را هم که از آواز پرندگان می‌زدند، زجر و عیافه می‌گفتند.»

### جستاری در متن

#### جستاری در متن

خلاصه‌نویسی تمرینی برای آموختن ساده‌نویسی و ایجاز است. ایجاز یعنی کوتاه گفتن و سخن کوتاه کردن. به عبارت دیگر، بیان مقصود در کوتاه‌ترین لفظ و کمترین عبارت. ایجاز در خلاصه‌نویسی کاربردی فراوان دارد و بهره‌گیری از آن در خلاصه‌نویسی به روش آزاد پیشنهاد می‌شود.

معلم می‌تواند در جهت تقویت این مهارت، نمونه‌هایی از ایجاز و کوتاه‌نویسی را در شعر و ادب فارسی، به هنگام تدریس بیان کند. برخی از این نمونه‌ها عبارتند از:

- در شاهنامه، از زبان «ایرج» و خطاب به «تور» چین آمده است: «جهان خواستی، یافته، خون مریز». در این مصراج، سه جمله کامل، در قالب پنج واژه، بیان شده است.
- سعدی نیز در قرن هفتم، با روی آوردن به ایجاز، ادب فارسی را به خلاصه‌گویی سوق داد. حکایت‌های کوتاه گلستان سعدی، نمونه‌های کم‌نظری از ایجاز در نثر است.
- نمونه‌ای دیگر از ایجاز در نثر از تاریخ جهانگشا، در توصیف وحشی‌گری مغولان از زبان یکی از اهالی بخارا: «حال بخارا از او پرسیدند. گفت: آمدند و کنند و سوختند و کشند و بردند و رفتد!»
- نمونه‌های زیبای ایجاز و خلاصه‌نویسی در ادبیات عرفانی نیز بسیار است. معلم می‌تواند دانش آموزان را به نمونه‌های این حکایات که در بخش «گنج حکمت» کتاب فارسی گنجانده شده است، ارجاع دهد.



#### حکایت نگاری:

یکی از اهداف «حکایت‌نگاری» تقویت توانایی نوشتمن از راه بازنویسی است. گسترش معانی و مقاهم موجود در حکایات یا حفظ پیکره اصلی متن، از مراحل مهم این شیوه نوشتمن است. در دهه سی شمسی، بازنویسی‌هایی از متون کهن فارسی برای کودکان و نوجوانان صورت گرفت. آثار «زهرا کیا، مهدی آذریزدی، احسان پارشاطر» و... آغازی بر بازنویسی متون کهن بود؛ آثاری که الگوی این شیوه نزد آینده‌گان شد. با بررسی این آثار می‌توان با شیوه‌های گوناگون بازنویسی آشنا شد. معلم می‌تواند با معرفی این آثار، ضمن آموزش اصول بازنویسی به دانش‌آموزان آنان را با ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایرانی و اسلامی آشناز سازد.

# بازنگردی تلashی در مسیر موفقیت

## کبوتر طوقدار<sup>۱۵۹</sup>

آورده‌اند که در ناحیت کشمیر مُتصَّبِدی<sup>۱۶۰</sup> خوش و مرغزاری نزه<sup>۱۶۱</sup> بود که از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی.<sup>۱۶۲</sup>

و لیک از دود او بر جانش داغی<sup>۱۶۳</sup>

در فشان<sup>۱۶۴</sup> لاله در وی، چون چراغی

چو بر شاخ زمرد ، جام باده<sup>۱۶۵</sup>

شقایق بر یکی پای ایستاده

و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آن جا متواتر.<sup>۱۶۶</sup> زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشتن<sup>۱۶۷</sup> داشت. نشسته بود و چپ و راست می‌نگریست. ناگاه صیادی بدحال<sup>۱۶۸</sup> خشن جامه، جالی<sup>۱۶۹</sup> بر گردن و عصابی

<sup>۱۵۹</sup>. نقل از کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ۱۵۸ (باب الحمامه و المطوقه و ...). در ضمن این درس پیش از این درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری بوده است. در شرح و توضیح عبارات از حواشی استاد مینوی بهره برده‌ایم.

<sup>۱۶۰</sup>. قلمرو زبانی: متصبد: شکارگاه: اسم مکان.

<sup>۱۶۱</sup>. قلمرو زبانی: نزه: با صفا. قلمرو فکری: حکایت کردۀ‌اند که در ناحیه کشمیر شکارگاهی خوش و چمنزاری باصفا وجود داشت که از تابش و انعکاس آن، بر سیاه کلاع همانند دم طاووس زیبا به نظر می‌رسید و در مقابل زیبایی آن، دم طاووس به پر سیاه و زشت کلاع شباهت داشت. قلمرو ادبی: اغراق دارد.

<sup>۱۶۲</sup>. قلمرو زبانی: نمودی و مانستی: ماضی استمراری.

<sup>۱۶۳</sup>. قلمرو زبانی: در فشان: به ضم و فتح دال، در فشان. در فشان (به ضم و فتح دال) فروع، نور و روشنایی.

<sup>۱۶۴</sup>. قلمرو فکری: «آلله های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما [در برابر زیبایی آن مرغزار او از حسد و حسرت آن، دلش می‌سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه اش نمایان بود. سیاهی وسط شقایق و لاله، با تعبیر «داع» در شعر فارسی کاربرد فراوان دارد؛ قلمرو ادبی: تشییه: لاله به چراغ / حسن تعیل: علت سیاهی درون الله دود کردن چراغ دانسته / داع ایهام دارد: ۱- ماتم ۲- داغ و سیاهی / لاله ایهام تناسب دارد با چراغ: ۱- گل لاله ۲- چراغدان / حافظ گفته: ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده ای ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم»

(انزایی نزداد، ۱۳۷۵، ۲۶۳)

<sup>۱۶۵</sup>. قلمرو فکری: شقایق بر روی ساقه خود چنان می‌نمود که گوئی جام باده سرخ رنگ بر روی شاخه سیز قرار گرفته است. قلمرو ادبی: تشییه مرکب: شقایق بر یکی پای ایستاده (مشبه) و ...

<sup>۱۶۶</sup>. قلمرو زبانی: اختلاف: رفت و آمد. صیدادن بی در پی آنجا رفت و آمد می‌گردند.

<sup>۱۶۷</sup>. قلمرو زبانی: گشن یا گشین: دارای شاخه ها و برگ های بسیار و انبوه (لغت فرس، چاپ عباس اقبال ص ۳۸۴ تا ۳۸۵)

<sup>۱۶۸</sup>. قلمرو زبانی: بدحال: در اینجا: بی اندام، درشت هیکل و بدلباس. (انزایی نزاد)

<sup>۱۶۹</sup>. قلمرو زبانی: جال: دام است که از رسیمان بافند به شکل توری از برای گرفتن مرغ و ماهی. (مینوی)

صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبته بینداخت<sup>۱۷۲</sup> و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران بر سیدند و سر ایشان کبوتری بود که اورا مُطْوَقَه<sup>۱۷۳</sup> گفتندی و در طاعت و مطاوعت<sup>۱۷۴</sup> او روزگار گذاشتندی. چندان که بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تک ایستاد<sup>۱۷۵</sup> تا ایشان را در ضبط آرد. و کبوتران اضطرابی می کردند و هریک خود را می کوشید. مطوقه گفت: جای مجادله نیست، چنان باید که همگنان، استخلاص یاران را مهم تراز تخلص خود شناسند<sup>۱۷۶</sup> و حالی، صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است. کبوتران فرمان وی پکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت<sup>۱۷۷</sup> و صیاد در پی ایشان ایستاد<sup>۱۷۸</sup>، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتدند. و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه اینم نتوانم بود و از تجارت<sup>۱۷۹</sup> برای دفع حوادث، سلاح‌ها توان ساخت.

۱۷۰. **قلمرو زبانی:** را؛ حرف اضافه:

۱۷۱. **قلمرو زبانی:** «جای نگه داشتن؛ به جای خود ماندن، و مجازاً به معنی زیاده تندي نکردن و تحمل داشتن و درنگ کردن.»

۱۷۲. دانه پاشید.

۱۷۳. **قلمرو زبانی:** مطوقه؛ طوق دار. کبوتر طوقی. دارای گردنبند. فاخته و فمری را هم از مطوقه‌ها گفته اند. **قلمرو فکری:** ... رئیس آنان کبوتری بود که اورا مُطْوَقَه می گفتند

۱۷۴. **قلمرو زبانی:** مطاوعت؛ کسی را فرمان بُردار بودن. فرمان برداری کردن. / گذاشتندی؛ ماضی استمراری

۱۷۵. **قلمرو فکری:** گرازان به تک ایستاد؛ خرامان و از سر تبختر شروع کرد به دویدن به سوی دام. ایستادن در اینجا، آغاز کردن و مبادرت ورزیدن. (انزایی نژاد ۲۶۴)

۱۷۶. **قلمرو زبانی:** همگنان؛ جمع همه است و جمع این کلمه در کتب و اشعار قدیم جز بدهی صورت نیامده است؛ همگنان معنایی غیر از این ندارد. «چون بخواند همگنان خبره مانندند.» (کلیله و دمنه، مینوی، ص ۳۵) و این درست است چنان‌چه در ترجمه‌ی «جمعیاً» از آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی ۴، همگنان را آورده است: «ای شما که بگروید گانید، فرآگرید پرهیز شما [درجنگ] بیرون شوید گروه گروه، یا بیرون شوید همگنان.» **قلمرو فکری:** باید به گونه‌ای عمل کنید که همگان رها کردن یاران را مهم‌تر از خلاصی خود بدانند.

۱۷۷. **قلمرو زبانی:** گرفت به جای گرفتند. حذف به قرینه لفظی. از ویزگی‌های زبانی سبکی است.

۱۷۸. **قلمرو زبانی:** ایستادن؛ در اینجا تقریباً به معنی مبادرت ورزیدن. اقدام کردن / در محمل التواریخ و القصص آمده؛ بنی اسرائیل همه اندر معاصی کردن ایستادند و بتی را همی پرستیدن...» (انزایی نژاد ۲۶۴)

۱۷۹. **قلمرو فکری:** بیام اصلی متن را باید در قالب این عبارت‌ها جست و همچنین است: «همگنان، استخلاص یاران را مهم تراز تخلص خود شناسند.» و از تجربه‌ها برای خود در مقابل حوادث می‌توان سلاح‌ها درست کرد.

و مطوقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: این ستیزه روی<sup>۱۸۰</sup> در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد.<sup>۱۸۱</sup> طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نومید و خایب بازگردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من، اورا بگوییم تا این بندها ببرد. کبوتران اشارت اورا امام ساختند و راه بتافتند<sup>۱۸۲</sup> و صیاد بازگشت.

مطوقه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: فرود آیید. فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند. و آن موش را زبرا نام بود، با دهای تمام و خرد بسیار، گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرّ احوال مشاهدت کرده. و در آن موضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هریک را در دیگری راه گشاده<sup>۱۸۳</sup> و تیمار آن فراخور حکمت و بر حسب مصلحت بداشته. مطوقه آواز داد که: بیرون آی. زبرا پرسید که: کیست؟ نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.

چون اورا در بند بلاسته دید، زه آب<sup>۱۸۴</sup> دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها برآورد و گفت: ای دوست عزیز و رفیق موافق، تورا در این رنج که افکند؟ جواب داد که: مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.<sup>۱۸۵</sup> موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مطوقه بدانسته بود. گفت: نخست از آن یاران گشای موش بدین سخن التفات ننمود. گفت ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر. گفت: این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تورا به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟ گفت: مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظاہرت<sup>۱۸۶</sup> ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهدۀ

۱۸۰. **قلمر و زبانی**: ستیزه روی: لجوج، گستاخ، پُررو، کینه توڑ.

۱۸۱. **قلمر و ادبی و فکری**: کنایه از دست از سر ما بر نخواهد داشت.

۱۸۲. راه بتافتند: راه خودرا کج کردن. راه خودرا تغییر دادند.

۱۸۳. **قلمر و فکری**: در آن جای‌ها برای فرار خود در روز حوادث صد سوراخ و لانه ساخته بود و هر یک را در دیگری راه داده و مناسب دانش و مطابق مصلحت از آن‌ها مواظبت می‌نمود.

۱۸۴. **قلمر و زبانی**: زه آب: «در لغت فرس (چاپ اقبال ص ۲۴) گوید: آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش از انداک و بسیار؛ بوشکور بلخی گوید: سوی رود با کاروانی گشین / زه آبی بدوى اندرون سهمگن. اینجا چشمه جشم را زه آب خوانده است.» (مینوی) «زهاب، چشم، جوی. ظاهراً این کلمه «زه» با «زاییدن» هم ریشه است. (ازایی نزد ۲۶۴) **قلمر و ادبی**: بند بلا: اضافه تشییه‌ی / زه آب دیده: اضافه تشییه‌ی / بر رخسار جوی‌ها ...: اغراق است.

۱۸۵. **قلمر و فکری**: تقدیر آسمانی مرا در این گرداد افکند.

۱۸۶. **قلمر و زبانی**: معونت: باری. / مظاہرت: باری رساندن، پشتیبانی کردن. چون آن‌ها حق مرا با طاعت و پند و اندرز پذیری به جا آوردند و با پشت گرمی آنان از دست صیاد نجات یافتم... .

# تلاش برای موافقت

## آگاهی‌های فرامتنی

«داستان‌های بیدبای» ترجمة دیگری از «کلیله و دمنه» عبدالله بن مفعع (روزبه پور دادویه) است که آن را محمد بن عبدالله البخاری ترجمه کرده است. تفاوت این ترجمه با ترجمة نصرالله منشی در آن است که وی بر اصل کتاب هیچ نیفروده است و حال اینکه نصرالله منشی تنها کار ترجمه نکرده و بلکه دست به کار تألیف هم زده است. بماند تفاوت‌های دیگر، برای درگ این نکته هم می‌توانید به ترجمة همین داستان از بیدبایی هم نگاه کنید و آن دو را با هم مقایسه کنید. (ن. ک ص ۱۵۳، داستان کبوتر حمایلی و زاغ و موش و سنگ پشت و آهو)

<sup>۱۸۷</sup>. قلمرو زبانی: به ادارسانید: به قربنة «بیرون باید آمد»، به ادا باید رسانید، و رسانید هم مصدر مرخّم است.

<sup>۱۸۸</sup>. قلمرو نکری: می‌ترسم اگر اول گردهای مرا باز کنی خسته شوی و بعضی از آنان گرفتار بمانند تا من بسته باشم؛ هر چند که خسته شده باشی هم سستی در حق مرا صحیح نمی‌دانی و دلت به آن راضی نمی‌شود.

<sup>۱۸۹</sup>. قلمرو زبانی: وقیعت: سرزنش، غیبت کردن، ملامت و عیب جویی. قلمرو فکری: در وقت آسایش همراهی بهتر است و گرنه سرزنش کنند گان فرصت بدگویی بیدامی کنند.

<sup>۱۹۰</sup>. قلمرو زبانی: اهل مكرمت: جوان مردان، اموالات، دوستی و پیوستگی. / قلمرو فکری: و باور دوستداران، با این خلق و خوی پستنیده‌ای که تو داری، در دوستی با تو صاف تر و خالص تر می‌شود.

<sup>۱۹۱</sup>. قلمرو زبانی: ثقت: اعتماد / قلمرو نکری: اعتماد دوستان به بزرگواری و بیمان داری تو بیشتر می‌شود.

<sup>۱۹۲</sup>. کرم عهد: اصطلاحی است نزدیک به معنی «وفاداری و خوش خدمتی».

<sup>۱۹۳</sup>. قلمرو زبانی: مطلق: رها / قلمرو فکری: آن وقت با جذبیت و میل فراوان بند آنها را باز کرد و مُطْوَقَه و دوستانش رها و آسوده برگشتنند.

کارگاه درس پژوهی

فرایند واجی ادغام

هرگاه دو واج یکسان یا نزدیک به هم در کنار هم بنشینند و یکی از آن‌ها کاسته شود یا به واج کناری اش تبدیل شود «ادغام» گفته می‌شود. این کار به دلیل یکسانی یا نزدیکی دو واج اتفاق افتاده است.

زودتر — فوتور

شب پره ← شپرہ

بدر — بتر

# لُنْجِرْ

## تلاشی در مسیر موفقیت

## گنج حکمت

### مهمان ناخوانده

آورده‌اند که وقتی مردی به مهمانی «سلیمان دارانی» رفت، سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند:<sup>۱۹۴</sup>

گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر

مهمان چون نان بیدید، گفت: «کاشکی با این نان، پاره‌ای پنیر بودی.» سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و به پیش مهمان آورد.

مهمان چون نان بخورد، گفت: «الحمد لله که خداوند، عز و جل، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و خرسند گردانیده.» سلیمان گفت: «اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی

## تحلیل متن

گذشته از سودمندی‌های بسیارش و درون مایه طنزش، دو موضوع را به چالش می‌کشد: یکی «قناعت» و دیگری «دستاویز ساختن قناعت» یعنی شبادی و فربکاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شبادی که ادای قانع بودن را درمی‌آورد تا بفریبد. حکایت با جمله قصار طنز آمیزی به نتیجه نشسته که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می‌افزاید.

# تلاشی در مسیر موفقیت

<sup>۱۹۴</sup>. فلمرو فکری : به طریق عذرخواهی [بیتی را] را خواند.

## درس چهاردهم

خوان عدل<sup>۱۹۵</sup>

شرق از آن خداست

غرب از آن خداست

و سرزمین های شمال و جنوب نیز

آسوده در دستان خداست<sup>۱۹۶</sup>

اوست که عادل مطلق است

و خوان عدل خود را بر همگان گسترد<sup>۱۹۷</sup>

باشد که از میان اسماء صدگانه اش<sup>۱۹۸</sup>

اورا به همین نام پستاییم،

آمین

اگر فکر و حواسم این جهانی است،

بهره ای والاتر از بهر من نیست

روح را خاک نتواند مبدل به غیارش سازد،

زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود.

<sup>۱۹۵</sup>. این قطعه شعر در «دیوان شرقی گوته» با عنوان «طلسم» آمده است و شاعر در آن متأثر از سعدی و به ویژه دیباچه گلستان وی است و سپاری از عبارت های آن گویی ترجمه ای از عبارت های گلستان است.

<sup>۱۹۶</sup>. قلمرو ادبی: **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُؤْتُوا قُلُمْ وَجْهُ اللَّهِ...** (بقره: ۱۱۵) / شرق، غرب، شمال، جنوب: محاراً همه عالم

<sup>۱۹۷</sup>. قلمرو ادبی: «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاختش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد».

<sup>۱۹۸</sup>. در قره‌هنج اسلامی، اسماء الحسنی ۹۹ تاست.

# تلاش

# معرفه هایی

هر نفسی را دو نعمت است:

دم فرو دادن و برآمدنش؛

آن یکی مُمَدَّ حیات است،

این یکی مفرَّح ذات؛<sup>۱۹۹</sup>

و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است

و تو، شکر خدا کن به هنگام رنج

و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.

\*\*\*

بگذار بر پشت زین خود معابر بمانم

تو در کلبه و در خیمه خود باز بمان

بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست ها روم،

و بر فراز سرم هیچ، جز اختران نبیشم.

\*\*\*

او اختران را در آسمان نهاده

تا به بر و بحر نشانمان باشند

تا نگه به فرازها دوزیم

تا از این ره لذت اندوزیم

دیوان غربی-شرقی، بوهان و لفگانگ گوته

ترجمه کوروش صفوی

<sup>۱۹۹</sup>. قلمرو ادبی: هر نفسی که فرومی روبد ممد حیات است و جون بر می آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.» (گلستان، دیباچه)

# تلاشی در مسیر موفقیت

## گنج حکمت

### تجسم عشق

آنگاه برزیگری گفت: با ما از «کار» سخن بگو،

و او در پاسخ گفت:

من به شما می گویم که زندگی، به راستی تاریکی است؛ مگر آنکه شوقی باشد،

و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد.<sup>۲۰۰</sup>

و دانش همیشه بیهوده است؛ مگر آنکه کاری باشد،

و کار همیشه تهی است؛ مگر آنکه مهربی باشد.

شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق درآمیزید، و پیوسته بار وظیفه ای را را بی رغبت به دوش کشید،

زنها، دست از کار بشویید؛

زیرا آن که با بی میلی، خمیری در تنور نهد، نان تلخی واستاندکه انسان را تنها نیمه سیر کند.

کار، تجسم عشق است!

پیامبر و دیوانه، جبران خلیل جبران

ترجمه نجف دریاباندری

### تحلیل متن

حیات بی نیروی تحرک و کار مفید، تهی است. تعریفی قرآنی است از انسان که می فرماید: «لیس للإنسان الا ما سعی». تمام ادیان آسمانی نیز همین تعریف را از انسان دارند. اما زیبایی هنر جبران خلیل جبران در فرمولی است که برای «کار» ارائه می کند: کار = عشق + دانش.

و این فرمول، یک الگوی اقتصادی نیز می تواند باشد؛ می گویند آنچه زاپن را به این درجه از توسعه رسانده است، نوع نگاهی است که به «کار» دارند؛ آنها کار را هنر می دانند نه فقط یک تکلیف که بر گرده انسان سنگینی می کند.

# تلاش در مسیر موفقیت

<sup>۲۰۰</sup>. قلمرو و فکری: شوق و علاقه به تنها بی کافی نیست، آگاهی و دانش هم باید باشد، یعنی دانش را را باید پشتونهای برای اشتیاق خود قرار دهیم تا آن اشتیاق بتواند مؤثر باشد.

### الهی

الهی، دلی ده که در کار تو جان بازیم و جانی ده که کار آن جهان سازیم.

الهی، دانایی ده که از راه نیفتیم، بینایی ده تا در چاه نیفتیم.

الهی، همه شادی ها بی یاد تو غرور است، و همه غم ها با یاد تو سرور است.

الهی، در دل های ما جز تخم محبت مکار و بر جان های ما جز باران رحمت مبار.

الهی، طاعت من به توفیق تو، خدمت من به هدایت تو، توبه من به رعایت تو، شکر من به إنعام تو، ذکر

من به الهام تو، همه توبی، من که ام؟ اگر فضل تو نباشد، من چه ام؟

الهی، گنج فضل، تو داری، بی نظیر و بی یاری، سِزد که جفاهاي ما درگذاري.

مناجات نامه، خواجه عبدالله انصاری

# لُذْنَجَرْدُوك

# تلاشی در مسیر موفقیت

تلشی درس‌پرور فایل



- دانلود گام به گام تمام دروس 
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه 
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی 
- دانلود نمونه سوالات امتحانی 
- مشاوره کنکور 
- فیلم های انگیزشی 

 [Www.ToranjBook.Net](http://Www.ToranjBook.Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://ToranjBook_Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://ToranjBook_Net)